

نظم نوین (هفت‌چهارم)

# پوپولیسیم

تحلیل جنبش‌های پوپولیستی در کشورهای  
توسعه‌نیافته

- پوپولیسیم: ایدئولوژی، جنبش، دولت
- معمای سرمایه‌داری وابسته
- خرده‌بورژوازی و پوپولیسیم
- تهدیدستان شهری و پوپولیسیم
- طبقه کارگر و پوپولیسیم
- مقالاتی درباره پوپولیسیم از: لنین - ایانی - میرز



صفحه	عنوان
۵	سر سخن پوپولیسیم :
۷	ایدئولوژی ، جنبش ، دولت
۱۷	معای سرمایه‌داری وابسته
۳۱	افتراق در شیوه‌های تولید
۴۵	سرمایه‌داری " پیرامونی "
۶۹	در باره " خرده‌بورژوازی در سرمایه‌داری پیرامونی تهیدستان شهری و پوپولیسیم
۹۱	نقش سیاسی مازاد نسبی نیروی کار
۱۱۱	طبقه کارگر و پوپولیسیم
۱۲۷	نگاتی در باره " پوپولیسیم در ایران "
	ضمائم
۱۴۱	پیمان پوپولیستی و بناپارتیسم اوکتاویویانی در باره " پوپولیسیم روسیه و پوپولیسیم
۱۵۱	آمریکای شمالی اوکتاویویانی
۱۵۷	دمکراسی و نارودیسم در چین و . ا . لنین
۱۶۵	میراثی که از آن چشم می‌پوشیم و . ا . لنین
۲۱۵	تاریخچه مختصر پوپولیسیم فرناندرمیرز

نظم نوین  
دفتر چهارم  
بهار ۱۳۶۰  
چاپ اول

حق چاپ محفوظ

## سرسخن

حولات اخیر در جنبش کمونیستی ایران، گرایشات راست را به صورت یک "جریان" انسجام یافته رویزیونیستی در مقابل "جریان" مستقل مارکسیستی - لنینیستی قرار داده است. با رشد روز افزون رویزیونیسم و عمده شدن خطر راست در جنبش کمونیستی ایران، مبارزه با این جریان بیش از پیش در دستور کار مارکسیست - لنینیست ها قرار می گیرد. متأسفانه تاکنون مبارزه علیه رویزیونیسم بیشتر جنبه شعار داشته و از حد محکوم کردن "خیانت های حزب توده" و یا "دنباله روی از شوروی" و یا استفاده از کلمه "رویزیونیسم" صرفاً به عنوان نقیص این جریان فراتر نرفته است.

امروزه با انسجام یافتن جریان رویزیونیستی، بزرگترین نیروهای مارکسیست - لنینیست آشکار شده است که اولاً جریان رویزیونیستی در ایران منحصر به حزب توده نبوده و پیش از هر چیز یک جریان راست در درون جنبش کمونیستی ایران است، ثانیاً "برای مبارزه با این جریان، می باید از حد شعار فراتر رفته و از ابزار تئوریک و مبارزه ایدئولوژیک استفاده نمود. تجارب نیروهای مارکسیست - لنینیست در سراسر دنیا نشان داده است که برای مبارزه با جریان رویزیونیستی می باید به سلاح تئوریک در تحلیل مشخص از شرایط مشخص مجهز شد.

رویزیونیست ها که سیاست دنباله روی بی چون و چرا از مشی بین المللی اتحاد شوروی را تحت پوشش "انترناسیونالیسم پرولتاری"

دنیال می‌کنند و برخی از آنان نیز با " باز کردن چشم‌ها " قبله  
آمال خود را در باصطلاح " اردوگاه سوسیالیسم " می‌یابند ، تحلیل  
های تئوریک را به آکادمیسین های شوروی واگذار نموده و نیازی به  
ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران احساس نمی‌کنند .

اما ، جریان چپ مستقل ، برای تدوین تئوری انقلابی ، علاوه  
بر حرکت در جهت ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص ، درگیر شدن  
در مبارزه ایدئولوژیک را در دستور کار خود قرار میدهد . بدین ترتیب  
برای جریان چپ مستقل " قبله گاه " و یا " آکادمیسین " هائی که  
تحلیل های تئوریک را برای آنان تهیه نمایند وجود ندارد . بسیاری  
از تشنّت های موجود در درون این جریان ناشی از همین امر است  
که علی رغم مشکلاتی که بهار می‌آورد ، می‌تواند نقطه حرکت مثبتی  
در تدوین تئوری انقلابی باشد .

نظم نوین نیز به نوبه خود با اعتقاد به ضرورت درگیری در  
مبارزه ایدئولوژیک در جهت ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص ،  
در هر شماره گوشه ای از این مباحث تئوریک را مطرح خواهد کرد .  
به نظر ما کلیه نیروهای مارکسیست - لنینیست که ضرورت گشودن  
بحث های ایدئولوژیک و تئوریک را درک می‌کنند و آن را برای مبارزه  
با گرایشات راست در جنبش کمونیستی حیاتی می‌شمارند ، می‌باید  
در چنین بحث هائی شرکت کنند . ما ، برخی از مقالات مهم این  
شماره را پیش از انتشار در اختیار برخی نیروهای چپ قرار دادیم  
تا مورد نقد و اظهار نظر قرار گیرد . نظم نوین برای گشودن بحث  
های ایدئولوژیک و طرح مسائل مبرم تئوریک در جنبش کمونیستی ،  
خود را موظف می‌داند کلیه انتقادات و نظرانی را که در باره مسائل  
مطرح شده در دفاتر نظم نوین طرح می‌گردد منتشر سازد و احیاناً  
بدانها پاسخ گوید .

هیئت تحریریه

## پوپولیسم

### ایدئولوژی، جنبش، دولت

ضرورت طرح مسأله پوپولیسم ناشی از ویژگی های مبارزه طبقاتی در شکل بند بیهای  
اجتماعی " عقب مانده " در مرحله گذار به سرمایه داری است (۱) که در آن آرایش  
طبقاتی جامعه شکل ویژه ای بخود می‌گیرد نحوه بسط مبارزه طبقاتی و تضادها و  
سازش های میان نیروهای اجتماعی ، از این آرایش ویژه تأثیر می‌پذیرد . برای شناخت  
این ویژگی ها می‌بایست شکل خاص توسعه سرمایه داری در کشورهای " عقب مانده " را  
مورد توجه قرار دهیم تا از خلال آن به چگونگی شکل گیری طبقات و تضادها و  
سازش های میان آنها بپیوریم و نیز چگونگی تأثیر نیروهای اجتماعی را بر توسعه  
سرمایه داری دریابیم .

در ابتدا خلاصه ای از خصالت یابی پوپولیسم را در سه راستا - پوپولیسم به  
منابۀ ایدئولوژی ، پوپولیسم به منابۀ جنبش و پوپولیسم به منابۀ دولت - خواهیم  
آورد و سپس به زمینه های مادی بروز ایدئولوژی ها ، جنبش ها و دولت های پوپولیست  
خواهیم پرداخت و با نقد تئوری های رایج درباره " سرمایه داری وابسته " طرح کلی  
از چگونگی بسط سرمایه داری در کشورهای " توسعه نیافته " ارائه خواهیم داد تا از  
طریق آن به خطوط کلی ویژگی های پویس شکل گیری طبقات و نیروهای اجتماعی و

۱ - بطور کلی مسأله پوپولیسم جزئی از مسأله گذار به سرمایه داری در شکل  
سند های اجتماعی است که این گذار در آنها با تأخیر ( نسبت به سرمایه داری  
باصطلاح " کلاسیک " ) صورت می‌گیرد . روسیه و ترک کشورهای باصطلاح " توسعه یافته "  
امروزی جزو اس شکل بند بیها محسوب می‌گردند . البته باید توجه داشت که شرایط  
تاریخی ( داخلی و بی‌المللی ) روسیه در قرن ۱۹ و کشورهای " توسعه یافته "  
امروزی در قرن ۲۰ متفاوت است و این امر تفاوت هائی را در پوپولیسم آنها موجب  
می‌گردد .

طریق جایگزین کردن مراحل عقب مانده تر سرمایه‌داری از بین ببرد و باصطلاح "عدالت اجتماعی" را با رجعت به مراحل اولیه توسعه شیوه تولید سرمایه‌داری بوجود آورد.

از اینجا تشابه ایدئولوژیهای پوپولیستی با "سوسیالیسم تخیلی" نمایان میگردد؛ سوسیالیسم تخیلی نیز در مرحله گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری بوجود آمد و نظام سرمایه‌داری در حال گسترش را از دیدگاه "عدالت اجتماعی" (به روایت خرده بورژوازی یا بورژوازی کوچک) مورد انتقاد قرار می داد و راه حلی که در مقابل جامعه می گذرد چیزی جز اسکال متفاوتی از تولید سرمایه دارانه (در مقیاس کوچک تر و عادلانه تر) نبود. از طرف دیگر خصلت اوتوپیسینی (تخیلی) ایدئولوژیهای سوسیالیسم تخیلی در ایدئولوژیهای پوپولیستی به چشم می خورد. هر دو ایدئولوژی "سرمایه داری کوچک" (!) را عادلانه تر از "سرمایه داری بزرگ" (!) می دانند و بدین ترتیب گرایش به انباشت و تمرکز را که ذاتی سرمایه داری است نادیده می گیرند. (۱)

هیچ یک از این دو ایدئولوژی نظام سرمایه داری را از دیدگاه پرولتاریا مورد انتقاد قرار نمی دهند و انتقاد آنها به این نظام از نوع انتقادات "خرده بورژوازی" به نظام سرمایه داری است. بدین ترتیب ایدئولوژیهای پوپولیستی و ایدئولوژیهای سوسیالیسم تخیلی هیچ یک نه راه به گذشته می برند و نه به آینده؛ نه می توانند مسیر تاریخ را معکوس گردانند و نه "دوران خوش گذشته بار کردند" و نه می توانند با تکیه بر دیدگاه پرولتاریا و نقد پرولتری نظام سرمایه داری راه آینده را در پیش گیرند.

تا آنجا که به شرایط تاریخی مربوط می شود ایدئولوژیهای سوسیالیسم تخیلی در مرحله گذار به سرمایه داری "مرکزی" (ر.ک. به "سرمایه داری پیرامونی")، یعنی در دوره گسترش روز افزون نظام سرمایه داری در سطح جهانی بوجود آمده و از همین رو در مقابل این گسترش، یعنی در مقابل گسترش روز افزون صنعتی و سازمان یابی پرولتاریای صنعتی به تدریج جای خود را به سوسیالیسم علمی، یعنی ایدئولوژی پرولتاریا در مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم داد. در واقع تشدید قشر بندی اجتماعی و بوجود آمدن نیروهای اجتماعی و خاصه رشد جنبش کارگری در

### پی‌پی‌ایم به مثابه ایدئولوژی: نفی سرمایه دارانه سرمایه داری

پوپولیسم به مثابه ایدئولوژی بازگو کننده عام ترین وجه پوپولیسم است و لذا ایدئولوژیهای پوپولیستی منحصر بشکل بندی های اجتماعی "عقب مانده" نمی باشند. بطور کلی پوپولیسم به مثابه ایدئولوژی، اعم از شکل مذهبی یا غیر مذهبی آن، عکس العملی است علیه تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از رشد سرمایه داری صنعتی و شهری این عکس العمل نه بر مبنای شناخت مسیر تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) بلکه بر مبنای نوعی واپس گرایی و گرایش به "گذشته" قرار دارد. خواست رجعت به گذشته در ایدئولوژی پوپولیستی ممکن است به شکلی آشکار (بازگشت به تولید خرد یا بازگشت به "سرمایه داری کوچک و مستقل" و غیره) و یا به شکلی تلویحی (مثال: سوسیالیسم تخیلی که در واقع در حکم دفاع از نوعی از تولید خرد ما قبل سرمایه داری بود و در عمل در نهایت منجر به بقای روابط سرمایه داری می شد) مطرح شود.

ایدئولوژی پوپولیستی در مقابل تغییرات اقتصادی و اجتماعی ناشی از بسط مناسبات سرمایه داری و تضادهای طبقاتی که حاصل این بسط است، عکس العمل نشان می دهد و در صدد رفع تضادها و مشکلاتی است که مناسبات جدید به همراه آورده است. لیکن رفع این تضادها در نظر ایدئولوژیهای پوپولیستی نه با بسط بیشتر سرمایه داری (و رشد پرولتاریای صنعتی که ملازم آن است) بلکه از طریق نفی این بسط مقدور است؛ در این معنا پوپولیسم به نفی سرمایه داری دست می زند، ولی راه حل دیگری که به عوض سرمایه داری پیش پا می گذارد خود چیزی جز حفظ سرمایه داری (به اشکال متنوع آن) یعنی حفظ اشکال ابتدائی تر سرمایه داری (نوع "ملی" و یا تولید خرد) نیست. بدین ترتیب ایدئولوژی پوپولیستی در حقیقت می خواهد سرمایه داری را از

۱ - مقالتهای که به عنوان ضمیمه این بحث آورده شده، خود بسیاری از وجوه مهم مسأله پوپولیسم را روشن می کند و در این خلاصه به این وجوه تنها اشاره خواهد شد.

۱- ر.ک. به "لنین: "محتوای اقتصادی مارودیسیم" (۱۹۰۰) "مجموعه آثار، جلد ۱، لنین: "دموکراسی و نازودیسیم در چین" در همین دفتر لنین: "میراثی که از آن چشم می پوشیم" در همین دفتر.

سرمایه‌داری "مرکزی" زمینه پشت سرگذااردن ایدئولوژیهای سوسیالیسم تخیلی را فراهم آورد. لیکن ایدئولوژیهای بوبولیستی هر چند از نظر خصلت‌های عام دارای وجوه تشابهی با ایدئولوژیهای سوسیالیسم تخیلی هستند، ولی از نظر شرایط تاریخی اوج‌گیری ایدئولوژی بوبولیستی در رابطه است با گذار به سرمایه‌داری "پیرامونی" و این خود زمینه، تبدیل این ایدئولوژی‌ها را به جنبش‌های اجتماعی و گاهی به دولت‌های بوبولیستی فراهم می‌آورد. چنانکه در بحث در باره سرمایه‌داری پیرامونی خواهیم دید، این گذار به واسطه شرایط تاریخی و نیز شرایط ساختاری دارای ویژگی‌هایی است که در آرایش طبقاتی جامعه و نحوه سازمان‌یابی نیروی کار و شکل‌گیری پرولتاریای صنعتی تأثیر می‌گذارد. به بن‌بست خوردن سرمایه‌داری در این کشورها زمینه اوج‌گیری ایدئولوژیهای بوبولیستی را فراهم می‌آورد و این ایدئولوژیها می‌توانند در این حالت، یعنی با این زمینه مادی، خود را به عنوان "راه حلی" در مقابل جامعه مطرح سازند. در این حالت هر چند که سرمایه‌داری به عنوان یک راه‌حل دچار بن‌بست می‌شود ولی از سوی دیگر پرولتاریا نیز بواسطه شرایط ساختاری جامعه و آرایش طبقاتی قادر به ارائه راه‌حل خاص خود نیست. این وضعیت شرایطی را برای رشد ایدئولوژی بوبولیستی و غلبه آن بر جنبش‌های اجتماعی فراهم می‌آورد و این ایدئولوژی می‌تواند با نفعی لزوم رهبری پرولتاریا برای تحولات انقلابی در نظام سرمایه‌داری در عصر حاضر، در ظاهر به نفع سرمایه‌داری بپردازد ولی در اصل به حفظ مناسبات سرمایه‌داری همت گمارد. در این معنا این ایدئولوژی به واسطه حمایت از اشکال ابتدائی تر تولید سرمایه‌داری، در حقیقت ضرورت سازمان‌یابی پرولتاریای صنعتی و تمرکز و شکل آن را نیز نفعی می‌کند (چرا که اساساً ضرورت تمرکز و انباشت سرمایه رانفعی می‌کند) و در عمل (در صورت غلبه برجینش) آن را به نفع می‌اندازد. لنین خصلت ایدئولوژی بوبولیستی را تحت عنوان "نفعی سرمایه‌دارانه، سرمایه‌داری" بیان می‌کند.

بنابر این باید گفت که هر چند ایدئولوژیهای بوبولیستی عمدتاً مربوط به مرحله گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری هستند، لیکن زمینه رشد آن و خاصه تبدیل آن به جنبش‌های اجتماعی نه در هر شکلی از گذار به سرمایه‌داری، بلکه در شکل خاصی از گذار - گذار به سرمایه‌داری پیرامونی - فراهم می‌آید. پس این در واقع خصلت‌های عام مرحله گذار به سرمایه‌داری (همزیستی شیوه‌های تولید و غیره) نیست که تبدیل ایدئولوژیهای بوبولیستی به جنبش اجتماعی را باعث می‌گردد، بلکه خصلت‌های ویژه گذار (نگاه کنید به "سرمایه‌داری پیرامونی") به شیوه

تولید سرمایه‌داری است که این زمینه را فراهم می‌آورد.

باتوجه به این شرایط تاریخی رشد ایدئولوژیهای بوبولیستی در سرمایه‌داری پیرامونی، حال به تشریح برخی از عناصر مهم ایدئولوژیهای بوبولیستی می‌پردازیم.

۱ - بطور کلی ایدئولوژی بوبولیستی "شیوه زندگی روستائی" (عمدتاً پیش سرمایه‌داری) را ارجح می‌نهد و از آن در مقابل "شیوه زندگی شهری" (عمدتاً سرمایه‌داری) دفاع می‌کند. زندگی روستائی و تولید بخاطر مصرف، فارغ از بیچیدگی‌ها و دشواریهای زندگی شهری در ایدئولوژی بوبولیستی به عنوان نمونه یک "زندگی آرام" در نظر گرفته می‌شود. ایدئولوژی بوبولیستی در مقابل تحولات ناشی از شهرنشینی که با رشد شیوه تولید سرمایه‌داری ملازمه دارد حیرت زده شده و خط سیر تحولات را کم می‌کند. تحولات و ناپسامانی‌ها را "غیر ضروری" و "اجتناب پذیر" می‌شمارد و در برابر آن "زندگی آرام و دوران خوب گذشته" را تبلیغ می‌کند.

۲ - ایدئولوژی بوبولیستی زمین را به عنوان عامل اصلی زندگی و تولید و بهزیستی در نظر می‌گیرد و داشتن زمین را مترادف خوشبختی انسان می‌شمارد. (انجام اصلاحات ارضی نیز در رابطه با همین مسأله است؛ ر. ک. به لنین؛ "دموکراسی و نارودیسیم در چین").

۳ - ایدئولوژی بوبولیستی بطور کلی ارزش مصرفی را در مقابل ارزش مبادلاتی ارجح می‌نهد. هر فعالیتی که تولید ارزش مصرفی در آن غالب باشد از نظر ایدئولوژی بوبولیستی قابل ارجح و انسانی است، در حالیکه فعالیت‌هایی که بندریج تولید ارزش مبادلاتی در آن‌ها غالب می‌گردد، غیر قابل اعتماد و غیر انسانی هستند. جان‌نشین شدن روابط خانوادگی بوسیله "قرارداد اجتماعی" و بطور کلی از میان رفتن روابط پیش سرمایه‌داری در این ایدئولوژی امری نامطلوب به شمار می‌رود.

۴ - ایدئولوژی بوبولیستی در قالب مفاهیمی چون "ملت"، "توده" (امت) و غیره می‌اندیشد. مفهوم طبقه در این ایدئولوژی جایی ندارد، این ایدئولوژی تضادهای طبقاتی را امری قابل "اصلاح" و اجتناب پذیر می‌داند و اصل را بر "واحد بودن ملت" قرار می‌دهد و نه بر ناهمگون و طبقاتی بودن "ملت". این ایدئولوژی در برخورد با تضادهای طبقاتی، موضع ماورای طبقاتی اتخاذ می‌کند و "آشتی طبقاتی" را به عوض "مبارزه طبقاتی" تبلیغ می‌کند.

۵ - ایدئولوژیهای بوبولیستی در شکل بندیهای اجتماعی "عقب مانده" دارای خصلت‌های ناسیونالیستی است و همواره "خودی" را بر "بیگانه" ترجیح می‌دهد. این ایدئولوژی مبارزه با امپریالیسم را تحت عنوان مبارزه با اجنبی مخدوش می‌کند.

سازد. " بازگشت به خویش " ( اعم از اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و غیره ) که خود آمیخته به ناسیونالیسم است یکی از عناصر مهم این ایدئولوژی است. در برابر تحولات ناشی از بسط مناسبات سرمایه داری این ایدئولوژی که این تحولات را ناشی از اراده و عمل " امپریالیسم " می داند، رجعت به ارزش های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ملی را تجویز می کند. در این ایدئولوژی مبارزه با سرمایه داری از مجرای بازگشت به ارزش ها و مناسبات " خودی " می گذرد و نه از مجرای تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا.

۶- ایدئولوژی پوپولیستی دقیقاً " به خاطر نفی سرمایه داری از یک سو و نفی ضرورت رهبری پرولتاریا در عصر حاضر از سوی دیگر، همواره " راه سوم " را تبلیغ می کند ( مثال: نه شرقی، نه غربی )؛ این راه به زعم این ایدئولوژی نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم است. " راه سوم " در ایدئولوژی پوپولیستی در شکل بندی های اجتماعی " عقب مانده " اشکال بسیار متنوعی بخود می گیرد، ولی خصالت مشترک همه این اشکال، اعتقاد به برقرار مناسبات اقتصادی و اجتماعی ای است که نه در قالب سرمایه داری می گنجد و نه در قالب سوسیالیسم. این امر خود خصالت اوتوپستی این ایدئولوژی را نمایان تر می سازد.

### پوپولیسم به مثابه جنبش سیاسی

پوپولیسم به مثابه جنبش سیاسی ویژه، شکل بندی های اجتماعی " عقب مانده " است. خصالت این جنبش " کثیرالطبقه ای " بودن آن است. کثیرالطبقه ای بودن به معنی " اتحاد طبقاتی " بر پایه منافع تاریخی مشترک و مشخص نیست، بلکه به عکس به معنی نامتما یز بودن مرزهای طبقاتی در این جنبش است. نیروهای اجتماعی ناهمگون و گاه متضادی که در این جنبش گرد می آیند در کل " پیمان پوپولیستی " را تشکیل می دهند. جنبش پوپولیستی جنبه " طغیان توده ای " دارد و خواست اقشار و نیروهای مختلف شرکت کننده در آن نه به صورتی مشخص و آگاهانه بلکه به شکلی از خود بیگانه مطرح می گردد. خواست های نیروهای اجتماعی در جنبش پوپولیستی نه از طریق احزاب، سندیکاها و طرق مشابه آن بلکه از طریق یک رهبر بیان می شود. بهمن خاطر رهبری جنبش های پوپولیستی، که در مرکز پیمان پوپولیستی قرار دارد، نقشی به عایت مهم و " شبه الهی " charismatic می یابد. پیمان پوپولیستی و رهبر پوپولیست عمدتاً

بیانگر ایدئولوژی پوپولیستی هستند. بنا بر ماهیت این ایدئولوژی، یعنی بخاطر تضادهای موجود میان این ایدئولوژی و واقعیت های مادی ( خصالت اوتوپستی ) عوامل فیزیکی نقش مهمی را در آن ایفا می کند.

جنبش پوپولیستی اساساً " شهری است و نیروی فعال خود را از تهیدستان شهری بدست می آورد و بسیاری از عناصر ایدئولوژیک اقتدار تهیدست در ایدئولوژی پوپولیستی بازتاب مینماید ( ر. ک. به " تهیدستان شهری " ). عمده شدن این اقتدار به عنوان نیروی فعال در جنبش های پوپولیستی و نفوذ جهان بینی آنها در ایدئولوژی های پوپولیستی، ناشی از آرایش طبقاتی خاص جامعه در مرحله گذار به سرمایه داری پیرامونی است.

علت بوجود آمدن جنبش های کثیرالطبقه ای پوپولیستی در شکل بندی های اجتماعی " عقب مانده " را باید در ضعف افتراق طبقاتی ( ضعف مقوله " طبقه برای خود " ) و بقای سازمان یابی های عقب مانده، تولیدی جستجو کرد. در این حالت مرزهای طبقات هنوز روشن و متمایز نشده و میان آنها تداخل وجود دارد. خواست های اقشار و طبقات در قلمروهای " غیر طبقاتی " و " عام " ( ملی ) مطرح می شود و این خود ناشی از زمینه مادی تداخل فعالیت های اقتصادی ( بی ثباتی اشتغال و ناپایداری اشتغال ) است.

" پیمان پوپولیستی " محل گرد آمدن نیروهای اجتماعی ناهمگون و گاه متضاد است و این امر شکنندگی و تضادهای متعددی را در جنبش های پوپولیستی موجب می گردد. این تضادها خاصه زمانی شدت می گیرند که " پیمان پوپولیستی " به قدرت می رسد و دستگاه و قدرت دولت را در اختیار می گیرد.

### پوپولیسم به مثابه دولت

دولت پوپولیستی حاصل به قدرت رسیدن " پیمان پوپولیستی " است. این دولت ماهیتاً " یکی از اشکال دولت سرمایه داری است و در جهت حفظ مناسبات سرمایه داری عمل می کند.

دولت پوپولیستی برخلاف دولت های بنا پارسیستی، ناشی از تعارض استثنائی ( توازن طبقاتی ) میان بورژوازی و پرولتاریا نیست، بلکه محصول تضادهائی است که از یک سو در بطن طبقات مسلط ( فراکسیونهای مختلف بورژوازی و میان بورژوازی

و الیگاری زمیندار) و از سوی دیگر میان طبقات مسلط و سایر طبقات اجتماعی (مسامحتاً "خلق") وجود دارد. (۱) علت این وضعیت، یعنی عدم قاطع بودن تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا را باید در پویای شکل‌گیری طبقات در سرمایه‌داری پیرامونی و ضعف افتراق طبقاتی در مرحله گذار به سرمایه‌داری پیرامونی جستجو کرد.

دولت پوپولیستی در مرکز سیستمی منسحل از نیروهای اجتماعی ناهمگون و بالقوه منضاد قرار دارد و این امر به اقدامات و حرکات این دولت نا منظمی و بی‌بهره‌ای را می‌بخشد که ناشی از ناهمگونی نیروهای اجتماعی گرد آمده در "پیمان پوپولیستی" است. به مجرد به قدرت رسیدن "پیمان پوپولیستی" افتراق در درون پیمان آعمار می‌شود و قطب‌بندی جامعه شدت می‌گیرد. نیروهای اجتماعی درون پیمان پوپولیستی در قدرت، سعی می‌کنند هر یک پیمان را به نفع خود سمت دهند و این امر به اقدامات دولت پوپولیستی خصمت‌های متضاد می‌دهد.

شدت و یا ضعف پویای افتراق در درون پیمان پوپولیستی و رشد تضادهای درونی آن رابطه مستقیمی با درجه توسعه سرمایه‌داری پیرامونی دارد. دولت پوپولیستی در شرایطی که سرمایه‌داری از بسط‌اندکی برخوردار است، می‌تواند با گرد آوردن نیروهای اجتماعی با ایدئولوژی ملی، توسعه اقتصادی را تحت مناسبات سرمایه‌داری تأمین گرداند. در این حالت دولت پوپولیستی از نظر رشد نیروهای مولد در چهار چوب سرمایه‌داری می‌تواند "مترقی" به حساب آید و این امر گسستن "پیمان پوپولیستی" را به تعویق می‌اندارد.

در شرایط دیگری، یعنی در شرایطی که سرمایه‌داری از بسط نسبتاً زیادی برخوردار است، دولت پوپولیستی با تکیه بر ناسیونالیسم و "مبارزه ضد امپریالیستی" (به مفهوم پوپولیستی آن که در بخش ایدئولوژی پوپولیستی آورده شد)، تا حدی مناسبات سرمایه‌داری را دچار وقفه می‌سازد (بخاطر بسط سرمایه‌داری و افزایش ارتباط ارگانیک سرمایه‌داری با بازار جهانی) ولی دارای پایهای واقعی و مادی برای رشد نیروهای مولد در چهار چوب سیستم سرمایه‌داری نیست. (زیرا این رشد قبلاً صورت گرفته است) و این امر گسیختگی "پیمان پوپولیستی" و قطعی شدن نیروهای اجتماعی را سرعت بیشتری می‌بخشد و عمر

۱- اینکه این تعارض در چه مقطعی از بسط سرمایه‌داری پیرامونی وجود می‌آید، مسأله‌ای است که از بحث فعلی خارج است و نیازمند تحلیل شرایط مشخص است.

دولت پوپولیستی را بسیار کوتاه می‌کند. (۵)

تشکیل دولت‌های پوپولیست و به قدرت رسیدن "پیمان پوپولیستی" به معنی کنار رفتن بورژوازی از صحنه سیاسی نیست؛ بورژوازی همواره در "پیمان پوپولیستی" حضور دارد و مترصد اعمال هژمونی خود بر این پیمان است. زمینه اعمال هژمونی پرولتاریا با سرعت گرفتن گسیختگی "پیمان پوپولیستی" بیشتر فراهم می‌آید.

برخی از خصمت‌های دولت‌های پوپولیست را به شرح زیر می‌توان بیان کرد:

۱- رشد عظیم قوه مجریه نسبت به قوای دیگر و برهم خوردن تفکیک قوای دولت؛

۲- ادغام سندیکاها و کارگری در دستگاه دولت و برقراری سیستمی منسحل از دولت حزب و سندیکا؛

۳- افزایش عملکردهای اقتصادی دولت.

\* \* \*

چنانکه گفتیم بروز ایدئولوژیها، جنبش‌ها و دولت‌های پوپولیست در رابطه است با شکل خاصی از گذار به سرمایه‌داری، که آنرا تحت عنوان گذار به سرمایه‌داری پیرامونی بیان کردیم. در حقیقت آن شرایط مادی که منجر به بروز پوپولیسم می‌شود عبارت است از شکل خاص گذار به سرمایه‌داری در کشورهای "توسعه نیافته" برای بررسی این شرایط لازم است ویژگی‌های این شکل خاص از گذار را بیشتر بررسی کنیم. برای اینکار ابتدا به مسأله "سرمایه‌داری وابسته" می‌پردازیم.

۱- ر.گ. به "تاریخچه مختصر پوپولیسم در سئلی"، فرناندو مبرز، درهمن دفتر.



## معمای سرمایه‌داری وابسته

تحلیل‌هایی که از ساخت‌اقتصادی ایران توسط گروهها و محافل مارکسیستی مختلف تاکنون عرضه شده است، همگی حداقل بر سر یک موضوع توافق دارند و آن این که سرمایه‌داری ایران و بسط مناسبات سرمایه‌داری در ایران دارای خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی است که آن را از سرمایه‌داری باصطلاح "کلاسیک" متفاوت و متمایز می‌سازد. اکثر این گروهها (باستثنای تروتسکیست‌ها) این سرمایه‌داری را "سرمایه‌داری وابسته" می‌نامند و خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی را برای آن برمی‌شمارند. ما نیز بنویسه خود معتقدیم که بسط مناسبات سرمایه‌داری در ایران و نیز در کلیه کشورهای باصطلاح "توسعه نیافته" دارای ویژگی‌هایی است که آن را از نحوه بسط مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته متمایز می‌سازد. لیکن مسأله مورد بحث ما در اینجا این است که این تفاوت و تمایز را در چه قلمروئی جستجو کنیم؛ یعنی سرمایه‌داری "وابسته" از چه لحاظی با سرمایه‌داری "کلاسیک" متفاوت است؟ در اکثر تحلیل‌ها، آوردن پسوند "وابسته" برای سرمایه‌داری برای توضیح چگونگی بسط سرمایه‌داری در ایران کافی تشخیص داده می‌شود و معلوم نمی‌شود که "وابستگی" از نظر تئوریک در چه قلمرو یا سطحی بر سرمایه‌داری به مثابه یک شیوه تولید اثر می‌گذارد. مثلاً در این تحلیل‌ها معلوم نمی‌شود که آیا "سرمایه‌داری وابسته" متکی بر چیزی به غیر از بکارگیری نیروی کار آزاد و مزدور توسط سرمایه است؟ و آیا "سرمایه‌داری وابسته" از نظر شیوه تولید با سرمایه‌داری تفاوتی دارد؟

پاسخ به این سؤال می‌تواند ما را در شناخت تئوریک مقوله وابستگی و کاربرد آن در تحلیل خصیصه‌های ویژه سرمایه‌داری در کشورهای "توسعه نیافته" یاری کند. پس در اینجا به برخی از مهمترین تزهای رایج در باره سرمایه‌داری وابسته

می‌پردازیم و نقاط ضعف و قوت هر یک را یادآوری می‌کنیم.  
متأسفانه در اکثر تحلیل‌های چپ مضمون‌های از تزه‌های مختلف و گاه متضاد یافت می‌شود که خود دلیل عدم انسجام و التقاطی بودن این گونه تحلیل‌ها است. ما در اینجا با هر یک از این تزه‌ها به شکل خالص آن برخورد خواهیم کرد. هر چند که نتوان آنها را بصورت خالص خود در هیچ یک از تحلیل‌ها یافت.

### ۱- «وابستگی» به مثابه مقوله‌ای سیاسی

این تز که بظاهر تحلیل خود را از مکانیسم‌های اقتصادی آغاز می‌کند، در مسیر استدلال خود، بتدریج برای تبیین مسائل به عوامل سیاسی و روبنائی مراجعه می‌کند و لذا در خصلت بایی خود از قلمرو شیوه تولید خارج می‌گردد. خلاصه‌ای از این تز چنین است:

تقسیم کار اجتماعی در سرمایه‌داری وابسته‌گر چه ماهیتاً بیانگر درجه انکشاف تقسیم کار اجتماعی جوامع سرمایه‌داری است، لیکن این تقسیم کار بطور ناقص و بدون ارتباط اجزای درونی آن صورت گرفته است. علت این را باید در ضرورت‌های گردش سرمایه امپریالیستی جستجو کرد. مهم آن است که بسط مناسبات سرمایه‌داری نه بر مبنای توسعه سرمایه تولیدی داخلی بلکه در پاسخ به نیازهای سرمایه امپریالیستی اتفاق می‌افتد انعکاس این واقعیت را در تولیدات داخلی می‌توان دید (صنایع مونتاژ، عدم وجود بخش یک تولید و غیره).  
(تأکید از ماست) (۱)

در این تز به روشنی اظهار می‌شود که سرمایه‌داری وابسته، هر چند از نظر تقسیم کار اجتماعی مشابه شیوه تولید سرمایه‌داری بطور اعم است، لیکن این سرمایه‌داری نه بر اساس بسط سرمایه تولیدی داخلی بلکه بر اساس گردش سرمایه امپریالیستی تحول می‌یابد. چنانکه برمی‌آید عامل تبیین‌کننده اصلی در این تز

۱- از آنجا که در طرح مقوله وابستگی در این مقاله هدف ما برخوردی تئوریک و فارغ از گروه‌مداری است، از آوردن نام گروه‌ها و سازمان‌ها سیاسی خودداری می‌کنیم.

همانا "نیازهای سرمایه امپریالیستی" است. حال باید دید این نیازها چگونه هستند و با نیازهای سرمایه بطور اعم چه تفاوتی دارند؟ و نیز باید پرسید که این نیازها چگونه می‌توانند خود را بر سرمایه‌داری در کشور دیگری تحمیل کنند؟

این تز "نیازهای" سرمایه امپریالیستی را به نحوی مطرح می‌کند که گویا این نیازها با نیازهای سرمایه بطور اعم تفاوت دارد و مثلاً "اگر قرار بود (معلوم نیست در چه شرایطی؟) سرمایه تولید "داخلی" بسط پیدا کند، نحوه تحول جامعه سرمایه‌داری وابسته به صورت دیگری اتفاق می‌افتاد. بدین ترتیب در این بینش، تحلیل ساخت اقتصادی و چگونگی بسط مناسبات سرمایه‌داری جای خود را به تقسیم‌بندی‌ای از عوامل "داخلی" و "خارجی" می‌دهد و سرمایه امپریالیستی به عامل ماوراءالطبیعی بدل می‌گردد که فارغ از شرایط و ساخت اقتصادی-اجتماعی هر کشور قادر به تحمیل "نیازهای" خود است. در این تز چنین عنوان می‌شود که سرمایه امپریالیستی از طریق "وابسته کردن" حکومت‌ها و دولت‌های کشورهای توسعه نیافته گردش خاصی از سرمایه را بر این جوامع تحمیل می‌کند. بدین ترتیب این تز برای توجیه استدلال خود ناچار از رجوع به عوامل فوق‌اقتصادی میشود و ناگزیر است نحوه تحمیل "نیازهای" سرمایه امپریالیستی را از طریق عوامل سیاسی توضیح دهد. متوسل شدن این تز به عوامل سیاسی از آنجائش می‌شود که از نظر اقتصادی نمی‌توان نیازهای سرمایه امپریالیستی را به عنوان عامل تبیین‌کننده چگونگی تقسیم کار در جامعه معرفی کرد. نحوه گردش سرمایه امپریالیستی ناشی از ساخت اقتصادی-اجتماعی و خاصه ناشی از منافع اقشار و طبقاتی که در "داخل" کشور بیانگر منافع سرمایه‌داری جهانی هستند - یا در یک کلمه منافع بورژوازی هستند - می‌باشد. بنابراین، سرمایه‌های امپریالیستی که در قلمروهای صنعتی و بانکی و نیز در حوزه‌های تجاری و سوداگرانه فعالیت دارند و نیز سرمایه‌های "غیر امپریالیستی" (با اصطلاح "ملی") را همگی باید جزئی از سرمایه بطور اعم که در قلمرو بازار داخلی یک کشور توسعه نیافته و در بطن ساخت اقتصادی-اجتماعی فعالیت می‌کنند در نظر گرفت.

نیازهای سرمایه امپریالیستی را، که در تز فوق مفهومی مبهم است، از دو دیدگاه می‌توان مطرح نمود: منظور از این نیازها یا احتیاجات "کشور" های امپریالیستی است و یا نیاز سرمایه امپریالیستی به کسب سود. در صورت اول مسأله در قلمروی ارزش مصرف مطرح می‌شود در حالیکه در مورد دوم غرض ارزش مبادیفاست. چنانکه در بالا گفتیم، اگر مسأله را در قلمرو بازار داخلی کشورهای توسعه نیافته مطرح کنیم، به

هیچ وجه نمی توان ادعا نمود که بسط سرمایه تولیدی داخلی بیشتر به "نیازهای" کشور توسعه نیافته پاسخ می گوید و سرمایه امپریالیستی بیشتر به "نیازهای" کشورهای امپریالیستی پاسخ می گوید، زیرا هر دو سرمایه در حول بازار داخلی و ساخت این بازار فعالیت می کنند. یادآوری می کنیم که سرمایه داری شیوه تولید ارزش های مصرف نیست و لذا سرمایه، اعم از داخلی یا امپریالیستی هیچگاه به خاطر پاساژ خودی به "نیازهای جامعه" به تولید نمی پردازند بلکه همواره به ارزش مبادله چشم دارد. پس برای سرمایه "نیاز" عبارت است از تقاضای نقدی در بازار (۱) در نتیجه نمی توان از سرمایه، چه "داخلی" و چه "امپریالیستی" انتظار داشت که پاساژ خودی "نیازهای جامعه" (به مفهوم انسانی آن) باشد، در حقیقت باید گفت سرمایه "امپریالیستی" برای کسب سود (ارزش مبادله) مانند هر سرمایه دیگری ناگزیر از تولید ارزش مصرفی ویژه ای است. این ارزش مصرف باید به شکل تقاضای مؤثر در بازار مطرح شود و اگر این بازار، بازار داخلی کشور توسعه نیافته باشد، این بدان معنی است که سرمایه امپریالیستی عملاً "به مثابه" جزئی از این بازار عمل می کند. پس اولاً "سرمایه" امپریالیستی مانند هر سرمایه دیگری نمی تواند بر مبنای "نیازهای" یک کشور خاص (کشورهای امپریالیستی) حرکت کند، بلکه حرکت آن در وهله اول در جهت کسب ارزش مبادله (سود) است؛ ثانیاً "برای کسب ارزش مبادله این سرمایه ناچار از تولید ارزش مصرفی مشخصی است که تقاضای مؤثر برای آن در بازار وجود داشته باشد. بدین ترتیب مفهوم "نیازها" بی معنی گشته و مفهوم "تقاضای مؤثر" جای آن را می گیرد و مقوله "گردش سرمایه امپریالیستی" جای خود را به "ساخت اقتصادی و نرخ سود در بازار" می دهد.

از طرف دیگر برای مقایسه سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته با آنچه سرمایه داری "کلاسیک" نامیده می شود نمی توان به "عدم بسط سرمایه تولیدی داخلی" اتکا کرد، زیرا در این حالت سرمایه "داخلی" به مثابه سرمایه ای در نظر گرفته می شود که می توانسته است مستقل از سرمایه امپریالیستی و بدون ارتباط با آن رشد کند، چنین تصویری ممکن نیست مگر اینکه پویای تاریخی رشد سرمایه داری در غرب و روابط متقابل آن را با سایر نقاط جهان و نیز چگونگی

۱- در برخی تحلیل ها تفاوت میان نیازهای انسان و نیاز بصورتی که در سرمایه داری و در بازار بصورت نقدی مطرح می شود مخدوش شده است. در تحلیل اقتصادی نباید نیازهای انسانی یک جامعه یعنی احتیاجات توده های زحمتکش را با بیان این نیازها در بازار به شکل تقاضای مؤثر یکی فرض کرد.

کشورهای توسعه نیافته را یکسر نادیده انگاریم و نوعی "بکر بودن" را به سرمایه "داخلی" نسبت دهیم که در حقیقت همواره فاقد آن بوده است.

در ترفیق، عوامل "داخلی" و "خارجی" و بنابراین عوامل "کشوری" (سیاسی) جایگزین مکانیسم های اقتصادی تولید، توزیع و مصرف می گردد. به محض اینکه مفهوم "کشور" جانشین مفهوم "بازار" شود، راه برای انواع تعابیر ناسیونالیستی و "ملی" و پس فوق طبقاتی باز می شود و بدین ترتیب مسأله از قلمرو زیربنای اقتصادی به قلمرو "ملی" - دولت حواله داده می شود. از این دیدگاه، وابستگی تنها در قلمرو گردش سرمایه امپریالیستی مطرح می گردد و بخشی از سرمایه داری داخلی از این وابستگی مبرا فرض شده زمینه برای تزه های انحرافی دیگری در باب "بورژوازی ملی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" (با برداشت الیافسکی) فراهم می آید.

توضیحا باید گفت که جایگزین کردن مفهوم "کشور" بجای مفهوم "شیوه تولید"، در تاریخ سرمایه داری همواره زمینه ساز ایدئولوژی بورژوازی و ناسیونالیستی بوده است. در این بین وابستگی عمدتاً "به مثابه" مقولهای سیاسی در نظر گرفته می شود و هرگز به مثابه وابستگی ساختی مطرح نمی شود. نتیجه منطقی این تزه های ناسیونالیستی مترادف کردن "ملی" و "مترقی" است، یعنی هر آنچه مستقیماً در مسیر گردش سرمایه امپریالیستی نیست (مثلاً از نظر تکنولوژیکی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و غیره وابسته نیست) "ملی" و پس "مترقی" و در نظر گرفته می شود. این خود بهترین اسلحه ایدئولوژیکی بورژوازی کشورهای توسعه نیافته است. (۱) بدین ترتیب خصلت یابی وابستگی به مثابه مقولهای سیاسی نمی تواند پاساژ خودی خصلت یابی ویژگی های سرمایه به مثابه یک شیوه تولید - در کشورهای توسعه نیافته باشد.

۱- این ایدئولوژی به مثابه ایدئولوژی طبقه مسلط در کشورهای توسعه نیافته به شدت بر اذهان عمومی غلبه دارد. این ایدئولوژی "استقلال" را به عنوان غایت مقصود هر مبارزهای قلمداد می کند و لذا هر چه را که "وابسته نیست"، "مترقی" و احیاناً "ضد امپریالیست" می داند. این ایدئولوژی نمی تواند تصور کند که "غیر وابسته" یا "ملی" ممکن است "مترقی" هم نباشد. در شماره های بعدی به به بازتاب این ایدئولوژی در استراتژی و تاکتیک چپ و تحلیل آنها از مرحله انقلاب خواهیم پرداخت.

## ۲- «وابستگی» به مثابه «توطئه‌سنگ‌های زنجیرهای امپریالیسم»

این تزارفاطی‌ترین بینش را از وابستگی به مثابه مقوله‌ای سیاسی ارائه می‌کند. این‌تزار که ساده‌انگارترین بینش در باره سرمایه‌داری وابسته است، خیال خود را از هر جهت آسوده کرده و فارغ از هرگونه تحلیل شرایط ساختی، کلیه اوضاع و احوال جامعه را ناشی از «سیاست دولت‌های سرسپرده» امپریالیسم می‌داند! این‌تزار که ظاهری مارکسیستی دارد در حقیقت ادامه همان بینشی است که در ایران، کلیه رویدادها را «زیر سرانگلیسی‌ها» می‌پنداشت. در این بینش نحوه بسط مناسبات سرمایه‌داری و خاصه مبارزه طبقات به صورت «توطئه»، آن هم توطئه‌ای «خارجی» در نظر گرفته می‌شود، از طرف دیگر امپریالیسم نه به صورت یک سیستم جهانی بلکه به صورت عاملی خارجی و «صاحب اراده» که دنیا را بر وفق مراد خود می‌چرخاند معرفی می‌شود. در این حالت امپریالیسم «موجودی» است که سازمان یابی اجتماعی و طبقاتی جامعه زیر سلطه را زیر نظر دارد و تقریباً به هر شکلی می‌تواند آن را تغییر دهد.

واضح است که این بینش در خصلت یابی سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته کمک چندانی به ما نخواهد کرد.

## ۳- سرمایه‌داری «وابسته» و «فروپاشی نظام‌های پیش سرمایه‌داری»

این‌تزار در خصلت یابی ویژگی مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته، مقایسه سرعت فروپاشی شیوه‌های تولید پیش سرمایه‌داری با سرعت بسط مناسبات سرمایه‌داری را مبنا قرار می‌دهد. این‌تزار حاکمی از آن است که گویا آهنگ فروپاشی نظام‌های پیش سرمایه‌داری بسیار سریع‌تر از رشد مناسبات سرمایه‌داری است؛ لذا برای تعیین ویژگی‌های سرمایه‌داری «وابسته» به رابطه میان شیوه تولید سرمایه‌داری و شیوه‌های تولید ما قبل آن مراجعه می‌کند و در حقیقت برای خصلت یابی سرمایه‌داری به خارج از آن (یعنی شیوه‌های تولید ما قبل سرمایه‌داری)

متوسل می‌شود.

آهنگ متلاشی شدن مناسبات تولید پیش از سرمایه‌داری در کشور ما متناسب با آهنگ شکل‌گیری تولید سرمایه‌دارانه نیست. تولید کوچک و روابط پیش از سرمایه‌داری (در اشکال مختلف آن) متلاشی می‌گردد بخش قابل ملاحظه‌ای از دهقانان و تولیدکنندگان کوچک از وسایل تولید جدا می‌شوند، بی‌آنکه بتوانند یا همان آهنگ در بخش‌های مختلف اقتصاد به مزدبگیر تبدیل شوند. علت اصلی این ناموزونی، فقدان تناسب در آهنگ گسترش بخش‌های مولد و غیر مولد اقتصاد می‌باشد. (تاکید از ماست)

ابتدا باید گفت در هیچ کجا آهنگ فروپاشی مناسبات پیش سرمایه‌داری متناسب با آهنگ رشد سرمایه‌داری نبوده و نخواهد بود، زیرا واضح است که سرمایه‌داری دارای مکانیسمی برای تنظیم عرضه و تقاضای نیروی کار نیست تا دهقانان «آزاد شده» از زمین را بطور منظم و به سرعت در فعالیت‌های تولیدی سرمایه‌دارانه بکار گیرد. گو اینکه در سرمایه‌داری «کلاسیک» رابط‌های میان مکانیزاسیون کشاورزی و نفوذ روابط سرمایه‌داری به قلمرو کشاورزی از یک سو و بکارگیری نیروی کار آزاد شده از کشاورزی در صنایع از سوی دیگر وجود دارد (باصلاح انقلاب کشاورزی)، ولی باید توجه داشت که این رابطه متقابل در مراحل نسبتاً پیشرفته‌ای از استقرار سرمایه‌داری «کلاسیک» برقرار می‌گردد، در حالی که در دوران انباشت اولیه و آغاز انقلابات صنعتی در اروپا، ما همواره شاهد بیکاری عظیم و «عدم تبدیل دهقانان آزاد به کارگر مزدبگیر» هستیم. کلیه قوانینی که در این دوره در انگلستان علیه ولگردی و بیکاری وضع شد، شاهی است بر این مدعا. (۱)

بنابراین تزار فوق را، نمی‌توان به عنوان ویژگی سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته و ایران پذیرفت. تا آنجا که به تقسیم فعالیت‌های اقتصادی به دو بخش مولد و غیر مولد مربوط می‌شود، در این تزار جای علت و معلول عوض شده است، یعنی علت «عدم تناسب» فوق‌الذکر، ناموزونی رشد بخش‌های مولد و غیر مولد اقتصادی یعنی رشد عظیم بخش‌های غیر مولد (که منظور از آن باید خدمات به معنی عام باشد) قلمداد شده است، در حالی که اگر نخواهیم این ناموزونی را به گردن «سیاست‌های دولت وابسته به امپریالیسم» بیاندازیم (مانند

۱ - رجوع کنید به: انگلس؛ وضعیت طبقه کارگر در انگلستان

تر قبلی) باید بگوئیم که رشد عظیم بخشهای غیر مولد خود دقیقا " معلول عدم جذب دهقانان " آزاد شده" در صنایع و باصطلاح فعالیت‌های مولد است و نه علت آن.

تر فوق در حد یک مشاهده، آنهم مشاهدات ناقص در باب رشد عظیم بخش خدمات (غیر مولد) و رشد حاشیه‌نشینان شهری متشکل از دهقانان " آزاد شده" قابل قبول است. ولی به هیچ وجه ما را به تبیین تئوریک ویژگی سرمایه‌داری "وابسته" رهنمون نمی‌شود، زیرا چیزی که در این تر به عنوان ویژگی مطرح می‌شود در اصل خصیلت خود سرمایه‌داری و خصیلت همزیستی سرمایه‌داری با شیوه‌های تولید ما قبل آن بطور عام است و نه چیزی مختص سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته.

#### ۴- «وابستگی» به مثابه «خروج ارزش اضافی»

این تر برای خصیلت یابی سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته بیش از سایر ترها در قلمروی زیر بنای اقتصادی مطرح می‌شود. لیکن این تر از آنجا که استثمار یعنی استخراج ارزش اضافی را نه چون رابطهای میان طبقات اجتماعی بلکه همچون رابطهای میان کشورها می‌نگرد، ناچاراً از تبیین ویژگی سرمایه‌داری، یعنی در حقیقت از تبیین علت خروج ارزش اضافی از کشورهای توسعه نیافته در قلمروی اقتصادی عاجز می‌ماند.

قسمت عمده‌ای از ارزش اضافی تولید شده در داخل کشور به خارج انتقال می‌یابد و در داخل کشور سرمایه‌گذاری نمی‌شود. این ارزش اضافی به انحاء و اشکال مختلف توسط کشورهای امپریالیستی مکیده می‌شود. سرمایه‌های خارجی ارزش اضافی بدست آمده را از کشور خارج می‌کنند.

این درست است که قسمتی از ارزش اضافی یا مازاد اقتصادی (اصطلاح پل باران) تولید شده در این کشورها به خارج انتقال می‌یابد، لیکن باید دید "اولاً" علت این امر چیست و ثانیاً "آیا این خروج تنها یکی از عوارض سرمایه‌داری خارجی است یا سرمایه داخلی را هم در بر می‌گیرد؟

چنانچه بخواهیم مسأله را در قلمروی شیوه تولید سرمایه‌داری مطرح کنیم و دیدگاه ناسیونالیستی را به کناری گذاریم، باید گفت خروج ارزش اضافی از کشور ناشی از "وطن‌گرایی" سرمایه خارجی و خواست آن به بازگرداندن سرمایه اضافی به "کشور خود" و یا چیزی از این قبیل نیست؛ سرمایه از بدو پیدایش بی‌وطن بوده است. پس اگر ارزش اضافی از جایی به جای دیگر انتقال می‌یابد، علت آن را باید در مجموع شرایط لازم برای بکار افتادن مجدد ارزش اضافی به مثابه سرمایه‌انباشت جستجو نمود. همانطور که صدور سرمایه از کشورهای امپریالیستی به کشورهای توسعه نیافته تنها بستگی به شرایط سودآوری و بکار انداختن سرمایه در کشورهای امپریالیستی ندارد، بلکه همچنین وابسته به شرایط (ساخت) کشورهای توسعه نیافته نیز هست، بر همین منوال انتقال ارزش اضافی تولید شده در یک کشور توسعه نیافته به کشورهای امپریالیستی یا سایر کشورهای توسعه نیافته نیز وابسته به شرایط (ساخت) موجود در هر یک از این کشورها است.

این شرایط شامل کلیه عناصری است که برای بکار افتادن سرمایه در یک وضعیت مشخص ضروری است (نیروی کار، زیر ساخت اقتصادی، بازار و ...). بنابراین قوانین حرکت ارزش اضافی و سرمایه یا بطور خلاصه قوانین و منطق انباشت سرمایه، هر چند عام هستند لیکن در شرایط مشخص تبلور آنها دارای ویژگی‌های مخصوص به خود است.

این نیت حکومت‌ها و سرمایه‌داران و یا حجم مازاد اقتصادی نیست که تعیین کننده حرکت سرمایه می‌باشد، بلکه شرایط مشخص (ساخت) هر کشور است که حرکت سرمایه را مشروط می‌گرداند. در این میان سرمایه‌داران چیزی نیستند جز بیان ضروریات انباشت سرمایه در یک شرایط مشخص. به عنوان مثال، اگر ساخت اقتصادی - اجتماعی کشور عربستان سعودی دارای آن امکانات و شرایطی بود که بکار افتادن سرمایه و ارزش اضافی را تسهیل میکرد، آنگاه مازادی که امروزه به عناوین مختلف (چه مصرفی و چه تولیدی) از عربستان سعودی خارج می‌شود، در داخل این کشور به گردش در می‌آمد. به عکس در ایران که مناسبات سرمایه‌داری و مبادله کالایی از حد قابل ملاحظه‌ای از رشد برخوردار است، مازاد حاصل از صدور نفت در داخل کشور سرمایه‌گذاری شده و بخش کوچگتری از آن به خارج انتقال می‌یابد.

از طرف دیگر تا آنجا که به خروج ارزش اضافی و سرمایه مربوط می‌شود،

تفاوتی میان سرمایه داخلی و سرمایه خارجی موجود نیست و سرمایه داخلی هم بهمان اندازه از قوانین عام انباشت سرمایه پیروی می کند که سرمایه خارجی (مگر در مواردی که سرمایه داخلی از انباشت ناچیزی برخوردار باشد، که در این صورت هم محدود شدن فعالیت آن به حوزه های کوچک و محلی دقیقاً ناشی از قلت میزان انباشت و ناتوانی آن است). بدین ترتیب ارزش اضافی سرمایه داخلی همانقدر ممکن است به خارج انتقال یابد که ارزش اضافی سرمایه خارجی، و در این مورد خارجی بودن سرمایه به هیچ وجه تبیین کننده علت خروج ارزش اضافی نیست. لذا در این مورد باید حرکت سرمایه و ارزش اضافی را در چهارچوب مناسبات سرمایه داری و انباشت سرمایه دارانه مورد مطالعه قرار داد و نه در چهارچوب کشوری و ملی. از دیدگاه ملی صدور سرمایه از کشورهای سرمایه داری پیشرفته به کشورهای توسعه نیافته را نیز باید نوعی خروج ارزش اضافی از کشورهای دسته اول به حساب آورد. و بنابراین، نمی توان گفت که آنها نیز بدلیل خروج این مازاد "وابسته" هستند. لذا مسئله وابستگی را نمی توان در حد خروج ارزش اضافی "به حساب آورد"، بلکه باید آن را در قالب ساخت اقتصادی مطرح نمود.

## ۵- وابستگی تکنولوژیکی (فنی)

تز "وابستگی تکنولوژیک" تفاوت سرمایه داری "وابسته" و سرمایه داری "کلاسیک" را بر اساس یکی از نیروهای مولد، یعنی وسایل تولید، تبیین می کند. وارداتی بودن تکنولوژی در سرمایه داری "وابسته" در این تز به عنوان عمده ترین عامل وابستگی اقتصادی در نظر گرفته می شود.

ایراد اصلی به این تز آن است که تکنولوژی و وسایل تولید را مستقل از مناسبات تولید در نظر می گیرد و تعیین کنندگی متقابل نیروهای مولد و وسایل تولید را نادیده می گیرد. اگر بخواهیم مانند این تز تکنولوژی را مستقل از مناسبات در نظر بگیریم آنگاه باید گفت که وارد کردن تکنولوژی بخودی خود عامل بازدارنده ای در رشد نیروهای مولد نیست، بلکه به عکس می تواند بسیار هم مثبت باشد، زیرا بطور تجربی کشورهای "دیتر" به مسیر صنعتی شدن قدم گذاردند می توانند از دستاوردهای فنی سایر کشورها بهره جویند و مسیر صنعتی شدن را سریع تر طی کنند.

لیکن اگر تکنولوژی را نه به خودی خود بلکه در بطن مناسبات تولید سرمایه داری در نظر بگیریم، آنگاه باید گفت که انتقال تکنولوژی (واردات تکنولوژی) از قوانین سودآوری و ساختی تبعیت می کند و جنبه "کشوری" ندارد (تکنولوژی نظامی و هستمائی و غیره فعلاً مورد نظر نیست). به عبارت دیگر عدم انتقال برخی از تکنولوژی ها به کشورهای توسعه نیافته، نه ناشی از عدم "خواست کشورهای" پیشرفته، بلکه تابع قانون سود و شرایط ساختی بکارگیری این تکنولوژیها در برخی از کشورهای توسعه نیافته است. از آن گذشته، همانطور که در برخی از کشورهای توسعه نیافته مشاهده می شود، تکنولوژی پیشرفته، چه در زمینه صنایع مصرفی و چه در زمینه صنایع واسطه ای به میزان قابل توجهی مورد استفاده قرار می گیرد و لذا نمی توان ادعا کرد (چنانکه برخی ادعا می کردند) که "امپریالیسم" (به مثابه موجودی صاحب اراده) در هر شرایطی مانع انتقال تکنولوژی به کشورهای توسعه نیافته می گردد.

این تز در نهایت بهترین زمینه گله و شکایت بورژوازی کشورهای توسعه نیافته است که همواره مسأله "مونتاز" را پیش می کشد و خواهان مشارکت بیشتر با بورژوازی بین المللی در زمین های متنوع صنعتی است این بورژوازی اغلب شکوه از این دارد که تکنولوژی هر روز بیشتر انحصاری شده و درید شرکت های چندملیتی در می آید و بدین ترتیب از دسترس این بورژوازی خارج می گردد. این بورژوازی که در پی یافتن زمین های سرمایه گذاری متناسب با حد انباشت خود می باشد حتی تا آنجا پیش می رود که "درصد وابستگی فنی هر صنعت" را نیز اندازه می گیرد تا در صورت امکان به تولید برخی از وسایل مورد نیاز آن صنعت بپردازد. تز "وابستگی تکنولوژی" علاوه بر اینکه رسالت بورژوازی در پرده نگاه داشتن مناسبات تولید را بر عهده می گیرد، مسأله ویژگی سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته را نیز به نحوی وارونه مطرح می کند و به عوض پاسخگوئی به مسأله وابستگی در قالب مناسبات تولید سرمایه داری، مسأله را در قلمرو وسایل تولید طرح می نماید و نهایتاً "از خصلت یابی سرمایه داری" وابسته عاجز می ماند.

این تز فقدان ارتباطات متقابل میان بخشهای مختلف اقتصادی و ناموزونی رشد این بخشها را به مثابه ویژگی سرمایه‌داری "وابسته" معرفی می‌کند. این تز به تبیین ساختی سرمایه‌داری "وابسته" نزدیکتر می‌گردد.

وابستگی سیستم اقتصادی و وظایفی که این اقتصاد در تقسیم بین‌المللی کار برعهده دارد، ساختی را پدید آورده است که سرطانی پاره‌ای از بخشها، ناموزونی رشد، فقدان تناسب، عدم توازن چشمگیر و عدم پیوند ارگانیک بخشها و اجزاء مختلف اقتصاد به آشکارترین وجهی در آن دیده می‌شود. درست است که در کشورهای سرمایه‌داری بطور کلی ناموزونی رشد و عدم تعادل اقتصادی وجود دارد، اما در کشورهای وابسته ابعادی بی‌نظیر به خود گرفته است.

نتیجه اجتناب‌ناپذیر یک چنین ساخت اقتصادی، رشد یک جانبه بخش تولید کننده کالاهای مصرفی، و همراه با آن رشد سرطانی بخش خدمات، نقش یک محصول واحد نظیر نفت در کل اقتصاد؛ تلاشی اقتصاد کشاورزی و خلاصه اقتصادی به غایت ناموزون، فاقد تناسب و نامتعادل می‌باشد. (تأکید از ماست)

این تز وجوهی از واقعیت را بازگو می‌کند. هر چند که در این بینش ناموزونی عظیم میان بخشی (بخشهای مختلف اقتصادی) صرفاً "به تقسیم بین‌المللی کار نسبت داده شده و علل رشد برخی از بخشها در مقابل عدم رشد برخی دیگر بازگو نشده است، لیکن به عنوان مشاهداتی در باب شرایط اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته از اهمیت زیادی برخوردار است. به عبارت دیگر در این تز تناسب میان بخشهای مختلف اقتصاد مبنای خصلت‌یابی قرار گرفته است و اهمیت یافتن تک محصول صادراتی (نفت) به عنوان یکی از ویژگی‌های اقتصادی توسعه‌نیافته مورد توجه قرار گرفته است و از سوی دیگر خصلت سرمایه‌داری "وابسته" در مقایسه با سرمایه‌داری کلاسیک در ابعاد این تناسب جستجو شده است. (بعداً بیشتر

به این موضوع خواهیم پرداخت).

چنانکه پیداست این تز جنبه کمیت‌گرا دارد و "بی‌تناسبی بیشتر" را به مثابه ویژگی سرمایه‌داری "وابسته" به حساب می‌آورد. هر چند که کمیت‌های متفاوت یا در این مورد بعد هر یک از بخشهای اقتصادی به نسبت سایر بخشها، می‌تواند در مرحله‌ای به تغییر کیفی، مثلاً "در سطح آرایش طبقات اجتماعی منجر شود، لیکن تأکید یک جانبه بر کمیت‌های متفاوت بخودی خود نمی‌تواند برای خصلت‌یابی سرمایه‌داری "وابسته" کافی باشد.

### نتیجه‌گیری

از این بررسی چند نتیجه می‌توان گرفت. بینش غالب در اکثر تزه‌های رایج در باب سرمایه‌داری "وابسته" بینش "ملی" است، بدین معنی که به عوض خصلت‌یابی سرمایه‌داری - به مثابه شیوه تولید - در کشورهای توسعه نیافته عمدتاً به وجوه سیاسی توجه می‌شود و تعیین‌کنندگی زیر بنای اقتصادی بدست فراموشی سپرده می‌شود. این بینش مسائل را در قلمرو "روابط میان کشورها" بررسی کرده و از تبیین سرمایه‌داری "وابسته" در قلمرو شیوه تولید دور می‌گردد.

این نحوه نگرش اساساً از آنجا ناشی می‌شود که در کشورهای توسعه نیافته در مرحله گذار به سرمایه‌داری دولت نقش فزاینده‌ای پیدا می‌کند و سیاست‌های دولت در حوزه‌های مختلف اجتماعی به عنصری بسیار مهم از ساخت اقتصادی - اجتماعی بدل می‌گردد. لیکن اغلب توجه نمی‌شود که اهمیت یافتن نقش دولت در این کشورها خود ناشی از شرایط اقتصادی است که در چگونگی شکل‌گیری و مبارزه طبقات بازتاب می‌یابد. بدین ترتیب در این بینش مسائل وارونه مطرح شده و اوضاع و احوال اقتصادی صرفاً "محصول عمل دولت در نظر گرفته می‌شود، غافل از اینکه دامنه عمل دولت خود توسط این اوضاع و احوال و نیز توسط توازن قوا میان نیروهای اجتماعی مشروط و محدود می‌گردد. این نگرش نقش دولت را پیش فرض می‌گیرد و آن را نه چون "تعیین شده توسط زیربنا" بلکه همچون "تعیین کننده" زیربنای اقتصادی می‌انگارد. در این حالت "وابستگی" به مثابه خصیصه دولت و در قلمرو سیاسی خصلت‌یابی می‌شود.

در هر یک از تزهایی که مطرح نمودیم ، در برخورد با واقعیت ، ناگزیر برخی از مشاهدات مطرح می‌گردد که در حد مشاهده قابل قبول هستند لیکن در حد تبیین تئوریک نارسا و ناکافی می‌باشند.

■ ■ ■

## افتراق در شیوه‌های تولید

پس از بحث اجمالی درباره "وابستگی" حال سعی می‌کنیم در خصلت‌یابی سرمایه‌داری "وابسته" از حد "تشریح" فراتر رویم و به محورهای برای تبیین تئوریک آن دست یابیم .

بیش از هر چیز باید از نظر متدولوژیک میان دو مسأله تمایز قائل شد: یکی تشخیص تئوریک تفاوت‌هایی که در یک شیوه تولید (مثال: سرمایه‌داری) وجود دارد و دیگری تبیین تئوریک علل این تفاوت‌ها. در مورد اول باید تفاوت و افتراق در شیوه تولید سرمایه‌داری در شکل‌بندیهای اجتماعی مختلف را یافت در حالیکه در مورد دوم بایستی علل وجود این تفاوت‌ها را بیان نمود. چشم‌پوشی از این تمایز، که متأسفانه بسیاری از تحلیل‌های موجود نیز دچار آن هستند، سبب مخلوط شدن دو وجه فوق می‌گردد و از نظر متدولوژیک و همچنین از جهت استنتاجات سیاسی مشکلاتی را بوجود می‌آورد.

از آنجا که این دو موضوع، یعنی تشخیص افتراق و تبیین علل آن، در عین تمایز رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند، لذا تشخیص نادرست تفاوت‌ها سبب انحراف در علت‌یابی آن نیز می‌شود و نیز جستجوی علل در قلمروهای نادرست، نمی‌تواند تفاوت‌ها را به ما نشان دهد. به عنوان مثال عده‌ای تفاوت سرمایه‌داری "وابسته" و "کلاسیک" را در وجود "بیکاری عظیم" در سرمایه‌داری "وابسته" می‌دانند. این تشخیص نادرست تفاوت‌ها - که در حقیقت بیشتر زائیده تخیل و عدم شناخت چگونگی گذار به سرمایه‌داری در اروپای غربی است - تفاوت فرقی کردن چیزی که در واقع تفاوت نیست، باعث می‌شود که این عده در قلمرو تبیین علل تفاوت‌ها نیز به بیراهه بروند و مثلاً "سیاست‌های امپریالیسم در اصلاحات



ارضی" و یا "مونتاز بودن صنایع" و غیره را علت این "بیکاری عظیم" قلمداد کنند. از سوی دیگر اگر علت یابی نادرست باشد، مثلا "اگر علت شرایط اقتصادی-اجتماعی در کشورهای "عقب مانده" را ناشی از "سیاست‌های حکومت‌های وابسته به امپریالیسم" بدانیم، مسلما نمی‌توانیم تفاوت‌های این شرایط اقتصادی-اجتماعی را بدرستی تعیین کنیم، زیرا با این بینش این تفاوت‌ها بستگی به قدرت حاکمه داشته و از روزی به روزی دیگر می‌تواند تغییر کند.

علی‌رغم رابطه نزدیک این دو وجه، عدم تمایز میان آن‌ها باعث می‌شود که یک وجه را به جای وجه دیگر فرض کنیم. اکثر تحلیل‌های موجود به این اغتشاش گرفتار هستند و زمانی که می‌خواهند خصلت‌ها و تفاوت‌های سرمایه‌داری "وابسته" را بازگو کنند، تلویحا "علل" این تفاوت‌ها را جانشین خصلت‌یابی آن می‌نمایند. به عنوان مثال عدمای برای خصلت‌یابی تفاوت‌های سرمایه‌داری "وابسته" با سرمایه‌داری "کلاسیک"، اظهار می‌کنند که سرمایه‌داری "وابسته" در مرحله "امپریالیسم"، یعنی دوره "احتضار سرمایه‌داری" بوجود می‌آید. هر چند این حکم به عنوان برخوردی تاریخی به مسأله درست است، لیکن به خودی خود گویای تفاوت‌های سرمایه‌داری "وابسته" با سرمایه‌داری "کلاسیک" نیست، یعنی معلوم نمی‌شود حال که کشورهای "عقب مانده" در دوره "امپریالیسم" گذار به سرمایه‌داری را آغاز می‌کنند، سرمایه‌داری آن‌ها دارای چه ویژگی‌هایی است. بدین ترتیب در این بینش اشاره به شرایط تاریخی بسط سرمایه‌داری در کشورهای "عقب مانده" جانشین خصلت‌یابی خود سرمایه‌داری در این کشورها می‌گردد.

متدولوژی منکی بر تمایز فوق را متدولوژی ساختی-تاریخی (۱) می‌نامند، زیرا تا آنجا که به تشخیص تفاوت‌ها و وضعیت‌ها مربوط است ما با یک بررسی ساختی روبرو هستیم، در حالیکه زمانی که به تبیین علل تفاوت‌ها و وضعیت‌ها می‌پردازیم در واقع در حد بسیار گلی دست به یک تحلیل تاریخی می‌زنیم. در مورد اول ما در واقع ساخت را مطالعه می‌کنیم و در مورد دوم نحوه شکل‌گیری تاریخی این ساخت را مورد توجه قرار می‌دهیم. در باره خصلت‌یابی سرمایه‌داری "وابسته" نیز همین تمایز مطرح است. در یک مورد می‌خواهیم ساخت این سرمایه‌داری را تحلیل کنیم و تفاوت‌های آن را با ساخت سرمایه‌داری در کشورهای "پیشرفته"

۱- ر. ک. به کاردووزوو و فالنوو، "وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین"، انتشارات

تندر، ۱۳۵۹

بیابیم، در این حالت ذکر شرایطی چون "مرحله امپریالیسم" و مانند آن مفید فایده نخواهد بود و تنها سبب مخدوش شدن تحلیل می‌گردد، زیرا در این حالت علل تفاوت‌های ساختی مطرح نبوده بلکه خصلت‌یابی خود ساخت مورد توجه است (مسلما "باتوجه با رابطه نزدیک این دو وجه که ذکر آن رفت). از سوی دیگر زمانی که می‌خواهیم بدانیم چرا تفاوت‌هایی در سطح ساخت‌ها وجود دارد، آنگاه به چگونگی شکل‌گیری و تحول این ساخت‌ها می‌پردازیم و در واقع پویای تاریخی آن‌ها مورد توجه قرار می‌دهیم. (۱)

با در نظر داشتن این دو وجه و تمایز میان آن‌ها، حال بطور خلاصه به هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

### سرمایه‌داری «وابسته»: تفاوت در شکل تحقق شیوه تولید

#### سرمایه‌داری

از نظر تئوریک تفاوت و افتراق در یک شیوه تولید را باید در شکل تحقق

۱- در تئوری سیستم‌ها این مطلب چنین بیان می‌کنند: "در مطالعه تطور هر موضوعی باید سه کار انجام داد: (۱) تحلیل تاریخ موضوع مورد مطالعه، مستقل از ساخت آن؛ (۲) مطالعه ساخت موضوع مورد مطالعه مستقل از تاریخ آن؛ و (۳) تحلیل ساختی-پیدایشی Genetic از موضوع مورد مطالعه که می‌تواند به شکل تبیین تاریخ از طریق ساخت موضوع مورد مطالعه و یا بصورت تبیین ساخت با مراجعه به تاریخ آن باشد. ساخت و کارکرد موضوع مورد مطالعه همان قدر واقعی است که تاریخ آن؛ بهمین خاطر "ابتدا به ساکن" نمی‌توان به یکی از دو طریق ارجحیت داد، مگر آنچه ملاحظات متدولوژیکی ایجاب می‌کند." رجوع کنید به "Systems theory, Philosophical and Methodological Problems," Blauberger et al. Progress, 1977

باید توجه داشت که متدولوژی مارکسیستی مستلزم وحدت دیالکتیکی این دو تحلیل است.

آن شیوه تولید در هر شکل‌بندی اجتماعی جستجو کرد. زمانی از شکل تحقق یک شیوه تولید سخن می‌گوئیم که می‌خواهیم گامی از مجرد به سوی مشخص و از عام به سوی خاص برداریم. شکل تحقق یک شیوه تولید عبارت است از موجودیت مشخص آن شیوه تولید.

هر شیوه تولید عمدتاً "توسط شکل اجتماعی نیروی کار در مناسبات تولید مربوطه آن شیوه تولید مشخص می‌شود". هنگامی که جوجه تولید باستان، فئودالی و سرمایه‌داری را مراحل اصلی و عمده تاریخ اقتصادی در نظر می‌گیریم، نخستین چیزی که باید به حساب آوریم، شکل موجود اجتماعی نیروی کار است که عامل قاطع و اساسی در جوجه تولید گوناگون است. مسلماً "اشکال و انواع اساسی کار: بردگی، رعیتی، و کارآزاد است... مسأله گذار از نظام فئودالی به سرمایه‌داری صرفاً "دگرگونی در شکل نهادهای اقتصادی و اجتماعی نیست. مسأله اساسی دگرگونی در شکل موجود اجتماعی نیروی کار است." (۱)

به عنوان مثال در جائی که تولیدکننده مستقیم خود به فروش می‌رسد و مورد بهره‌کشی و معامله قرار می‌گیرد باید از جوجه شیوه تولید برده‌داری سخن گفت و زمانی که تولیدکننده مستقیم نه خود بلکه نیروی کار خود را به مثابه کالا به فروش می‌رساند (کارگر) بایستی از وجود شیوه تولید سرمایه‌داری صحبت کرد. اما نحوه تحقق یک شیوه تولید در شرایط مختلف تاریخی تفاوتی را بوجود می‌آورد. مثلاً "میان برده‌داری در روم باستان و برده‌داری در آمریکا و در پلانتاسیونهای مستعمرات آمریکای لاتین تفاوت وجود دارد. بکارگیری برده در پلانتاسیونهای آمریکای لاتین در کنار بکارگیری کار مزدوری صورت می‌گرفت و محصولات تولید شده با شیوه برده‌داری به منظور صدور به بازار جهانی سرمایه‌داری تولید می‌شده است، در حالیکه در برده‌داری باستان هدف تولید و مقصد آن مصرف طبقات مسلط این شیوه تولید با روئینای سیاسی-ایدئولوژیک خاص خود بود (مصرف طبقه برده‌دار. مابعد-هزینه‌های جنگ و غیره)، بدین ترتیب

۱- تاکاهاشی: "گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری"، ترجمه تدین، انتشارات توکا، ص ۸۶. لازم به تذکر است که ما متوجه نادرست بودن کاربرد مفهوم "نیروی کار" در شیوه‌های تولید ما قبل سرمایه‌داری هستیم. لیکن منظور در اینجا شکل اجتماعی کاری است که تولیدکنندگان مستقیم در پویش تولید انجام می‌دهند.

هر چند این دو برده‌داری از نظر شیوه تولید تفاوتی ندارند (۱)، لیکن در شکل تحقق مشخص آنها تفاوت‌هایی را می‌توان تشخیص داد. مارکس شرایط مشخص وجودی برده‌داری در آمریکا را چنین بیان می‌کنند:

برده‌داری مستقیم همانند ماشین‌آلات و غیره محور صنعت بورژوازی است. بدون برده‌داری پنبه‌ای در کار نبود و بدون پنبه‌صنعت مدرنی بوجود نمی‌آمد. تنها برده‌داری بود که مستعمرات را دارای ارزش نمود. مستعمرات تجارت جهانی را بوجود آورد و تجارت جهانی شرط صنعت بزرگ است. باین ترتیب برده‌داری یک مقوله اقتصادی مهم است.

بدون برده‌داری آمریکای شمال، یعنی پیشرفته‌ترین کشورها به یک سرزمین پدر سالاری می‌شد. اگر آمریکا را از نقشه جهانی حذف کنیم آنوقت با آنارشی، با انحطاط کامل تجارت و تمدن جدید سر و کار خواهیم داشت. اگر برده‌داری را از میان بردارید، آنوقت آمریکا را از صحنه جهان حذف کرده‌اید. (۲)

بر همین منوال سرمایه‌داری در کشورهای "عقب‌مانده" از نظر شیوه تولید تفاوتی با سرمایه‌داری در کشورهای "پیشرفته" ندارد، یعنی قوانین انباشت

۱- بهمین ترتیب می‌توان گفت سرمایه‌داری باصطلاح وابسته نیز از نظر شیوه تولید تفاوتی با سرمایه‌داری باصطلاح کلاسیک ندارد. البته در همین حکم نیز خطائی وجود دارد: آیا می‌توان از "سرمایه‌داری‌های" وابسته و کلاسیک به مثابه دو سرمایه‌داری مجزا سخن گفت؟ مسلماً نه. مشخصه سرمایه‌داری گرایش به بسط و جهانی شدن است و این باصطلاح "دونوع" سرمایه‌داری در واقع دو جزء از سرمایه‌داری در کل محسوب می‌شوند (بعداً "بیشتر به این مطلب خواهیم پرداخت). در اینجا به این دلیل از سرمایه‌داری "وابسته" در مقابل سرمایه‌داری "کلاسیک" سخن گفتیم که در اکثر تحلیل‌ها مسأله به همین شکل مطرح می‌شود و در واقع خواستیم در رابطه با تحلیل‌های موجود، این مطلب را گوشزد کنیم که حتی اگر بتوان از دونوع سرمایه‌داری متفاوت، یکی کلاسیک و دیگری وابسته سخن گفت، باز هم تفاوت این دو را نمی‌توان در سطح شیوه تولید جستجو کرد.

۲- مارکس: "فقر فلسفه"، انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، ص ۱۱.

سرمایه و تولید در جهت ارزش اضافی (نسبی و مطلق) بر هر دوی آنها حکم فرماست در اینجا تفاوت را می باید در شکل تحقق شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای "عقب مانده"، یعنی در شکل وجودی مشخص سرمایه داری در کشورهای "عقب مانده" جستجو کرد. (۱)

مشخصه شکل تحقق سرمایه داری در کشورهای "عقب مانده" همزیستی میان دو نوع از سازمان بایبی سرمایه دارانه: نیروی کار است (همزیستی میان شیوه تولید سرمایه داری و شیوه های تولید ما قبل سرمایه داری و ویژگی سرمایه داری "وابسته" نیست، و در مرحله گذار به سرمایه داری در هر زمان و مکان وجود داشته است). یکی از این دو نوع سازمان بایبی نیروی کار را اصطلاحاً "عقب مانده" می نامیم و دیگری را سازمان بایبی پیشرفته یا مدرن نیروی کار نامگذاری می کنیم. (بحث مفصل تر آن در بخش "سرمایه داری پیرامونی" آمده است) لوکیز پررا، جامعه شناس برزیلی در نقد نظریات آندره گونتر فرانک می گوید:

از نظر اقتصادی، اقماری شدن داخلی و خارجی (اصطلاح گونتر فرانک) خود عبارت است از شیوه کارکرد سیستم سرمایه داری به مثابه یک کل. این اقماری شدن عبارت است از پویای تراکم و تمرکز نابرابر درآمد تولید شده؛ تراکم نابرابر میان کشورها، مناطق مختلف یک کشور، بخشهای اقتصادی هر منطقه و رده های شغلی مختلف داخل هر بخش اقتصادی، ولی با توجه به روابط اجتماعی تولید سرمایه داری، این تراکم نابرابر درآمد، چیزی نیست جز تراکم نابرابر درآمد میان مالکین وسایل تولید (و معادلین آنها) و عاملین مستقیم تولید (کارگران).

تا آنجا که به محیط داخلی جوامع سرمایه داری پیرامونی مربوط می شود، این اقماری شدن تراکم نابرابر درآمد تولید شده در شبکه تولیدی داخلی است. به عبارت دیگر اقماری شدن داخلی به مثابه تراکم نابرابر درآمد، بیانگر اشکال تحقق متفاوت اقتصاد سرمایه داری در داخل جوامع پیرامونی است؛ یکی سرمایه داری "پیشرفته تر" و دیگری سرمایه داری "عقب مانده تر". این تقسیم

۱- باز هم باید گفت: "روح زنده مارکسیسم همانا تحلیل مشخص از شرایط مشخص است" (لنین)

بندی بر حسب مناطق و بخشهای مختلف اقتصادی می تواند صورت گیرد... سرمایه داری "عقب مانده تر" و "تاریخاً" قدیمی تر توسط سرمایه داری پیشرفته تر" و متأخرتر (بطور گرایشی و تدریجی) اقماری می شود یا تحت سلطه در می آید. (۱)

بحث در باره سائرویزگی های ساختی سرمایه داری پیرامونی (نک محصولی، ناموزونی و گسیختگی میان بخشی، وابستگی به بازار جهانی و غیره) را به بعد موکول می کنیم. در اینجا همین قدر باید گفت که تفاوت میان سرمایه داری با اصطلاح کلاسیک را نه در شیوه تولید بلکه در شکل تحقق سرمایه داری "وابسته" باید جستجو کرد.

### تبیین تئوریک تفاوت در شکل تحقق سرمایه داری

پیش از اینکه خصلت بایبی سرمایه داری در کشورهای "عقب مانده" را ادامه دهیم، چنانکه گفتیم لازم است علل تفاوت در شکل تحقق یک شیوه تولید را در شکل بندی های اجتماعی مختلف بررسی کنیم.

بطور کلی از نظر تئوریک علل تفاوت در شکل تحقق هر شیوه تولید را باید در شرایط تاریخی تحقق آن شیوه تولید جستجو کرد، یعنی باید دید این شیوه تولید در چه شرایطی بسط می یابد، در مورد شکل تحقق شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای "عقب مانده" نیز می باید برای یافتن تفاوت های آن با بسط سرمایه داری در کشورهای "پیشرفته" به شرایط تاریخی مشخص گذار به شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای "عقب مانده" رجوع کرد.

مفهوم شرایط تاریخی مشخص گذار به سرمایه داری در کشورهای عقب مانده بخودی خود مفهومی عام است و شناخت دقیق آن مستلزم بررسی تاریخ پیدایش سرمایه داری و بسط و گسترش آن در سطح جهان می باشد. (۲). در اینجا بطور اجمالی به ذکر چند نکته که از نظر بحث ما می تواند مفید باشد اکتفا می کنیم.

۱- "Urbanizacao e Subdesenvolvimento,"

Preira, Zahar, Riode Janeiro, 1969, PP8-9.

۲- ر. ک به سرمایه، جلد ۱، فصل ۲۴ و ۲۵ و گذار از فئودالیسم به سرمایه داری مورس داب و دیگران، انتشارات توکا.

۱- قانون توسعه و تکامل نابرابر جوامع بشری، در تکامل سرمایه‌داری حالت ویژه‌گی بخود می‌گیرد. در دوران پیش‌سرمایه‌داری، تکامل نابرابر جوامع، ( وجود جوامع اشتراکی اولیه در افریقا و آمریکای لاتین در مقابل جوامع فئودالی در اروپا و غیره) در محیط عدم ارتباط بین‌الجامعه‌ای صورت می‌پذیرفت در حالیکه تکامل نابرابر در سرمایه‌داری در محیط روابط متقابل ناشی از گسترش مبادله میان جوامع مختلف صورت می‌گیرد. بدین ترتیب نمی‌توان ادعا کرد که پدیده "توسعه نیافتگی" مترادف مفهوم "پیش سرمایه‌داری" و ناشی از تکامل نابرابر جوامع پیش سرمایه‌داری است. لذا نمی‌توان گفت که سرمایه‌داری در کشورهای "عقب مانده" تنها بیانگر تکامل نابرابر جوامع است و در طی زمان سرمایه‌داری در این کشورها نیز همان مسیر سرمایه‌داری در کشورهای "پیشرفته" را طی خواهد کرد، بلکه سرمایه‌داری در کشورهای "عقب مانده" در حقیقت بیانگر تکامل نابرابر سرمایه‌داری است، شیوه تولیدی که از ویژگی‌های آن (بر خلاف شیوه‌های تولید ما قبل آن) گرایش به جهانی شدن است.

۲- شیوه تولید سرمایه‌داری برخلاف شیوه‌های تولید ما قبل آن سیستمی بسته نبوده بلکه با گرایش به بسط روزافزون و جهانی شدن مشخص می‌شود. اگر بپذیریم که دوره سوداگری (مرکانتیلیسم) یعنی دوره انباشت سرمایه سوداگر، مرحله جنینی شیوه تولید سرمایه‌داری است، آنگاه می‌توان گفت که گرایش به گسترش در مرحله جنینی سرمایه‌داری نیز قابل تشخیص است و با گسترش دامنه مبادله مشخص می‌شود.

گسترش تجارت از قرن ۱۱ به بعد توسعه اقتصاد پولی در اروپای غربی را بهمراه داشت. سکه نایاب بود. بعد از جنگ‌های صدساله این کمبود ابعاد عظیمی بخود گرفت. کشف آمریکا و غارت مکزیک، پرو و افریقا، گشایش راه‌های دریائی هند، اندونزی، چین و ژاپن، زندگی اقتصادی اروپای غربی را به کلی تغییر داد. این آن انقلاب تجاری و ایجاد بازار جهانی بود که بعد از انقلاب فلز، بزرگترین رویداد تاریخ بشر به حساب می‌آید. (۱) در اقتصادهایی که عمدتاً "بر پایه تولید کالائی ساده بنا شده است، تجارت خرد و حتی تجارت کلان (عمده‌فروشی) کالاهای

۱- ارنست مندل: "نظری مارکسیستی اقتصاد" (متن انگلیسی)، ص ۴۴۲

مایحتاج اولیه بسیار محدود و مشروط به قواعد و مقررات متعدد است. این تجارت که به زحمت از پیشه‌وری قابل تمیز و تفکیک است نمی‌تواند منجر به انباشت سرمایه سوداگر شود. تنها تجارت خارجی است که چنین انباشتی را ممکن می‌سازد. این تجارت عمدتاً "تجارت کالاهای لوکس" است که برای طبقات مالک صورت می‌گیرد. از طریق این تجارت است که سوداگران قسمتی از مازاد محصول کشاورزی را بدست می‌آورند. این امر در مورد تمام جوامعی که در آنها سرمایه سوداگر بوجود آمده است نیز صادق است. (۱)

در این دوره کارکرد سرمایه سوداگر خود سبب بسط روابط مبادله میان جوامع مختلف می‌گردد و در بویش این بسط است که نطفه‌های اولیه بازار جهانی بسته می‌شود. سرمایه سوداگر در این معنی نقشی تحول‌دهنده در فرو پاشی نظام‌های پیش‌سرمایه‌داری بر عهده دارد و با گسترش اقتصاد مبادله‌ای مبتنی بر پول پیش‌تاریخ استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

دیده می‌شود که چگونه بازرگانی وقتی میدان عمل گسترده‌ای داشته باشد می‌تواند یک نیروی خلاق باشد و در کنار نظام کهن فئودالی که تولید به منظور مصرف و استعمال است، نظام تولید برای مبادله و بازار را ایجاد کند. زمانی که این دو نظام پهلوی یکدیگر قرار می‌گیرند، طبیعتاً "بر هم اثر می‌گذارند". (۲)

۳- نطفه‌بندی بازار جهانی و گسترش مبادلات بین جوامع مختلف به خودی خود به معنی گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری نیست. این گذار پیش از هر چیز مستلزم جدائی تولید کنندگان مستقیم از وسایل کار و معیشت و تبدیل این وسایل به سرمایه است. در شبکه روابط مبادلاتی "بین‌الجامعه‌ای" که در نقاط مختلف آن بویش‌هایی از انباشت سرمایه سوداگر در جریان است، جائیکه این جدائی زودتر رخ دهد و سبب گسیختگی روابط پیش سرمایه‌داری گردد، شیوه تولید سرمایه‌داری استقرار می‌یابد و به گسترش خود ادامه می‌دهد. این مناطق در بویش گسترش در مجموع "مرکز" سیستم سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند و سایر مناطق که در آنها چنین بویش انجام نیافته، بصورت "پیرامون" سیستم سرمایه‌داری در

۱- همان، ص ۱۰۳

۲- پل سوئیزی: گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری، انتشارات توکا، ص ۵۱

می‌آید. (۱) بدین ترتیب پیدائی "مرکز" و "پیرامون" جزئی از پویش گسترش سرمایه‌داری در سطح جهانی از مراحل جنینی خود است. بقول مندل "در واقع تقسیم جهان به کشورهای "غنی" و "فقیر" تنها از طریق عوامل تاریخی و اجتماعی و تا حد زیادی بوسیله تاریخ انکشاف خود سرمایه‌داری قابل تبیین است." (۲)

پس از دورهٔ نضج گیری افتراق میان "مرکز" و "پیرامون" در سیستم سرمایه‌داری، تحولات درونی هر جزء آن (جزء مرکزی و جزء پیرامونی) بدون رجوع به جزء دیگر و روابط میان مرکز و پیرامون قابل تبیین نمی‌باشد. لیکن باید گفت که روابط میان مرکز و پیرامون در هر مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری ماهیتی متفاوت داشته و نسبت به درجهٔ توسعه سرمایه‌داری تغییر می‌کند: در دورهٔ انباشت آغازین سرمایه (مرحله جنینی سرمایه‌داری) روابط استعماری میان مرکز و پیرامون برقرار است و در پیرامون شاهد پیدائی مستعمرات و شبه مستعمرات هستیم؛ در دورهٔ سرمایه‌داری رقابتی (مرحله شکل‌گیری کامل شیوه تولید سرمایه‌داری) نیز شاهد روابط استعماری میان مرکز و پیرامون هستیم و پیرامون با ایقایی مناسبات تولید پیش‌سرمایه‌داری مشخص می‌شود و نقش تولیدکنندهٔ مواد اولیه صنعتی را برای مرکز ایفا می‌کند؛ رشد سرمایه‌داری صنعتی در مرکز در دورهٔ رقابتی و صدور کالا به پیرامون، خصلت "سرمایه‌داری سوداگر" را در پیرامون تقویت می‌کند؛ در دورهٔ سرمایه‌داری صنعتی انحصاری در مرکز، روابط مرکز و پیرامون در برگیرندهٔ نقل و انتقالات وسیع سرمایه است و گذار به سرمایه‌داری صنعتی در پیرامون، با شکل خاص خود، آغاز می‌گردد و... الخ.

۴- چنانکه برمی‌آید، هرچند "پیرامون" از آغاز در رابطه با "مرکز" شکل می‌گیرد و با آن روابط متقابل دارد، لیکن این روابط متقابل از آغاز به معنی استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری در پیرامون نیست؛ در مرحله‌ای شاهد بقای شیوه تولید برده‌داری، فئودالی و غیره در پیرامون هستیم، در حالیکه در مرکز شیوه تولید سرمایه‌داری رو به قوام است. گذار به سرمایه‌داری در مرکز در مواردی حتی مستلزم عدم گذار به سرمایه‌داری و تحکیم روابط پیش‌سرمایه‌داری (فئودالیسم

۱- در اینجا بکار بردن مفاهیم "مرکز" و "پیرامون" با آنچه که سیرامین می‌گوید تفاوت دارد.

در همین) در پیرامون بوده است (اتحاد معروف میان "امپریالیسم و فئودالیسم" که در کمینترن ۱۹۲۸ مطرح شد).

مذالک این عمدتاً در مرحله سرمایه‌داری انحصاری است که برخی از نقاط پیرامون، گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری را آغاز می‌کند. از اینجا یکی از شرایط تاریخی مشخص گذار به سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته آشکار می‌گردد: در حالیکه گذار به سرمایه‌داری در مرکز در "فضای جهانی" پیش سرمایه‌داری صورت گرفته است، در پیرامون، گذار به سرمایه‌داری در شرایط وجود سیستم سرمایه‌داری پیشرفته مرکز صورت می‌گیرد. به همین خاطر در پیرامون نه از گذار به سرمایه‌داری بلکه از گذار به سرمایه‌داری پیرامونی باید سخن گفت. هدف از کار برد این مفهوم تأکید بر وجود سرمایه‌داری "مرکزی" بعنوان عاملی تأثیر گذارنده در دورهٔ گذار به سرمایه‌داری در "پیرامون" است. همچنین منظور از سرمایه‌داری پیرامونی نشان دادن روابط متقابل آن با "مرکز" می‌باشد، به همین دلیل گاهی نیز از تحقق سرمایه‌داری در پیرامون سخن خواهیم گفت، که غرض از آن احتراز از منفک دانستن سرمایه‌داری در "پیرامون" و سرمایه‌داری در "مرکز" است (زیرنویس ۴). چنانکه قبلاً نیز گفته شد، نمی‌توان از "سرمایه‌داری‌های" مستقل و مجزا از یکدیگر در سطح جهانی سخن گفت و منظور از کاربرد مفاهیم "مرکز" و "پیرامون" نیز تأکید بر روابط ارگانیک میان اشکال متفاوت تحقق سرمایه‌داری در سطح جهان است.

۵- ویژگی سرمایه‌داری "پیرامونی"، که بعداً بدان خواهیم پرداخت، دقیقاً ناشی از همین شرایط تاریخی است. (۱) این شرایط تاریخی را بطور عام تحت عنوان وجود سرمایه‌داری جهانی در دورهٔ گذار به سرمایه‌داری در پیرامون بیان کردیم. وجود سرمایه‌داری جهانی در این دوره خود بخود به معنی گذشتن

۱- لنین ویژگی بسط مناسبات سرمایه‌داری در روسیه را تحت سه مقوله بهم پیوسته بیان می‌کند: ۱) ضعف بورژوازی روسیه در توسعه سرمایه‌داری؛ ۲) تأثیر رقابت صنایع غرب بر سرمایه‌داری در روسیه و کند کردن آهنگ توسعه آن؛ ۳) بقای ساخت‌های سنتی در جامعه روسیه. لنین پویش صنعتی شدن روسیه را به مثابه یک صنعتی شدن "با تأخیر" خصلت یابی می‌کند و غرض از آن تأکید بر وجود سرمایه‌داری صنعتی در اروپای غربی است که اثری رقابتی بر صنایع روسیه بر جای می‌گذاشت. (ر. ک به رشد سرمایه‌داری در روسیه)

از مراحل مختلف تکاملی و تأثیر گذاردن بر پیرامون در سیر این تکامل است. از عوامل مشروط کننده توسعه سرمایه‌داری در پیرامون نه تنها وجود سرمایه‌داری جهانی است بلکه همچنین سیر تکامل قبلی این سرمایه‌داری نیز هست. تکاملی که اثرات متعددی بر مناطق غیر سرمایه‌داری جهان بر جای می‌گذارد. برخی از این اثرات را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

در مرحله انباشت اولیه (سرمایه‌داری سوداگر) و نیز مرحله سرمایه‌داری صنعتی رقابتی بسیاری از مناطق جهان توسط قدرت‌های اروپای غربی به مستعمره تبدیل شدند. اقتصاد این مناطق بر اساس نیازهای انباشت اولیه در اروپا و نیز نیازهای صنعتی اروپا در دوره بعدی شکل گرفت. بدین ترتیب ادغام بعضی از مناطق به عنوان اقتصادهای مستعمراتی در نظام جهانی، سیر تحول آتی این مناطق را مشروط کرد: صدور یک یا چند محصول عمده؛ نقش درجه اول بخش صادراتی این اقتصادها در کل ساخت اقتصادی؛ شکل‌گیری طبقات وابسته به صادرات (لاتیفونديست در آمریکای لاتین، بورژوا-ملاک در برخی از کشورهای آسیای و امثال آن)؛ صرف مازاد حاصل از صادرات برای وارد کردن کالاهای صنعتی (صدور کالا در مرحله رقابتی)؛ وابستگی اقتصاد به صادرات مواد اولیه و مشروط شدن رشد بازار داخلی و تقسیم کار اجتماعی به رشد صادرات مواد اولیه و غیره.

در مرحله سرمایه‌داری انحصاری؛ با فروپاشی اقتصادهای پیش‌سرمایه‌داری در اکثر مناطق پیرامون در اثر گسترش مناسبات سرمایه‌داری در بطن اقتصاد مستعمراتی یا غیر مستعمراتی و نیز بواسطه صدور سرمایه، زمینه سرمایه‌گذاری و بطور کلی بسط مناسبات سرمایه‌داری در پیرامون فراهم می‌آید. پیرامون که در این دوره امکان‌گذار به سرمایه‌داری را می‌یابد، با یک بازار جهانی سازمان‌یافته، که نتیجه یک قرن توسعه سرمایه‌داری صنعتی است روبرو می‌شود. از طرف دیگر در گذار به سرمایه‌داری، پیرامون همواره میراث نحوه ادغام خود را در سیستم سرمایه‌داری جهانی (تولیدکننده و صادرکننده یک یا چند محصول عمده و غیره) بدنبال می‌کند. این شرایط تاریخی و نحوه گذار به سرمایه‌داری و نیز مناسبات سرمایه‌داری در پیرامون را مشروط می‌سازد: صدور کالا از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته گوشه‌های داخلی (در پیرامون) برای فعالیت‌های صنعتی را دچار شکست می‌کند (اثر رقابتی)؛ با ورود کالا از سرمایه‌داری "مرکزی" الگوهای مصرف اقلیت مصرف‌کننده؛ جوامع پیرامونی تغییر می‌کند و بر اساس

الگوهای پیشرفته صنعتی شکل می‌گیرد؛ پویای صنعتی شدن پیرامون بر اساس الگوی "جایگزینی واردات" صورت می‌گیرد که خود نتیجه چگونگی بسط الگوهای جدید مصرف است؛ بورژوازی این جوامع رسالت به ثمر رساندن انقلاب بورژوازی را از دست می‌دهد زیرا فاقد بنیان تولیدی لازم می‌گردد؛ مشارکت سرمایه‌داری "مرکزی" در سرمایه‌گذاریهای صنعتی و استفاده از تکنولوژی پیشرفته و با توجه به ساخت انحصاری سرمایه‌داری در مرحله کنونی آن، کاربرد تکنولوژی و سازمان‌یابی پیشرفته‌ترین نیروی کار، با اشکال سازمان یافته‌تر بکارگیری نیروی کار همزیستی پیدا می‌کند؛ و غیره.

## سرمایه‌داری «پیرامونی»

دیدیم که برای خصلت بانی سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته، نمی‌توان از عوامل روبنایی - سیاسی و ایدئولوژیک حرکت کرده هرچند در تحلیل مشخص از شرایط مشخص، می‌باید مجموعه ساخت اقتصادی - اجتماعی را با رجوع به کلیه سطوح آن - اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی - در نظر گرفت، لیکن

---

(۱) تئوریهای د. و آلست عمدتاً "مبعضت از مکتب استروکتورالست است. یا

چنانکه گفتیم در تحلیل های رایج ، تحت لوای تحلیل " همه جانبه و مشخص " از شرایط اقتصادی - اجتماعی ، مسائل نهایتاً " در بعد سیاسی آن مطرح می شوند و خصلت یابی اقتصادی شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته موق گذارده می شود . برای احتراز از این مسأله در اینجا به اشاراتی به وجوه سیاسی مسأله ( دولت ) اکتفا می کنیم و خصلت یابی خود را بیشتر به سازمان یابی اقتصادی معطوف می داریم .

از سوی دیگر دیدیم که حرکت از مسأله " همزیستی شیوه های تولید ما قبل سرمایه داری با شیوه تولید سرمایه داری " برای خصلت یابی شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته نیز نمی تواند مفید باشد . از این رهگذر تئوری های دوآلیست ( دوگانه ) را که به عنوان ویژگی سرمایه داری پیرامونی ، همزیستی " جامعه ما قبل سرمایه داری " و " جامعه سرمایه داری " یا همزیستی " جامعه سنتی " و " جامعه مدرن " را مطرح می کنند . رد کردیم (۱) . چنانکه گفتیم برای خصلت یابی سرمایه داری نمی توان به خارج از شیوه تولید سرمایه داری رجوع کرد ( شیوه - های تولید ما قبل سرمایه داری ) بلکه می باید با مراجعه به خود شیوه سرمایه داری ، ویژگی ها و خصلت های آن را بررسی کرد .

در بحث قبل ، گفتیم که سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته از نظر شیوه تولید تفاوتی با سرمایه داری با اصطلاح " کلاسیک " ندارد . این حکم بدان معناست که کلیه قوانینی که بر شیوه تولید سرمایه داری حاکم است بر سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته نیز حاکم می باشد . لذا هیچ یک از خصلت هایی که ذاتی این شیوه تولید است - قانون عام انباشت سرمایه ، اضافه جمعیت نسبی ، تولید در جهت ارزش اضافی و ... - را نمی توان به عنوان ویژگی سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته به حساب آورد . ( مانند برخی که بیکاری عظیم را خصلت سرمایه داری " وابسته " می دانند ) .

ارزش ترین نکته تحلیل های گونتر فرانک استقادی از تئوری های دوآلیست است . ر . ک . به مقاله " توسعه توسعه نیافتگی " ( نظم نوین ) . نقد سایر وجوه تحلیل های فرانک را در مقاله " ارنست لاکلاو ( سرمایه داری یا فئودالیسم در آمریکای لاتین ) می توان یافت .

به نظر ما تا آنجا که به تحقق روابط سرمایه دارانه تولید در کشورهای توسعه نیافته مربوط می شود . ویژگی سرمایه داری در این کشورها چیزی است که ما نام همزیستی میان دو قطب از سازمان یابی سرمایه دارانه نیروی کار بر آن گذارده ایم . به عبارت دیگر باید گفت که روابط سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته گرایش به سازمان یابی در دو قطب یادومنتهی الیه دارد . یکی سازمان یابی پیشرفته نیروی کار و دیگری سازمان یابی عقب مانده نیروی کار . سازمان یابی پیشرفته نیروی کار ، که محصول تکامل قبلی سرمایه داری است ، در سرمایه داری پیرامونی با عقب افتاده ترین اشکال به کارگیری نیروی کار مزدبگیر همزیستی پیدا می کند . پیشرفته ترین تکنولوژی ( نتیجه بسط سرمایه داری مرکزی ) در کنار ابتدائی ترین فنون تولیدی وجود دارد . پیشرفته ترین نحوه بکارگیری نیروی کار ( تحت مناسبات سرمایه داری ) با ابتدائی ترین شکل بکارگیری کارگر مزدبگیر همزیستی دارد . (۱) بعداً " بیشتر به خصلت یابی هر یک از این دو قطب می پردازیم .

در اینجا چند تذکر لازم است .

۱- پیش از هر چیز باید مفهوم قطب را بیشتر بشکافیم . ابتدا باید میان رشته و بخش اقتصادی تفاوت قائل شد . بخش های اقتصادی عمدتاً " شامل بخشهای کشاورزی ، صنعت و خدمات است که در درون هر یک می توان از رشته های مختلف سخن گفت . در بخش صنعت می توان از رشته صنایع سنگین و سبک ، رشته های مختلف صنایع مصرفی ، رشته های صنایع زیرساختی ( آب ، برق و غیره ) ، و رشته های صنایع کوچک و کارگاهی و امثال آنها سخن گفت . در بخش کشاورزی می توان از کشاورزی معیشتی و خرده مالکی و کشاورزی صنعتی و کشاورزی صادراتی به مثابه رشته های مختلف کشاورزی سخن به میان آورد . در بخش خدمات نیز می توان از خدمات " دون " و خدمات " عالی " و رشته های مختلف خدماتی سخن گفت . لیکن مفهوم قطب عمدتاً " اشاره به سازمان یابی نیروی کار ( مناسبات استثمار ، چگونگی کاربرد تکنولوژی ، مهارت و غیره ) دارد . به عبارت دیگر در هر یک از بخشهای اقتصادی می توان گرایش به دو قطبی شدن نیروی کار را مشاهده کرد . یکی سازمان یابی سرمایه دارانه تر ( ساعات کار مشخص ، حقوق صنفی ، روابط قرار

(۱) - استدلال های این قسمت ناشی از تزهای ۴ و ۵ در مقاله " افتراق در شیوه های تولید " است .



داری و امثال آن) و دیگری سازمان یابی عقب مانده تر سرمایه داری (ساعات کار نامعین، روابط پدر فرزند، استثمار شدیدتر بر مبنای ارزش اضافی مطلق و امثال آن). از طرف دیگر مفهوم قطب از مفهوم رشته نیز متمایز است.

در هر یک از رشته ها و بخشهای اقتصادی یکی از دو نوع سازمان یابی نیروی کار (پیشرفته یا عقب مانده) وجه غالب را تشکیل می دهد. به عنوان مثال در صنایع اتومبیل سازی می توان از غالب بودن سازمان یابی پیشرفته سرمایه دارانه نیروی کار سخن گفت (هر چند این به معنی عدم گرایش به سازمان یابی عقب مانده نیروی کار نیست) در حالیکه در رشته های صنایع کارگاهی می توان از غالب بودن سازمان یابی عقب افتاده نیروی کار سخن گفت. بدین ترتیب منظور از قطب نه یک بخش یا رشته مجزا با حد و مرز مشخص، بلکه گرایشی است که در هر بخش یا رشته می تواند وجود داشته باشد.

۲- بطور کلی چیزی که به ما امکان می دهد از یک اقتصاد سرمایه داری سخن بگوئیم، روابط و مناسبات مختلف و متقابل میان بخشها و فعالیت های مختلف اقتصادی است. این روابط شامل روابط میان بخشی و میان رشته ای است. فعلا "دو طریق را برای برقراری این روابط می شناسیم یکی برنامه ریزی اقتصادی و دیگری مکانیسم های بازار. در سرمایه داری این دومی تعیین کننده روابط مختلف بخشها در رشته های اقتصادی است. (۱)

در سرمایه داری پیرامونی، به دلایل تاریخی که خطوط کلی آن در تز ۴ و تز ۵ بحث قبل طرح شد، نوعی گسیختگی و ضعف روابط میان بخشی و میان رشته ای وجود دارد. این ضعف عمدتا "ناشی از پهلوی هم قرارگیری دو "میراث" متفاوت سرمایه داری است. یکی مناسبات، تکنولوژی و سیستمی که نتیجه بیش از یک قرن بسط سرمایه داری مرکزی است و دیگری مناسبات، تکنولوژی و سیستمی که دارای سابقه چنین بسطی نیست. چیزی که در اکثر تحلیل ها تحت عنوان "ناموزونی فوق العاده" و "عدم تعادل چشمگیر" یا "از هم گسیختگی اقتصادی" مطرح می شود، در حقیقت چیزی نیست جز مشاهده پهلوی هم قرارگیری این دو "میراث"

(۱) - از همزیستی شیوه های تولید ما قبل سرمایه داری، از آنجا که در اقتصاد سرمایه داری، نقش تعیین کننده ندارند، در اینجا بحثی میان نیامده است. تحلیل در باره آنرا به بعد موکول می کنیم.

سرمایه داری، برای اینکه سرمایه داری پیرامونی به مثابه یک اقتصاد به حیات خود ادامه دهد، لازم است که این ضعف و در مواردی گسیختگی به نوعی جبران شود. به عبارت دیگر لازم است که ارتباط میان بخشها و رشته های اقتصادی به طریقی برقرار شود.

روابط بیان رشته ها و بخشهای اقتصادی عمدتا "شامل حلقه هایی است که تولید، توزیع و مصرف را به یکدیگر اتصال می دهند. ضعف یا گسیختگی این حلقه ها می بایست توسط فعالیت هایی جبران شود، دقیقا "به واسطه جبران این گسیختگی ها و ضعف در سیستم اقتصادی است که فعالیت هایی در سرمایه داری پیرامونی رشد می کند که عمدتا "خصلت اقماری و واسطگی داشته و متعلق به قطب عقب مانده سرمایه داری هستند. فعالیت هایی از این دست (در قلمرو و تولید و توزیع) که نقش واسطه را میان بخشها ایفا می کنند و در مجموع جنبه اقماری قطب سازمان یافته سرمایه داری را دارند، قسمت بسیار مهمی از نیروی کار را جذب می کند و در کل بیانگر قطب عقب مانده یا سازمان نیافته سرمایه داری هستند. بدین ترتیب علاوه بر فعالیت های "سنتی" متعلق به قطب عقب مانده، که "میراث" رشد سرمایه داری در پیرامون است (و رو به اضمحلال می باشد)، قسمت عمده قطب عقب مانده را فعالیت هایی تشکیل می دهد که زائیده ضعف مناسبات میان رشته ای و میان بخشی در سرمایه داری پیرامونی است (۱) (واضح است که چنین گسیختگی میان بخشها و رشته ها تنها در مرحله امپریالیسم و با توجه به رشد نیروهای مولد در این مرحله قابل تبیین است). با توجه به این دو تذکر حال به تشریح بیشتر این دو قطب در سرمایه داری می پردازیم.

(۱) - برخی از محققین این نوع فعالیت ها را "قلمروی رقابتی" می نامند و آنرا در مقابل "بخش انحصاری" (پیشرفته) قرار می دهند. منظور از رقابتی در این حالت، کوچکی مقیاس این فعالیت ها و عدم امکان تاثیرگذاری آنها بر بازار است. در حالیکه منظور از انحصاری، بزرگی مقیاس فعالیت ها و احاطه آنها بر قلمروهای مختلف بازار است. برای احتراز از شبهه ای که ممکن است کاربرد مفهوم "رقابتی" بار آورد (مرحله رقابتی سرمایه داری در سرمایه داری مرکزی) در اینجا از این مفهوم استفاده نمی کنیم.

## دو قطب در سرمایه‌داری پیرامونی

چنانکه گفتیم منظور از قطب‌گرایی به‌سازمان‌یابی‌های متفاوت نیروی کار و مناسبات استثمار است. بدین ترتیب گفتیم در سرمایه‌داری پیرامونی گرایش دو گانه وجود دارد، یکی به سوی سازمان‌یابی پیشرفته‌تر نیروی کار و دیگری به سوی سازمان‌یابی‌های عقب‌مانده‌تر نیروی کار. این دو گرایش ممکن است در هر بخش و رشته اقتصادی وجود داشته باشد، لیکن در هر بخش یا رشته یکی از این دو گرایش غالب است.

تا آنجا که به قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری مربوط می‌شود، این قطب فعالیت‌ها و رشته‌هایی را در بر می‌گیرد که در آنها روابط دستمزدی و خرید و فروش نیروی کار از نوع عقب‌مانده و سازمان نیافته است.

روابط استخدامی در این فعالیت‌ها نه از نوع کارگر و کارفرما، بلکه بیشتر جنبه پدر و فرزندی دارد. ساعات کار و شرایط کار نامعین است و میزان دستمزد اغلب نوسان دارد و نیروی کار در این فعالیت‌ها از ابتدائی‌ترین حقوق و مزایای اجتماعی نیز بی‌بهره است. این قطب به واسطه فقدان پویای کار برد تکنولوژی در آن، گرایش به سازمان دادن نیروی کار و افزایش میزان تخصص و تشکل آن ندارد، بلکه همواره گرایش بر آن است که از روش‌های کار - بر استفاده شود و بدین ترتیب استخراج ارزش اضافی مطلق (فوق بهره‌گشی) در این نوع فعالیت رایج و غالب است.

فعالیت‌های متعلق به قطب عقب‌مانده سرمایه‌داری، عمدتاً شامل دو دسته از فعالیت‌ها می‌شود. یکی فعالیت‌هایی که بازمانده مناسبات سرمایه‌داری

بومی هستند و دیگری فعالیت‌هایی که در حول فعالیت‌های جدید صنعتی بوجود آمده‌اند. فعالیت‌هایی که بازمانده مناسبات سرمایه‌داری بومی هستند، یا اصطلاحاً "فعالیت‌های سنتی" بر حسب نحوه ادغام کشورهای عقب‌مانده در سیستم سرمایه‌داری جهانی متفاوت است. (در ایران به عنوان مثال عمده‌ترین این فعالیت‌ها نه در قلمروی تولیدی بلکه در قلمرو تجارت و سوداگری بوده است). لیکن نوع فعالیت‌هایی که حاصل رشد فعالیت‌های جدید صنعتی است در اکثر کشورهای عقب‌مانده مشابه هستند. وجود قطب مدرن سرمایه‌داری خود بخود اقبال بسیاری را حول خود بوجود می‌آورد که از نظر کار برد تکنولوژی پیشرفته از قطب عقب‌مانده سنتی است ولی تا مادامی که بهره‌گشی از مازاد نیروی کار در این اقبال ادامه دارد (بعداً بدان خواهیم پرداخت) این فعالیت‌ها جزو قطب عقب‌مانده به حساب می‌آیند. این فعالیت‌های اقماری در قطب عقب‌مانده از اهمیت بیشتری نسبت به فعالیت‌های "سنتی" برخوردار است.

تا آنجا که به تشریح قطب پیشرفته (مدرن) سرمایه‌داری مربوط می‌شود، باید گفت که این قطب‌گرایی بیشتری به سازمان دادن نیروی کار و برقراری مناسبات استثمار بر مبنای "واقعا" سرمایه‌دارانه دارد. نیروی کار در فعالیت‌های متعلق به این قطب از حداقلی از مهارت برخوردار است و ساعات کار و شرایط کار در این فعالیت‌ها بیش از سایر فعالیت‌ها معین بوده و نیروی کار از مزایای صنعتی برخوردار است. این قطب در نگاه اول از فنون و روش‌های سرمایه - بر استفاده می‌کند ولی پویای کار برد تکنولوژی در این فعالیت‌ها دارای ویژگی‌هایی است که در محث کار برد تکنولوژی بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

قطب مدرن سرمایه‌داری در سرمایه‌داری پیرامونی در قلمروی تولید با اصطلاح صنایع "جایگزینی واردات" و در قلمروی گردش با بانک‌ها و سایر موسسات مالی و بیمه مشخص می‌شود. این فعالیت‌ها در رابطه نزدیک با بسط سرمایه‌داری "مرکزی" بوجود می‌آید و نتیجه گسترش سرمایه‌داری "مرکزی" است. تولیدات و حجم فعالیت‌های این قطب به مراتب وسیع‌تر از قطب عقب‌مانده است و همین امر گویای خصلت "انحصاری" فعالیت‌های قطب پیشرفته و احاطه این فعالیت‌ها بر بازار است. این قطب "میراث" بسط سرمایه‌داری مرکزی است و نیازمند زیرساخت‌ها و نهادهای خاص خود است (تکنوکراسی و بوروکراسی) تا بتواند به حیات خود ادامه دهد.

در زمینه تولیدی، این قطب عمدتاً شامل صنایع جایگزینی واردات و نیز

صنایع زیرساختی (آب، برق، تلفن و...) است. صنایع جایگزینی واردات که بیانگر پویای خاص صنعتی شدن پیرامون است، صنایع هستند که به تولید کالاهائی مشابه کالاهای وارداتی از کشورهای مرکزی می پردازند. این کالاها اکثراً با تکنولوژی ای تولید می شود که نسبت به فنون رایج در کشورهای عقب مانده بسیار پیشرفته است. بهمین خاطر صنایع جایگزینی واردات معمولاً "صنایعی هستند که از تکنولوژی پیچیده و پیشرفته (نسبت به تکنولوژی محلی) استفاده می کنند، هر چند که چنانکه بعداً خواهیم دید، وجود و حضور تکنولوژی پیشرفته در سرمایه داری پیرامونی را نمی توان دقیقاً "مترادف وجود پویای" کار برد تکنولوژی" مشابه سرمایه داری مرکزی. در این سرمایه داری به حساب آورد. صنایع جایگزینی واردات از مقیاس تولید وسیع برخوردار هستند و زیر ساخت های اقتصادی متعددی را نیاز دارند. رشد صنایع زیرساختی و سرمایه گذاریهای وسیع در امور زیرساختی ( برنامه های "عمرانی") در جوار صنایع جایگزینی واردات و برای زمینه سازی برای آنها ضروری است. پویای صنعتی شدن بر اساس الگوی جایگزینی واردات از یک سو در رابطه است با بسط بازار مصرف و مناسبات سرمایه داری در پیرامون و از سوی دیگر نتیجه تغییر الگوهای صدور و انباشت سرمایه در مرکز است.

فعالیت های مالی (بانکی و بیمه) تا آنجا که به فعالیت های غیرتولیدی این قطب مربوط می شود، جنبه غالب دارد. قلمروی توزیع قطب مدرن در مراحل آغازین رشد سرمایه داری پیرامونی و صنایع جایگزینی واردات بسیار محدود است و تنها در مراحل پیشرفته توسعه سرمایه داری پیرامونی است که این توزیع می تواند حوزه وسیعی را در برگیرد.

فعالیت های بانکی و مالی از ضروریات توسعه قطب مدرن سرمایه داری هستند و خود یکی از اهرم های اصلی هدایت سرمایه در این فعالیت ها به شمار می آیند. بانک ها و بیمه و سایر مؤسسات مالی، که نسبت به فعالیت های مالی "سنتی" (صرافی و غیره) از کارآئی بیشتری برخوردارند به ابزار لایفنگ بسط و گسترش قطب مدرن سرمایه داری تبدیل میشوند.

دستگاههای دولتی برنامه ریزی (خاصه در اقتصادهای "جزیره ای" که بدان خواهیم پرداخت) از ابزار مهم بسط و ادامه حیات قطب مدرن سرمایه داری است و با توجه به خصیلت "انحصاری" این قطب، اهمیت برنامه ریزی در آن دو چندان می گردد. ماشین بوروکراتیک دولت پیوند ناگسستنی با قطب پیشرفته سرمایه داری پیدا می کند. قطب مدرن بدون تکیه زدن بر دستگاه دولت

و حمایت های آن و بدون رابطه ارگانیک با سرمایه داری مرکزی قادر به ادامه حیات نیست.

پس از این کلیات تشریحی حال به روابط متقابل این دو قطب در سرمایه داری پیرامونی می پردازیم.

### روابط متقابل دو قطب سرمایه داری

چنانکه گفتیم دو قطب سرمایه داری از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند و در کل، سرمایه داری پیرامونی را تشکیل می دهند. گرایش به دو قطبی شدن نیز بطور کلی زائیده مرحله فعلی توسعه سرمایه داری در پیرامون و ساختمان این مرحله از توسعه سرمایه داری جهانی است.

همزیستی دو قطب از مناسبات سرمایه داری، از نظر تاریخی نتیجه پهلوئی هم قرارگیری دو "میراث" سرمایه داری (یکی پیشرفته تر و دیگری عقب مانده تر) و گسیختگی و ضعف روابط میان بخشی و میان رشته ای که محصول این پهلوئی هم قرارگیری است، می باشد. این شرط تاریخی در حقیقت جوهر تبیین علت همزیستی میان دو قطب سرمایه داری را در بر دارد. لیکن برای شناخت بیشتر مطلب این تبیین تاریخی کافی نیست و می باید عوامل دیگری که در حد ساخت ها تاثیر می گذارند را نیز بیابیم.

همزیستی میان این دو قطب، تا آنجا که به نیروی کار مربوط می شود، در فضای وجود مازاد نسبی نیروی کار "جریان دارد. به عبارت دیگر گردش سرمایه

در سرمایه‌داری پیرامونی عمدتاً "در شرایط وجود مازاد نسبی نیروی کار (۱) صورت می‌گیرد. بطور کلی یکی از ویژگی‌های مرحله گذار به سرمایه داری آزاد شدن نیروی کار از شیوه‌های تولید پیش سرمایه داری است. این نیروی کار که امکان اشتغال در فعالیت‌های سازمان یافته سرمایه داری را نمی‌یابد، در اشکال گوناگون به حیات خود ادامه می‌دهد و در کل تشکیل مازاد نسبی نیروی کار قابل استثمار را می‌دهد. (۲) وجود این مازاد نسبی نیروی کار در سرمایه داری پیرامونی (به مثابه سرمایه داری دو قطبی) تبیین‌کننده چگونگی روابط متقابل دو قطب سرمایه داری و نیز تبیین‌کننده چگونگی بویس کاربرد تکنولوژی در این سرمایه داری است. از یک سو وجود مازاد نسبی نیروی کار (که عمدتاً "منشاء پیش سرمایه داری دارد) که در عین حال از مهارت نیز برخوردار نیست، چگونگی بویس کار و گردش سرمایه را در رابطه با نیروی کار در قطب عقب مانده و نیز قطب پیشرفته سرمایه داری تبیین می‌کند و از سوی دیگر، وجود مازاد نسبی نیروی کار بویس کاربرد تکنولوژی را دچار تحول کرده و روند جانشینی مستمر نیروی انسانی توسط ماشین را مختل می‌سازد (در بحث در باره کاربرد تکنولوژی بدان خواهیم پرداخت).

از طرف دیگر وجود مازاد نسبی نیروی کار تا حدی مسأله "محدودیت بازار داخلی" (در کشورهای توسعه نیافته) را که در برخی از تحلیل‌ها به عنوان علت "عقیم بودن سرمایه داری پیرامونی" مطرح می‌شود، توضیح می‌دهد. به عبارت دیگر وجود مازاد نسبی نیروی کار که در سرمایه داری امکان فوق بهره‌گشتی (۳) از نیروی کار را فراهم می‌آورد، همواره بر سطح دستمزدها

(۱) - منظور از مازاد، اضافه جمعیت (نیروی کار) نسبی - نسبت به اشتغال سازمان یافته سرمایه داری است.

(۲) - ر. ک. به سرمایه، جلد اول، "اضافه جمعیت نسبی"، ص ۵۷۹ (متن فارسی)

(۳) - فوق بهره‌گشتی از دو طریق صورت می‌گیرد. یکی استخراج ارزش اضافی مطلق (مارکس: سرمایه) و دیگری استفاده از نیروی‌کاری که قسمتی از باز تولید آن در خارج از قلمروی اقتصاد سرمایه داری (نقدی و مبادلاتی) صورت

فشار آورده، سبب محدودیت دستمزدهای پرداخت شده و در نتیجه بازار داخلی می‌گردد. (۳)

زمانی که از مازاد نسبی نیروی کار سخن می‌گوئیم، غرض در وهله اول عدم جذب این نیروی کار در فعالیت‌های سازمان یافته سرمایه داری است. در مورد "ارتش ذخیره" نیروی کار صنعتی، منظور نیروی کاری است که در اثر فعل و انفعالات بویس تولید و انباشت سرمایه از کار برکنار شده‌اند و بصورت ذخیره نیروی کار صنعتی قابل استثمار می‌باشند، حال آنکه در مورد "مازاد نسبی نیروی کار" نمی‌توان از بیکار شدن قسمتی از نیروی کار سازمان یافته سخن گفته بلکه در این حالت باید منشاء آن را در فعل و انفعالات میان بخشهای سرمایه داری و بخشهای پیش سرمایه داری و نیز در روابط میان دو قطب سرمایه داری جستجو کرد. در حقیقت ارتش ذخیره نیروی کار صنعتی خود جزئی از مازاد نسبی نیروی کار است. مازاد نیروی کار قسمتی از نیروی کار است که هنوز در اشتغال سازمان یافته ادغام نشده است و حداکثر در رشته‌های عقب مانده سرمایه‌داری - قطب سازمان نیافته فعالیت می‌کند. بدین ترتیب یکی از ویژگی‌های دیگر این مازاد نیروی کار، غیر ماهر بودن آن است. بنا بر این در سرمایه داری پیرامونی بطور کلی ما با یک مازاد نیروی کار روبرو هستیم که عمدتاً "دارای منشاء پیش سرمایه داری است و تأثیر قاطعی بر بویس توسعه سرمایه داری در کشور های توسعه نیافته بر جای می‌گذارد. (۱)

می‌گیرد. نمونه کارگران باغل در صنایع شهری و ساکن در روستا های اطراف شهر.

(۱) - اهمیت وجود مازاد نسبی نیروی کار در کشورهای توسعه نیافته برخی از محققین را به این نتیجه‌گیری رسانده است که توسعه نیافتگی را مترادف "وجود نیروی کار ارزان" بنهندارند. مندل در "سرمایه‌داری پسین" می‌گوید: "از دیدگان یک تئوری جامع ارزش - کار، توسعه نیافتگی در نهایت همواره عبارت است از اشتغال ناقص، چه کمی (بیکاری عظیم) و چه کیفی (باروری پایین کار)؛" علی‌رغم ساده‌انگاری‌ای که در این حکم نهفته است، این مسأله بخوبی اهمیت مازاد نیروی کار و چگونگی اشتغال آن را نشان می‌دهد.

قطب عقب مانده سرمایه داری، تا آنجا که فعالیت‌ها و رشته‌های "سنتی" و بازمانده از قدیم نیستند، از یک سو در رابطه با فعالیت‌های مدرن و سازمان یافته سرمایه داری و از سوی دیگر در رابطه با وجود مازاد نیروی کار غیر ماهر شکل می‌گیرد. بخش‌ها و رشته‌های پیشرفته سرمایه داری (در زمینه تولیدی؛ صنایع) که در آغاز، در مجموعه اقتصادی، بصورت تکه‌هایی بدون ارتباط ارگانیک با بخش‌ها و رشته‌های موجود، ایجاد می‌گردند، به تدریج روابطی با سایر بخش‌ها (اعم از تولید، توزیع و مصرف) برقرار می‌سازند. عقب افتادگی زیر ساخت‌های اقتصادی، اعم از ارتباطی و خدماتی، تنگناهای متعددی در راه گسترش و بسط قطب مدرن سرمایه داری فراهم می‌آورد. این عقب افتادگی‌ها باعث رشد یک سلسله از فعالیت‌ها می‌شود که خصلت عمده آنها بهره‌کشی و فوق بهره‌کشی از مازاد نسبی نیروی کار غیر ماهر است. بدین ترتیب قطب عقب مانده سرمایه داری از طریق بکار گرفتن مازاد نسبی نیروی کار در واقع فعالیت‌های اقماری قطب مدرن را تشکیل می‌دهد. خصلت اقماری این فعالیت‌ها در راستاهای مختلف قابل بررسی است.

در زمینه توزیع کالاها، رشته‌های متعلق به قطب عقب مانده بسیار فعال هستند. فعالیت‌های مربوط به توزیع کالاها - اعم از خرد و کلان - بواسطه ضعف زیر ساخت‌های ارتباطی و عدم بسط مکفی توزیع سازمان یافته، شامل انواع اشکال مختلف عرضه کالا به مصرف کننده می‌شود. توزیع سازمان یافته (فروشگاههای بزرگ، پخش لوازم یدکی و امثال آن) بخاطر ضعف زیر ساخت‌ها دارای دامنه عمل محدودی است و از آن گذشته با توجه به هزینه زیر ساختی فعالیت‌های سازمان یافته، هزینه توزیع سازمان یافته به حدی است که رشته‌های سازمان نیافته توزیع، بدلیل نداشتن هزینه‌های زیر ساختی و با استفاده از نیروی کار غیر ماهر قادر به رقابت با آن هستند. در این حالت توزیع سازمان نیافته بخاطر نداشتن هزینه‌های زیر ساختی، در مقابل توزیع سازمان یافته از مزیتی برخوردار می‌شود و لذا می‌تواند به حیات خود ادامه دهد (مقایسه کنید با سرمایه داری "مرکزی" که در آن سازمان یافتگی توزیع - سوپر مارکت‌ها و امثال آن - به خاطر بهره‌گیری از مقیاس وسیع و صرفه جوئی‌های حاصل از آن، به مراتب ارزان تر و به صرفه تر از توزیع خرد است). بدین ترتیب عدم بسط مکفی توزیع سازمان یافته سبب رشد فعالیت‌های اقماری توزیعی متعلق به قطب عقب مانده سرمایه داری می‌گردد و به عکس، وجود فعالیت‌های توزیعی خرد، که از فوق بهره‌کشی از مازاد نیروی

کار استفاده می‌کنند و به حیات خود ادامه می‌دهند، در مقطعی مانع بسط بیشتر توزیع سازمان یافته می‌گردد (۱). از سوی دیگر در توزیع سازمان یافته نیز می‌توان گرایش به سازمان یابی عقب افتاده تر سرمایه داری را مشاهده کرد، زیرا بهره‌کشی از مازاد نیروی کار مختص قطب عقب مانده نبود مو در برخی از رشته‌های توزیعی، قطب پیشرفته نیز از فعالیت‌های سازمان نیافته بهره برداری می‌کند. (مثال: قسمتی از توزیع لوازم یدکی اتوموبیل). بدین ترتیب به دلیل وجود مازاد نیروی کار غیر ماهر، حتی در بخش‌های سازمان یافته توزیع، گرایش به استفاده از فوق بهره‌کشی و بهره‌گیری از اشکال سازمان نیافته استفاده از نیروی کار، وجود دارد.

در زمینه تولید کالا، دو قطبی شدن سرمایه داری روند پیچیده‌ای را طی می‌کند. برای شناختن روابط قطب در این زمینه لازم است پیش‌کاربرد تکنولوژی و ماشین‌آلات پیشرفته در سرمایه داری پیرامونی مورد توجه قرار دهیم.

چنانکه گفتیم کاربرد تکنولوژی در سرمایه داری پیرامونی، مترادف با وارد کردن ماشین‌آلات و صنایعی است که نتیجه بسط سرمایه داری "مرکزی" است. در این وضعیت تکنولوژی پیشرفته (مدرن) که نتیجه پویش مداوم جانشینی نیروی انسانی توسط ماشین در سرمایه داری مرکزی است، عیناً "به کشورهای عقب مانده انتقال می‌یابد. این تکنولوژی مسلماً از سطح فنون و وسایل تولید موجود در کشورهای عقب مانده بسیار بالاتر بوده و از پیچیدگی زیادی برخوردار است. لیکن چنانکه قبلاً اشاره شد، این صنایع به تدریج با محیط ارتباط برقرار کرده و پیش از هر چیز با نیروی کار محلی (غیرماهر) همزیستی پیدا می‌کند که در نتیجه آن نوعی توقف کاربرد مداوم تکنولوژی رخ می‌دهد.

به عنوان مثال در صنایع اتوموبیل سازی، در لحظه استقرار این صنایع در کشورهای توسعه نیافته، کلیه قطعات و تجهیزات آن در کارخانه و با تکنولوژی پیشرفته (مشابه آنچه در کشورهای مرکزی مورد استفاده قرار می‌گیرد) ساخته

(۱) - در اکثر موارد بسط فعالیت‌های سازمان یافته چه در زمینه تولید و چه در زمینه توزیع با حمایت همه جانبه دولت صورت می‌گیرد، این حمایت شامل حمایت اقتصادی و حمایت سیاسی است. لزوم این حمایت، مشکلات بسط سرمایه داری مدرن را در کشورهای توسعه نیافته نشان می‌دهد.

می شود و روند کار تا حد زیادی مشابه روند کاری است که در کشورهای پیشرفته مشاهده می شود، لیکن به تدریج، با توجه به وجود مازاد نسبی نیروی کار در سرمایه داری پیرامونی، برخی از قطعات بوسیله تولید کنندگان کوچکتر و با فنون عقب مانده تری تولید می شود. در آغاز تولید قطعاتی که از پیچیدگی فنی کمتری برخوردارند به خارج از کارخانه انتقال می یابد و با پویش تولیدی عقب افتاده تری تولید می شوند. بدین ترتیب تکنولوژی پیشرفته نسبت به سرمایه داری مرکزی، تا حدی روند معکوسی را طی می کند. (آنچه با افتخار به جای تولید داخلی جا زده می شود) این مساله در مورد اغلب صنایع (اگر از پیچیدگی استثنائی برخوردار نباشند) صادق است.

زمانی که می گوئیم پویش کاربرد تکنولوژی در سرمایه داری پیرامونی پویش ویژه ای است، منظور اشاره به همین روند معکوس است. بنابر این در سرمایه داری پیرامونی نمی توان از وجود پویش کاربرد تکنولوژی، به معنی جانشینی مستمر نیروی انسانی توسط ماشین سخن گفت و این امر تا حدی اهمیت و مقام تکنولوژی پیشرفته در سرمایه داری پیرامونی را روشن می نماید. پس بطور کلی در سرمایه داری پیرامونی با اصطلاح "روند معکوس پویش کاربرد تکنولوژی"، نتیجه وجود مازاد نسبی نیروی کار در کشورهای توسعه نیافته و برقراری ارتباط میان تکنولوژی پیشرفته و این مازاد نیروی کار است. چنانکه می دانیم کاربرد تکنولوژی در مناسبات تولید سرمایه داری رابطه مستقیم با کیفیت و کمیت نیروی کار دارد و کمیت و کیفیت نیروی کار نیز در تشکل و آگاهی و مبارزات کارگری نقش عمده ای دارد. بدین ترتیب فقدان پویش مداوم کاربرد تکنولوژی در سرمایه داری پیرامونی بخاطر وجود مازاد نیروی کار غیر ماهر، پویش تشکل کارگری را نیز دچار وقفه می سازد و فقدان تشکل کارگری و آگاهی کارگری پیگیر به نوبه خود کاربرد تکنولوژی را (به شکل سرمایه داری مرکزی) غیر ضروری می سازد (۱)

۱ - یکی از علل پویش مداوم کاربرد تکنولوژی (افزایش مداوم ترکیب ارگانیک سرمایه) در سرمایه داری مرکزی افزایش خواست های کارگران و مبارزات سندیکائی آنهاست. به عبارت دیگر دینامیسم استفاده از تکنولوژی هر روز برتر را باید در مبارزه طبقاتی پرولتاریا جستجو کرد و نه خواست و نیت سرمایه داران و امثال آن (مسلما افزایش خواست های کارگران نیز به نوبه خود در روند جذب مازاد نیروی

با توجه به این مطلب، در زمینه تولیدی رشته های متعددی از تولید کنندگان کوچک و متوسط در حول قطب مدرن سرمایه داری شکل می گیرند که در واقع جنبه اقماری قطب مدرن را دارند. این تولید کنندگان که متعلق به قطب عقب مانده سرمایه داری هستند، در واقع با فوق بهره کشی از مازاد نیروی کار می توانند محصولات مختلف را بسیار ارزان تر از آنچه در کارخانه و با تکنولوژی پیشرفته تولید می شود، (البته با کیفیت نازل تری) عرضه کنند. بدین ترتیب یکی از مجراهای روابط متقابل میان دو قطب آشکار می گردد: این مجرا در واقع بهره گیری از مازاد نیروی کار موجود است. قطب مدرن با انتقال بخشی از تولیدات خود به قلمرو تولید عقب مانده تر، از مازاد نیروی کار موجود بهره کشی می کند و از این طریق شرایط کاهش هزینه ها و افزایش سود خود را فراهم می آورد. قطب عقب مانده نیز با افزایش فعالیت های قطب مدرن رونق بیشتری می یابد و محصولات مختلفی را با قیمت کمتر برای رشته های پیشرفته تر صنعتی تولید می کند.

وجود رشته های اقماری متعلق به قطب عقب مانده در سرمایه داری پیرامونی، عده ای را به این نتیجه گیری نادرست واداشته است که گویا این فعالیت ها در بردارنده "بورژوازی ملی" و یا (با اصطلاح امروزی تر) در بردارنده "خرده بورژوازی ملی" هستند و می توانند نوید "سرمایه داری مستقل" را بدهند. این نتیجه گیری عمدتا حاصل این توهم است که: از آنجا که فعالیت های قطب مدرن سرمایه داری مستقیما در رابطه نزدیک با سرمایه داری "مرکزی" شکل می گیرند، پس فعالیت های قطب عقب مانده دارای روابط مستقیمی با سرمایه داری "مرکزی" نبوده و "مستقل و ملی" جلوه می کند. لیکن همانطور که گفتیم فعالیت های قطب عقب مانده یا شامل فعالیت های بازمانده و "سنتی" هستند که بعضا "روبه اضحلال می روند و نه تنها نمی توانند نوید سرمایه داری "مستقل" را بدهند بلکه همواره مانعی بر سر راه سازمان یابی نیروی کار و تولید پیشرفته نیز هستند؛ و یا از طرف دیگر این فعالیت ها شامل رشته های اقماری قطب مدرن وابسته هستند که در این صورت نیز رشد و اساس وجودی آنها موکول و مشروط به وجود قطب مدرن است و این فعالیت ها به خودی خود دارای بنیانی برای رشد سرمایه داری "مستقل" نیستند.

کار و تشکیل ارتش ذخیره نیروی کار صنعتی در سرمایه داری مرکزی میسر می گردد) به نظم نوین دفتر دوم ص. ۵۰ رجوع کنید.

مسلماً "روابط میان دو قطب سرمایه‌داری بر حسب درجه توسعه سرمایه‌داری متفاوت است. در شرایطی که قطب مدرن سرمایه‌داری از توسعه کمی برخوردار است قلمروی فعالیت قطب عقب مانده عمدتاً شامل رشته‌های "سنتی" می‌شود در حالیکه با بسط و توسعه قطب مدرن سرمایه‌داری، تحولاتی در رشته‌های قطب عقب مانده صورت می‌گیرد و رشته‌های بازمانده از قدیم و "سنتی" هر چه بیشتر جای خود را به رشته‌های اقماری قطب مدرن می‌دهند (۱) همین پویای جابجایی است که در قسمت قبل از آن به عنوان اقماری شدن یا تحت سلطه قرار گرفتن "سرمایه‌داری عقب مانده تر" توسط "سرمایه‌داری پیشرفته تر" یاد کردیم. بطور کلی می‌توان گفت که با بسط سرمایه‌داری نوعی جابجایی (اقماری شدن) در رشته‌های قطب عقب مانده صورت می‌گیرد و بسیاری از رشته‌های قدیمی تولید جای خود را به رشته‌هایی می‌دهد که با استفاده از روش‌های عقب مانده‌تر سرمایه‌داری جنبه اقماری قطب مدرن را پیدا می‌کنند. بدین ترتیب در جائیکه سرمایه‌داری از توسعه اندکی برخوردار است (نمونه: الجزایر در آستانه انقلاب ضد استعماری) می‌توان گفت که قطب عقب مانده سرمایه‌داری دارای قلمروی فعالیت نسبتاً مستقل‌تری است و فعالیت‌های "سنتی" آن از اهمیت زیادی برخوردار است. (۲) در واقع "مستقل" محسوب داشتن قطب عقب مانده نیز جز در این حالت اخیر یعنی در شرایط عقب ماندگی کلی سرمایه‌داری - نادرست خواهد بود، زیرا در شرایط بسط سرمایه‌داری قطب مدرن، بر اثر جابجایی که در

---

۱ - اینکه سرمایه‌داری در چه شرایطی و در چه مناطقی از "پیرامون" می‌تواند. قطب عقب مانده را در خود ادغام نماید، مسأله‌ای است که از بحث فعلی ما خارج است. برخی از محققین این ادغام را در کشورهای پیرامونی پر جمعیت میسر می‌دانند و برخی دیگر کشورهای نفت خیز را دارای چنین امکانی می‌بینند. این بحث عمدتاً به چگونگی توسعه سرمایه‌داری پیرامونی در آینده مربوط است که در جایی دیگر بدان باید پرداخت.

۲ - در این حالت ممکن است بخش دولتی نقش قطب مدرن سرمایه‌داری را در ایجاد تحول و تکامل در قطب عقب مانده ایفا نماید. (سرمایه‌داری دولتی با اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه‌داری").

قطب عقب مانده اتفاق می‌افتد، استقلال زمینه‌های فعالیت رشته‌های این قطب از میان می‌رود و فعالیت‌های این قطب هر چه بیشتر جنبه اقماری قطب مدرن که زائده سرمایه‌داری مرکزی است - را پیدا می‌کند.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم گروهی نیز فعالیت‌های قطب عقب مانده را (اعم از تولیدی و توزیعی و خدماتی) به مثابه "سرمایه‌داری رقابتی" ارزیابی کرده و آن را در مقابل "سرمایه‌داری انحصاری" (قطب مدرن) قرار می‌دهند. همانطور که گفتیم این بحث تا آنجائی معتبر است که ملاک رقابتی بودن و انحصاری بودن، معیاس فعالیت‌ها باشد؛ یعنی قطب عقب مانده را به دلیل معیاس کوچک و متوسط فعالیت‌هایش رقابتی بنامیم و قطب مدرن را بدلیل برخوردار بودن از معیاس فعالیت وسیع‌تر و استفاده از برنامه ریزی و غیره، انحصاری به حساب آوریم. در غیر این صورت آنچه مسلم است اینکه سرمایه‌داری رقابتی عمدتاً "به یک دوره" تاریخی از تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری اطلاق می‌شود که دوره "غلبه" آن با ظهور و بسط انحصارات به اتمام رسیده است و لذا اطلاق آن به بخشی از سرمایه‌داری پیرامونی نمی‌تواند به معنی متداول آن، یعنی به مفهوم "دوره رقابتی سرمایه‌داری" باشد. این حکم دارای نتایج دیگری نیز هست: زمانی که می‌گوئیم اطلاق مفهوم رقابتی به بخشی از سرمایه‌داری پیرامونی نمی‌تواند به معنی "یک دوره تاریخی" باشد این بدان معنی است که دیگر نمی‌توان از غلبه این بخش از سرمایه‌داری - قطب عقب مانده یا "رقابتی" - در یک مقطع تاریخی سخن گفت؛ یعنی با توجه به فقدان زمینه مادی فعالیت مستقل برای رشته‌های عقب مانده (در شرایط بسط قطب مدرن سرمایه‌داری) نمی‌توان انتظار ارائه راه حلی برای رشد نیروهای مولد را از قطب عقب مانده داشت (۱) زیرا فعالیت‌های این قطب بطور روزافزونی بصورت اقماری قطب مدرن درآمده‌اند و

---

۱ - در تحلیل‌هایی که "خرده بورژوازی سنتی" را در شرایط فعلی حاکم فرض می‌کنند، هیچگاه معلوم نمی‌شود که منظور از این خرده بورژوازی چیست و دارای چه زمینه‌های مادی‌ای برای اعمال حاکمیت می‌باشد. از سوی دیگر رابطه این خرده بورژوازی با قطب مدرن و نیز با بورژوازی قطب عقب مانده نادیده گرفته می‌شود و در نتیجه خصلت‌های سیاسی اقتصاری اجتماعی عمده می‌شود و بنیان اقتصادی آن‌ها مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

تحت سلطه آن قرار گرفتند. لیکن اگر منظور از رقابتی بودن کوچکی مقیاس فعالیت ها و عدم سلطه آنها بر بازار باشد، آنگاه می توان قطب عقب مانده را دارای خصلت های رقابتی و قطب مدرن را دارای خصلت های انحصاری دانست. در زمینه روابط متقابل دو قطب سرمایه داری، مساله دیگری که باید بدان اشاره کرد اثرات متقابل بازدارنده ای است که این دو قطب بر یکدیگر می گذارند. از یک سو عدم بسط کافی قطب مدرن و گسیختگی میان - رشته ای و میان بخشی ناشی از پهلوی هم قرار گیری دو " میراث " سرمایه داری، فعالیت هائی از نوع قطب عقب مانده را دامن می زند و به آن ها علت وجودی می بخشد؛ از طرف دیگر وجود فعالیت های قطب عقب مانده و وجود مازاد نسبی نیروی کار که مورد استفاده این فعالیت قرار می گیرد، بسط قطب مدرن را چه در زمینه تولیدی - کاربرد تکنولوژی - و چه در قلمرو توزیع و تجارت، سازمان دهی توزیع، را محدود و مشروط می سازد. نتیجه آن عدم گسترش مقیاس تولید و فعال شدن سرمایه های کوچک در فعالیت های عقب مانده و فعالیت های خدماتی و از این راه افزایش اشتغال کاذب ( بیکاری پنهان) است و امکان بکارگیری نیروی کار غیر ماهر در بسیاری از فعالیت ها نیز کاربرد تکنولوژی را در این فعالیت ها غیر ضروری و محدود می سازد.

پس از بحث درباره ویژگی کلی سرمایه داری پیرامونی، که ویژگی ای ساختی است، حال به سایر خصلت های مشخص تر سرمایه داری پیرامونی در برخی از کشورهای پیرامونی می پردازیم. برای این منظور " اقتصاد جزیرهای " (۱) ( اصطلاح محققین آمریکای لاتین ) را مورد بحث قرار می دهیم.

۱ - برای بحث در این زمینه رجوع کنید به: کاردوزو و فالتو " وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین " انتشارات تندرس ۱۰۱ - ۱۰۴.

### اقتصاد جزیره ای و سرمایه داری پیرامونی

پهلوی هم قرار گیری دو " میراث " متفاوت سرمایه داری در پویش گذار به سرمایه داری پیرامونی، در شرایط تاریخی معینی صورت می پذیرد که محصول چگونگی پویش ادغام اقتصادهای پیرامونی در بازار جهانی سرمایه داری است. نحوه ادغام کشورهای پیرامونی در بازار جهانی و نقش هر اقتصاد در تقسیم بین المللی کار موجد ساختی است که معمولاً آن را با نام " تک محصولی " می شناسیم. اقتصادهای پیرامونی به مثابه تولید کنندگان یک یا چند محصول برای کشورهای مرکزی در بازار جهانی ادغام شده اند. این امر به بخش صادراتی این اقتصادها موقعیت ویژه ای می بخشد که تأثیر مستقیمی بر چگونگی تکامل مناسبات و روابط میان بخشی و میان رشته ای بر جای می گذارد. بدین ترتیب باید گفت که شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای پیرامونی در بطن یک " ساخت تک محصولی صادراتی " نضج گرفته و بسط می یابد. مسلماً " توسعه سرمایه داری پیرامونی به هیچ وجه موکول به وجود ساخت تک محصولی نبوده است؛ یعنی در صورت نبودن ساخت تک محصولی نیز شیوه تولید سرمایه داری در پیرامون به نحوی بطئی به بسط خود ادامه می داد. البته باید گفت که ادغام اقتصادی پیرامونی در بازار جهانی، خاصه در مرحله سرمایه داری انحصاری، توسعه مناسبات سرمایه داری در پیرامون را تسریع می کند.

ساخت اقتصادی تنگی بر صدور یک یا چند محصول عمده را می توان برحسب وضعیت بخش صادراتی به دو نوع تقسیم کرد. یکی اقتصادهایی که بخش صادراتی آن در کنترل بورژوازی محلی قرار دارد و تولید محصول صادراتی با استفاد وسیع از نیروی کار و سرمایه داخلی صورت می گیرد ( قهوه در برزیل، دامداری در آرژانتین). دیگری اقتصادهایی است که بخش صادراتی آن در وهله اول با سرمایه خارجی و به مثابه زائده ای از سرمایه داری مرکزی بوجود آمد و در طی



پویش های متفاوتی به بخش دولتی انتقال یافت (پویشهای ملی کردن در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ قرن بیستم)؛ تولید در این بخش با استفاده وسیع از تکنولوژی پیشرفته و با مشارکت مستقیم سرمایه خارجی صورت می گیرد (من درشلی، نفت در ایران)، نوع اول را اقتصادهای با کنترل ملی (داخلی) بر تولید و نوع دوم را اقتصاد "جزیرهای" می نامیم. چگونگی بسط سرمایه داری در هر یک از این دو نوع اقتصاد، هر چند از نظر خصلت های عام سرمایه داری پیرامونی (دو قطبی) مشابه هستند، لیکن دارای تفاوت هائی می باشند؛ این تفاوت ها عمدتاً در نحوه شکل گیری طبقات اجتماعی، نقش دولت و بوروکراسی و چگونگی بسط بحرانهای اقتصادی بروز می کند.

در یک ساخت "نک محصولی"، زمانی که محصول صادراتی تحت کنترل بورژوازی داخلی (عمدتاً بورژوازی ارضی) تولید و صادر می شود، این بورژوازی دارای پایهای مساوی در تولید بوده و خاصه با در دست داشتن بخش صادراتی اقتصاد، که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، قادر به تحمیل منافع خود بر جامعه است. در این حالت دولت در واقع وابسته به درآمدهائی است که از بورژوازی بخش صادراتی بصورت مالیات و عوارض و غیره دریافت می کند و لذا قلمروی دخالت آن در امور اقتصادی محدود است. در اقتصادهای جزیرهای، درآمدهای حاصل از صدور مواد اولیه در اختیار دولت قرار می گیرد و این امر امکان دخالت وسیع دولت در امور اقتصادی را فراهم می آورد. اهمیت یافتن فوق العاده دولت در اقتصادهای "جزیرهای" از همین جا ناشی می شود؛ دولت در این حالت دیگر خود تبدیل به عامل عمده سرمایه گذاری می شود.

در اقتصادهای جزیرهای درآمدهای حاصله از جزیره اقتصادی (بخش صادراتی) نقش سرمایه انباشته شده را دارد که عمدتاً توسط دولت و از طریق برنامه های عمرانی و اعتباری به جریان می افتند. لیکن باید توجه داشت که نحوه به جریان افتادن این سرمایه ناشی از چگونگی ساخت اقتصادی - اجتماعی است و نه تعیین کننده این ساخت (مقایسه ایران و عربستان). بدین ترتیب در اقتصاد های جزیرهای شاهد رشد عظیم بوروکراسی دولتی هستیم و بوروکراسی به عنوان یکی از ابزار گردش سرمایه در این اقتصادها به شمار می رود. بدین ترتیب دولت به کمک درآمدهای حاصل از جزیره اقتصادی، به عامل بسط قطب مدرن (صنعتی و تجاری و مالی) تبدیل می شود. یکی از محدودیت های گسترش قطب مدرن سرمایه داری در اقتصادهای جزیره ای (علاوه بر محدودیت های ساختی ناشی از

کسیختگی - میان بخشی) وابسته بودن این بسط به تداوم و افزایش درآمدهای حاصل از جزیره اقتصادی است. (۱) افزایش و تداوم صادرات جزیره اقتصادی، چنانکه می دانیم، وابسته به شرایط بازار خارجی (جهانی) دارد و همانطور که مساعد بودن این شرایط می تواند زمینه بسط قطب مدرن را فراهم آورد، نامساعد بودن آن نیز می تواند بسط قطب مدرن را (از نظر میزان سرمایه و غیره) دچار وقفه سازد. بدین ترتیب در بحرانهایی که در اقتصادهای جزیرهای بروز می کند، شرایط مساعد یا نامساعد صدور مواد جزیره اقتصادی نقش مهمی را ایفا می کند؛ شرایط مساعد بازار جهانی و امکان صدور بیشتر مواد اولیه (جزیره اقتصادی) می تواند در تخفیف بحران مؤثر باشد و به عکس نامساعد بودن شرایط بازار جهانی و عدم امکان صدور یا کاهش صدور مواد اولیه می تواند بحران اقتصادی را تشدید کند. لیکن همواره باید توجه داشت که بحران اقتصادی در وهله اول زمینه ای ساختی دارد و ریشه آن را نباید در ساخت سرمایه داری پیرامونی به مثابه سرمایه داری دو قطبی جستجو کرد. لذا شرایط مساعد یا نامساعد بازار جهانی که تاثیر خود را از طریق جزیره اقتصادی بر چنین اقتصادی بر جای می گذارد، تنها می تواند عامل تشدید یا تخفیف بحران در سرمایه داری پیرامونی باشد و نه علت اصلی آن (۲).

تا آنجا که به اقتصاد جزیره ای نفتی مربوط می شود، خصلت ویژه آن این است که بخاطر "استراتژیک بودن محصول صادراتی این اقتصادها - یعنی نفت درآمدهای حاصل از صدور مواد اولیه کمتر دچار نوسان می شود و لذا دولت می تواند از درآمدهای ارزی مداومی برخوردار شود. تمرکز درآمدهای نفتی در دست دولت، باعث می شود تا بسیاری از فعالیت های اقتصادی و سرمایه گذاری ها با ابتکار عمل دولت و یا با کمک های قابل توجه دولت صورت گیرد. قطب مدرن

۱- ر. ک. به "ساختار وابستگی"، دوس سانتوس، نظم نوین، دفتر اول مسلمان محدودیت های ناشی از جزیره اقتصادی نسبت به محدودیت های ساختی (سرمایه داری دو قطبی) ثانوی است.

۲- "در تیرد خلق" (شماره ۱، دوره جدید) در تبیین علت بحران اقتصادی ایران عامل کاهش درآمدهای ارزی حاصل از صدور نفت عمده شده است. ص ۳۰-۳۹.

سرمایه‌داری در اقتصاد جزیرهای نفتی با حمایت همه جانبه سیاسی از جانب دولت می‌تواند رشد کند. چنانکه قبلاً گفتیم در سرمایه‌داری دو قطبی، قطب مدرن دارای هزینه‌های زیرساختی و جانبی فراوانی است و همین هزینه‌ها باعث می‌شود که فعالیت‌ها و رشته‌های عقب افتاده سرمایه‌داری (که دارای چنین هزینه‌هایی نیست) بتواند با آن همزیستی داشته باشد و با اصطلاح در رقابت با آن از بین نرود؛ از سوی دیگر درآمد‌های نفتی عملاً "وارد کردن بسیاری از کالاها را از تولید کردن آنها در داخل کشور ارزان‌تر می‌گرداند و امکان وارد کردن آنها را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب صنایع و فعالیت‌های تولیدی قطب مدرن تنها با حمایت همه جانبه دولتی می‌تواند بوجود آید و به حیات خود ادامه دهند. بورژوازی صنعتی وابسته به قطب مدرن در این حالت تنها با تکیه زدن بر قدرت دولت و نیز درآمدهای حاصل از جزیره اقتصادی (نفت) می‌تواند شرایط گردش سرمایه خود را در فعالیت‌های تولیدی پیشرفته سرمایه‌داری فراهم آورد (که در اکثر موارد علی‌رغم این حمایت نیز سرمایه‌های صنعتی گردش دارند به فعالیت‌های قطب عقب مانده انتقال یابند).

قطب مدرن سرمایه‌داری در سرمایه‌داری پیرامونی و خاصه در اقتصادهای جزیرهای (نفتی) رابطه ناگسستگی با قدرت دولت دارد. همین امر بسیاری را بر آن داشته که دولت را در تحلیل‌های خود به عامل تعیین‌کننده تبدیل‌کننده این گرایش در تحلیل‌های بورژوازی و هم در تحلیل‌های مارکسیستی به چشم می‌خورد. در تحلیل‌های بورژوازی، دولت به خاطر در اختیار داشتن درآمدهای نفت به عنوان عاملی که مابرای طبقات قرار دارد و خود بوجود آورنده طبقات است در نظر گرفته می‌شود. وجود درآمدهای نفت در این تحلیل‌ها به عامل اصلی تبیین بحران اقتصادی و شرایط اقتصادی و اجتماعی اقبال مختلف تبدیل می‌گردد و همواره از بررسی ساخت اقتصادی - اجتماعی اجتناب می‌شود (که این خود همواره یکی از اهداف ایدئولوژی بورژوازی است). در برخی از تحلیل‌های مارکسیستی نیز مسأله عمده شدن دولت به مثابه عامل سرمایه‌گذاری و حمایت از قطب مدرن موجب شده است که از مفاهیمی چون "بورژوازی بوروکرات" استفاده شود و رابطه نزدیک بورژوازی قطب مدرن سرمایه‌داری و قدرت دولت به عنوان خصلت بورژوازی در نظر گرفته شود. در حالیکه می‌دانیم که معیار تفکیک درون بورژوازی نه تکیه یا عدم تکیه بر قدرت دولت (و یا حضور یا عدم حضور در دستگاه دولت) بلکه قلمروی فعالیت آن است (صنعتی، تجاری و...) از طرف دیگر

برخی از تحلیل‌های مارکسیستی رایج در باب وابستگی، نقش فزاینده دولت را (دولت وابسته را) مبنای خصلت یابی خود از مقوله "وابستگی" قرار می‌دهند. که همانطور که قبلاً اشاره کردیم (معنای سرمایه‌داری وابسته) این نحوه نگارش عمدتاً به برداشتی سیاسی از مقوله "وابستگی" می‌انجامد. در حقیقت باید گفت که افزایش نقش دولت در اقتصادهای جزیره‌ای خود زمینه سیاسی شدن تحلیل‌های مربوط به وابستگی و عدم توجه به بنیان اقتصادی دولت را فراهم آورده است. در این تحلیل‌ها به علل عمده شدن نقش دولت اشاره‌ای نمی‌شود و کوشش می‌شود نقش فزاینده دولت، با مقولاتی چون "استقلال نسبی روبنا" و مانند آن تبیین شود. در حالیکه چنانکه دیدیم، افزایش این نقش بطور کلی ناشی از وضعیت اقتصادهای جزیره‌ای خاصه در مورد اقتصادهای صادرکننده نفت است.

چنانکه گفتیم در سرمایه‌داری پیرامونی گسترش قطب مدرن همواره رابطه ناگسستگی با قدرت دولت و نیز با سرمایه‌داری مرکزی دارد. این جنبه در اقتصادهای جزیره‌ای تشدید می‌شود به نحوی که اهمیت و مقام هر بخش در کل اقتصاد به شکل ویژه‌ای در می‌آید. بخش صنایع در قطب مدرن که با حمایت همه جانبه دولت بوجود می‌آید و بسط می‌یابد نمی‌تواند زمینه سودآوری سرمایه را در تمامی رشته‌ها فراهم آورد (صنایع بخش ۱ و بسیاری از صنایع بخش ۲). بهمین خاطر سرمایه‌عمدنا "در رشته‌ها و بخشهایی که یا مورد رقابت خارجی نیستند و یا اساساً رشته‌های تولیدی نیستند بیشتر به جریان می‌افتد" (۱) بدین ترتیب دو دسته از فعالیت‌ها از مقام برجسته‌ای برخوردار می‌شوند: یکی رشته‌های صنعتی‌ای که تولیدکننده محصولات هستند که امکان وارد کردن آنها وجود ندارد (مثال: صنایع ساختمانی) و دوم فعالیت‌هایی که اساساً تولیدی نیستند که از آنها با نام تجارت یا سوداگری اسم می‌بریم. مسلماً قسمت عمده‌ای از انتقال سرمایه از رشته‌های صنعتی به رشته‌های غیر صنعتی یا غیر تولیدی (تجاری) در واقع انتقال سرمایه از قطب مدرن به قطب عقب مانده سرمایه‌داری است. به عبارت

۱ - انتقال سرمایه از بخشهای صنعتی پیشرفته به بخشهای غیر صنعتی و یا فعالیت‌هایی با باروری پایین تر را می‌توان با مراجعه به ارقام مربوط به تشکیل سرمایه در ایران نشان داد.

دیگر رشته‌هایی که مورد رقابت خارجی واقع نمی‌شوند در حقیقت اکثراً "متعلق به قطب عقب مانده هستند (کارهای ساختمانی و امثال آن) و نیز شامل فعالیت‌های سوداگرانه‌ای می‌شود که نیاز به سازمان یابی اندکی دارد (انواع بورس بازی در مورد کالاهای بسیار متنوع). بدین ترتیب سودآوری در رشته‌های عقب مانده و نیز در قلمروی سوداگری در مقایسه با سودآوری صنایع پیشرفته قابل ملاحظه بوده و این امر گردش سرمایه در این رشته‌ها را بدنبال می‌آورد. (۱) غلبه داشتن خصلت سوداگری در اقتصاد جزیره‌ای (خاصه از نوع نفتی آن) نیز از اهمیت و مقام فعالیت‌های تجاری در کل ساخت چنین ساخت اقتصادی ناشی می‌شود.

با این طرح اجمالی از خصلت‌های سرمایه‌داری پیرامونی حال می‌توان به طرح تأثیر این وضعیت بر اقشار و طبقات اجتماعی بپردازیم و چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های پوپولیستی را در رابطه با زمینه مشخص اقتصادی آن بررسی کنیم.

## درباره خرده بورژوازی در سرمایه‌داری پیرامونی

در برخورد به مسأله خرده بورژوازی و نیز بعضی از احکام و پیش فرض‌هایی که در تحلیل‌های مختلف ارائه می‌شود، روی چند موضوع تأکید خاصی انجام می‌گیرد: یکی تمایز میان خرده بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی نوین است. در اینجا سعی می‌کنیم حدود کاربرد این تمایز را در سرمایه‌داری پیرامونی معین کنیم، تا از برخی از کلی‌گویی‌ها و احکام تجزیه‌ای احتراز کرده باشیم.

یکی دیگر از مسائل مورد بررسی، که در تحلیل‌ها بدان مرتباً "اشاره می‌شود، تحت هجوم بودن خرده بورژوازی (سنتی) و پیوستن آن به صفوف پرولتاریا است. در این مورد نیز سعی بر آن شده است که این مسأله را در رابطه با سرمایه‌داری پیرامونی و با اتکاء به زمینه‌های مادی ویژه کشورهای عقب مانده بررسی کنیم، تا قدمی از تجزیه به سوی مسائل مشخص برداریم. برای این کار مسأله رقابت در سرمایه‌داری پیرامونی مطرح کرده‌ایم و آن را با رقابت در سرمایه‌داری مرکزی مقایسه نمودیم و از این رهگذر به تفاوت‌های آنها اشاره کرده‌ایم. در چارچوب مسأله رقابت در سرمایه‌داری پیرامونی است که مسأله هجوم به خرده بورژوازی به نحو مشخص تری مطرح می‌شود.

از طرف دیگر ایدئولوژی خرده بورژوازی را به مثابه ایدئولوژی تولیدکنندگان (و توزیع‌کنندگان) کوچک و به عنوان ایدئولوژی‌ای ماهیتاً ارتجاعی (اتویستی و در نهایت ارتجاعی) که مدافع منافع تولید خرد است و با ایدئولوژی ناشی از قطب مدرن سرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده (در مقطع مشخصی از توسعه

---

۱- گردش سرمایه در قلمروی سوداگری و تجارت، خاصه در دوره پس از قیام قابل توجه است، بر خلاف نظر معقدان به تولید خرد و بورژوازی "ملی"، در این دوره علی‌رغم محاصره اقتصادی و باصطلاح آماده بودن زمینه برای رشد تولیدات "ملی" و سودآور شدن این تولیدات، سرمایه‌ها عمدتاً در قلمروی سوداگری و تجارت فعال شده و از قلمروهای تولیدی خارج شده است.

سرمایه‌داری پیرامونی) در تعارض قرار می‌گیرد، ارزیابی کرده‌ایم. از این رهگذر ایدئولوژی خرده‌بورژوازی و موقعیت آن در ساخت اقتصادی - بهتر نمایان می‌شود.

خرده بورژوازی سنتی در دوران تکوین و مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری حیات داشته و در اثر توسعه سرمایه‌داری رقابت با سرمایه بزرگتر که دائما "تکنولوژی بکار میبرد و رشکست می‌شود. در این رقابت تولید خرد، حوزه‌های عمده‌ای از انباشت را که مورد هجوم سرمایه بزرگتر قرار گرفته از دست می‌دهد، و بخش وسیعی از تولید کنندگان خرد پرولتریزه می‌شوند. (۱)

"لایه‌های زیرین طبقات میانین پیشین یعنی صنعتگران کوچک، کاسبکاران، و رباخواران کوچک، پیشوران و دهقانان، همه به صفوف پرولتاریا می‌ریزند، بخشی بدان سبب که سرمایه کوچکشان برای اداره بنگاه صنعتی بزرگ بسنده نیست و یارای رقابت با سرمایه‌داران بزرگتر را ندارند و بخشی از آن جهت که مهارت فنی آنان در قبال شیوه‌های جدید تولیدی ارزش می‌شود. بدینسان از میان طبقات اهالی پیوسته عناصر تازه‌ای به صفوف پرولتاریا می‌پیوندند." (۲)

و یا:

... زیرا همانطور که صنعت جدید ابتدا از این رو اهمیت یافت، که

(۱) در کشورهای "مرکزی"، تولید خرد تمام حوزه‌های فعالیت را از دست نداده است. هم اکنون میتوان تولید خرد را هم در روستا و هم در شهرهای کشورهای سرمایه‌داری مرکزی مشاهده نمود. کالاهایی که آنها تولید می‌کنند ارزش مصرفشان زیاد است. بهمین خاطر این تولیدات برای مصرف کننده اهمیت پیدا می‌کند. مانند نانوائی‌ها (که در مقابل نان ماشینی هنوز دوام آورده‌اند) و یا صنایع دستی و غیره....

(۲) مانیفست حزب کمونیست. مارکس و انگلس. ص. ۱۶.

افزار کار را به ماشین، کارگاهها را به کارخانهها و از این راه زحمتکشان طبقه متوسط را به پرولتاریای زحمتکش و تجار بزرگ را به کارخانه‌داران بدل نمود، آری همانطور که در این جا طبقه متوسط کوچک رانده شده و جمعیت به کارگران و سرمایه‌داران معارض استحاله یافت، همین امر در خارج از عرصه صنعت بمفهوم محدود آن در مانوفاکتورها و حتی در تجارت نیز صورت گرفت. جای استادکاران و شاگردان سابق را سرمایه‌داران بزرگ و کارگران گرفتند، کارگرانی که هیچگونه چشم انداز ارتقاء از طبقه خود را نداشتند.

مانوفاکتورها چونان کارخانهها اداره می‌شدند و تقسیم کار دقیقاً اجراء میشد و استادکاران خرده پایی که قادر بر رقابت با مؤسسات بزرگ نبودند، بطبقه پرولترها رانده می‌شدند. و در عین حال با اضمحلال مانوفاکتورها و انهدام خرده بورژوازی، هرگونه امکان بورژوا شدن از کارگران سلب شد. کارگر تا به حال همواره این چشم انداز را داشت که بعنوان استادکار در جایی مستقر شود و بعدها شاید شاگردانی داشته باشد. ولی اکنون، پس از آنکه خود استادکار توسط کارخانه داران رانده شده، و برای یک کارگاه مستقل سرمایه کلانی لازم بود، پرولتاریا یک طبقه واقعی و باثبات جمعیت گشت، حال آنکه قبلاً تنها گذرگاهی به بورژوازی بود. اکنون هر کس که بمشابه کارگرزاده میشد، چشم انداز دیگری جز اینکه برای تمام عمر پرولتر بماند، نداشت. بنابراین تازه اکنون پرولتاریا قادر بایجاد جنبش مستقلی بود. (۱)

بنابراین با افزایش یکپارچگی (انتگراسیون) بازار و هجوم سرمایه‌های بزرگتر به حوزه تولید خرد، و در اثر عملکرد قانون ارزش و انباشت در سرمایه داری رقابتی، تولید بتدریج به سوی تمرکز پیشرفته و گروهی از تولید کنندگان خرد از دایره رقابت خارج می‌گردند. در واقع در سرمایه‌داری مرکزی، در آغاز تکوین، خرده بورژوازی یا تولید خرد نطفه بورژوازی را در درون خود می‌پروراند.

(۱) - وضع طبقه کارگر در انگلستان - انگلس - ص - ۳۶.

فعال بودن تولید خرد، خرده بورژوازی سنتی یا به حیات خود ادامه میدهد. و با به فعالیت‌های قطب عقب مانده سرمایه‌داری انتقال می‌یابد، برای توضیح مطلب، ما آنرا به دو قسمت خرده بورژوازی شهری و روستایی تقسیم می‌کنیم.

#### الف خرده بورژوازی شهری:

- ۱- بخشی از خرده بورژوازی سنتی شهری از بقایای تولید خرد قدیمی بوده و همچنان به حیات خود ادامه میدهد، که گروهی از آنها برای اقشار "در حاشیه" و کم درآمد، تولید و توزیع کالا می‌نماید و گروهی دیگر کالاهایی را تولید می‌کنند که ارزش مصرفیشان برای خریداران با اهمیت می‌باشد و سرمایه‌های بزرگ با کاربرد تکنولوژی قادر به عرضه چنان ارزش مصرفی نیستند.
- ۲- بخش دیگری از خرده بورژوازی سنتی شهری وجود دارد که در حال توسعه می‌باشد (حول قطب مدرن سرمایه‌داری به فعالیت پرداخته و در واقع فعالیت آنها در حوزه‌هایی است که حاصل وجود و گسترش قطب مدرن سرمایه‌داری می‌باشد.

#### ب- خرده بورژوازی روستایی:

- ۱- بخشی از این خرده بورژوازی به علل گوناگون به حیات خود ادامه میدهد. (۱)
- ۲- بر اثر تأثیر عوامل تغییر دهنده (یعنی عواملی که ناشی از بکارگرفتن روشهای تولید سرمایه‌داری در منطقه بوجود می‌آیند مثل: تغییر روش تولید، سلب

(۱) - در این مورد باید بطور مشخص، منطقه به منطقه، روستا به روستا و مورد به مورد و با توجه به ساخت اقتصادی - اجتماعی بدان پرداخته شود. در هر مورد باید مسأله شهر و روستا، زیر ساخت‌ها، برآکندگی و باعدم ارتباط بین آنها و با تجمع آنها، نوع محصول، روابط و مناسبات و اقتدار درون هر روستا، تأثیر عوامل سیاسی، ..... را دید. برای همین در این مورد نمی‌توان حکمی کلی داد. ولی همواره باید ارتباط بین انکشاف صنعتی و کشاورزی را در مد نظر داشت.

خرده بورژوازی مدرن در اثر رشد سرمایه‌داری و همراه این نظام بوجود می‌آید، پیچیده شدن سیستم اقتصادی - اجتماعی و رشد شهرنشینی باعث گسترش هرچه بیشتر بخش خدمات و بوروکراسی ( لشکری و کشوری )، مشاغل آزاد، نگنوی کراسی و... میشود.

" در کنار این اکثریت بزرگ که صرفاً " بیگاری میدهد، طبقاتی رها از کار تولیدی مستقیم بوجود می‌آید که امور همگانی اجتماع را رتق و فتق میکند: مدیریت، مشاغل دولتی، عدلیه، علم، هنرهای مختلف و غیره. پس قانون تقسیم کار مبنای تقسیم جامعه به طبقات است." (۱)

" هم اکنون تمام وظائف اجتماعی سرمایه‌داران توسط کارمندان حقوق بگیر انجام میگیرد." (۲)

این خرده بورژوازی تفاوتی مهم با خرده بورژوازی سنتی دارد و آن نداشتن مالکیت بر وسایل تولید است، و تنها بر مبنای جایی که در سیستم تولیدی و با تقسیم اجتماعی کار دارد و سهمی که از ثروت اجتماعی بدست می‌آورد قابل بررسی می‌باشد. خصلت بخش عمده این خرده بورژوازی حقوق بگیر بودن است.

خرده بورژوازی مدرن در سرمایه‌داری پیرامونی مشابه سرمایه‌داری کلاسیک است و در برخی از تحلیل‌ها از آن بنام طبقه متوسط جدید اسم برده شده است.

#### خرده بورژوازی سنتی در سرمایه‌داری پیرامونی:

بر اثر عدم انتگراسیون ( یکپارچگی ) بازار و وجود زمین‌های گوناگون برای

(۱) - آنتی دورینگ، انگلس، ص - ۲۷۴.

(۲) - همانجا - ص - ۲۷۱.

مالکیت، بکارگیری تکنولوژی، تغییر نوع محصول در رابطه بازار، وام، تصرف زمین، عوامل رکودی (ناشی از ازدیاد نفوس، کمبود زمین) از بسیاری از اقسام خرده بورژوازی روستایی، سلب مالکیت شده به شهرها مهاجرت می نمایند. این گروه در شهرها به تهیدستان شهری پیوسته و از طریق گوناگون (اشتغال کاذب، نیروی کار قطب عقب مانده که اشتغالش ناپایدار است، گدایی، ...) به حیات ادامه می دهند. (ر. کبه "تهیدستان شهری و پوپولیزم").

۳- باید توجه داشت که بعضی از مهاجرین روستایی، "سلب مالکیت شده" نیستند بلکه برای استفاده از امکانات شهری مهاجرت نمودند. این گروه هنگام مهاجرت طبقه اجتماعشان را از دست نمی دهند و به فعالیت های اقماری قطب مدرن می پردازند. امکانات طبقاتی و مکانیزم های ناشی از همبستگی های طبقاتی وسیله ای است که فعالیت این گروه را در شهر با مشکلات زیادی روبرو نمی نماید. (ر. کبه "تهیدستان شهری و پوپولیزم").

انتقاد به مفاهیم سنتی و مدرن در سرمایه داری پیرامونی:

همانطور که گفته شد در سرمایه داری مرکزی تولید خرده نطفه بورژوازی را در درون خود می پروراند و در رقابت با آن رو به اضمحلال می رود. ولی در سرمایه داری پیرامونی، تولید خرده منشاء بورژوازی صنعتی نیست و این امر بخاطر رشد ناموزون سرمایه داری در سطح جهانی است که سرمایه را به حدی از تمرکز و انباشت می رساند (پدیده انحصارها) که از عهده تولید خرده کشورهای پیرامونی خارج می گردد و این تولید خرده قادر به پروراندن بورژوازی صنعتی در درون خود نمی باشد.

بخاطر واردات کالا از مرکز، الگوهای مصرفی که در پیرامون پدید آمد از طریق این نوع کالاها مشروط شد. صنعتی شدن، در پیرامون ایجاد میکند که از فنون و صنایعی استفاده شود که بتواند جوابگوی این الگوهای مصرف باشد بنابراین تولید خرده اصولاً "امکان رشد" صنایع جایگزینی واردات را نمی تواند داشته باشد چون

این صنایع بکلی از میزان انباشت تولید خرد بالاتر است. بورژوازی صنعتی نیز با توجه به ضعف های تاریخی آن با حمایت های همه جانبه دولت (ایجاد زیرساخت ها، پرداخت وام کم بهره، تسهیلات گمرکی، حمایت های مختلف مثل با لایردن تعرفه گمرکی و گرفتن سود بازرگانی از بعضی از کالاها تا صنایع مونتاژ داخلی نظر آن بتواند به کار ادامه دهند، و انواع حمایت های سیاسی ...) ظهور و توسعه یافته است. بورژوازی صنعتی مدرن در سرمایه داری پیرامونی با سرمایه داری "مرکزی" رابطه مستقیم داشته و پویش توسعه و گسترش آن مشروط به همین رابطه است.

خرده بورژوازی سنتی با توجه به شرایط ساختی به آنچنان زمینهای فعالیتی روی می آورد که نه فقط با ظهور قطب مدرن سرمایه داری زوال نیافته بلکه حول آن گسترش هم می یابد. این خرده بورژوازی بطور مستقیم (یعنی در یک حوزه تولید) مورد هجوم بورژوازی بزرگ صنعتی قرار نمی گیرد. حتی در صورت هجوم سرمایه به حوزه فعالیتش و یا بوجود آمدن موانع مختلف، یا به صورت اقماری قطب مدرن (همان حوزه) درآمده و یا به حوزه های دیگر فعالیت جابجا میشود.

بنابر این نباید تصور کرد که فعالیت های قطب عقب مانده تماماً "در برگیرنده" فعالیت های قدیمی و بازمانده از تولید خرد است و در نتیجه حامل خرده بورژوازی "سنتی" به معنای کلاسیک آن می باشد. بلکه این فعالیت ها عمدتاً "شامل فعالیت های اقماری قطب پیشرفته بوده و قسمتی از خرده بورژوازی سنتی به معنی کلاسیک آن (بازمانده تولید خرد) از فعالیت های قدیمی تر به این فعالیت ها روی می -

(۱) - ۲۶ خرداد ۱۳۴۵ شریف امامی در گزارش خود به "سهام داران" بانک توسعه صنعتی، معنای، سیاست دولت را چنین تشریح می کند: "بخش خصوصی که هنوز دوران طفولیت را طی میکند نخواهد توانست در میدان مسابقه با عملیات خیره کننده بخش دولتی همگام باشد مگر آنکه سیاست عملی دولت اقدامات افسران و کادر دولتی به ضعف نسبی بخش خصوصی هوشیار بوده... مساعدتهای مالی و فنی خود را به آن بخش بیش از پیش و با کمال حسن نیت افزایش دهند..."

در مورد رقابت سرمایه‌داری "رقابتی" با خرده بورژوازی در پیرامون، باید گفت که:

سرمایه‌داری همواره به مثابه یک سیستم جهانی بایستی مورد تحلیل قرار گیرد. سرمایه‌داری رقابتی در شرایط تاریخی‌ای ظهور یافت و رشد کرد که در هیچ نقطه‌ای، انباشت عظیمی از سرمایه وجود نداشت. اما زمانی که سرمایه‌داری در جزء سیستم‌های خود به انباشتی عظیم رسید و مرحله حاکمیت انحصارها پدید آمد، دیگر رقابت آزاد بین تولید کنندگان یک حوزه اقتصادی معنای خود را از دست داد (اگر چه بین انحصارها رقابت وجود دارد) و بالنتیجه قوانین اقتصادی - اجتماعی که منحصر به دوران سرمایه‌داری رقابتی بود دچار تحول گردید.

دیدگاه‌های وجود دارند که از یکسو بسر رسیدن دوران سرمایه‌داری رقابتی را عنوان میکنند و از سوی دیگر در محتوای مسائلی که مطرح میکنند معتقدند که خرده بورژوازی مورد هجوم شدید سرمایه‌های بزرگ بوده و در حال از بین رفتن است.

مثلاً:

"در ایران پیش از انقلاب، خرده بورژوازی شهری گرچه در عرصه تولید و توزیع و خدمات نقش مهمی داشت، اما گسترش سرمایه داری بطور اعم و سرمایه‌داری بزرگ وابسته بطور اخص، میدان فعالیت آن را دم بدم تنگ تر میکرد و گروه‌های روزافزونی از آن را به سوی ورشکستگی می‌راند. عناصر خرده بورژوازی سنتی... ناگزیر به در غلطیدن به صفوف گارگران و فروش نیروی کار خود میشوند این تقدیر اکثریت کسبه و پیشه‌وران را به مبارزات دمکراتیک و پرخاش و ستیز با امپریالیسم و مظاهر آن سوق میداد." (تأکید

(۱) - بسیاری از این جا بجایی‌ها، نه در اثر ورشکستگی و با هجوم سرمایه بزرگ‌تر به آن حوزه‌ها فعالیت، بلکه در اثر سودآورتر بودن حوزه‌های دیگر فعالیت بوده است. مثلاً "بقالی‌ها به لباس فروشی و یا... تبدیل میشدند.

یا:

"رشد و توسعه انحصارات سرمایه‌داری وابسته - از جمله بوجود آمدن فروشگاه‌های بزرگ و فشار روز افزون آنها بر خرده بورژوازی سنتی از طریق رقابت و در نتیجه کساد کسب و کار، کاهش در آمد و پائین آمدن نرخ رشد اقتصادی خرده بورژوازی سنتی، اعتراضات و مبارزات این گروه را که چند صباحی دچار افول شده بود، مجدداً "شعله ور ساخت". (۲) تأکید از ماست)

یا:

"ایجاد فروشگاه‌های زنجیرهای برای در هم شکستن واحدهای کوچک در حوزه توزیع طرح ریزی شده بود." (۳)

همانطور که قبلاً اشاره شد، قطب مدرن سرمایه‌داری تکنولوژی و سازمان‌یابی تولیدی خود را از مرکز میگیرد و با آن وارد رابطه‌ای مستقیم میشود. بکارگیری تکنولوژی از طرف این قطب، صرفاً بخاطر افزایش بارآوری کار (یعنی پوش مداوم کاربرد تکنولوژی)، نیست علت دیگر آن دنبال روی از پوش انباشت سرمایه جهانی است که در آن انباشت و کاربرد تکنولوژی بشدت با یکدیگر ادغام شده‌اند. اما بعد از وارد کردن تکنولوژی بصورت یک واحد صنعتی، به مرور زمان پوش تولید محصول آن واحد صنعتی با نیروی کار محلی ارتباط برقرار می‌نماید و بخاطر وجود مازاد نیروی کار تولید قسمت‌هایی از آن محصول را - که قبلاً در مرکز با استفاده از تکنولوژی مدرن انجام میشد - تولید کنندگان خرد یا رشته‌های عقب مانده انجام میدهند؛ بعبارت دیگر تولید خرد با استفاده از نیروی کار غیر ماهر که تحت شرایط فوق بهره‌کشی است، قسمت‌هایی از آن محصول را ارزانتر تولید می‌نمایند، و بمرور زمان تولید کنندگان خردی بوجود می‌آیند که حول آن قطب

(۱) - چپ و روها و مسأله‌ای بنام خرده بورژوازی ص ۷ - حیدر مهران.

انتشارات حزب توده ایران.

(۲) - خرده بورژوازی و انقلاب رزمندگان - ص ۶۰.

(۳) - فاشسم کابوسی یا واقعیت ۲ - راه کارگر ص ۱۵.

مدن سرمایه‌داری شروع به فعالیت می‌نمایند. ( ۱ )

بسیاری از دیدگاههایی که معتقدند "فروشگاههای زنجیرهای برای در هم شکستن واحدهای کوچک در حوزه توزیع طرح‌ریزی شده‌اند"، هیچ‌گاه روشن نکرده‌اند که چگونه و تحت چه مکانیسمی، واحدهای کوچک در "رقابت" با فروشگاههای بزرگ ورشکست شده‌اند. از نحوه طرح مسأله از طرف این دیدگاهها، چنین میتوان فهمید که آنها تنها بزرگی سرمایه فروشگاههای زنجیرهای را در مقابل کوچکی سرمایه مغازه‌داران قرار داده‌اند، و به هیچ عنوان به نحوه کارکرد این دو سرمایه در رابطه با ساخت اقتصادی و پیش‌بکارگیری تکنولوژی و نحوه توسعه هر یک از آنها اشاره‌ای نکرده‌اند. در حالیکه باید گفت بخاطر مسایل مختلفی که فروشگاههای زنجیرهای با آن درگیرند، از قبیل هزینه‌های زیر ساختی (آب و برق و تلفن...)، هزینه تبلیغ... و عدم سازمان‌یافتگی توزیع، تعداد زیاد کارگر و کارمند... این فروشگاهها بانوعی اتلاف و اشتغال کاذب مواجهند که باعث افزایش هزینه و در نتیجه بالا رفتن قیمت کالاها میشود. به همین خاطر هم هست که توزیع خود (مغازه‌ها) همان کالاها را به همان قیمت و یا حتی ارزانتر از آنچه که در فروشگاههای زنجیرهای بفروش میرسد عرضه میکنند. ( ۲ )

باید توجه داشت که فروشگاههای زنجیرهای تنها با حمایت دولت (دادن

( ۱ ) - برای مثال میدانیم که بسیاری از شرکت‌های بزرگ ساختمانی خارجی برای مجموعه‌سازی وارد ایران شدند. این شرکت‌ها بعد از مدتی مجبور به تغییر طرحهای خود شدند و مثلاً "ساختن سقف مجموعه ساختمانی را به یک بساز بفروش کثرت دادند تا او با استفاده از نیروی کار ساده آن سقف را با تیر آهن و طاق ضربی فنون عقب مانده بسازد. - این موارد را میتوان در کارخانه پیکان و بسیاری دیگر از کارخانجات صنعتی هم مشاهده نمود. محصولات اولیه این کارخانه‌ها با دوام تر از محصولات سالهای بعدی آنان است.

( ۲ ) - در صورتی که در سرمایه‌داری مرکزی، فروشگاههای بزرگ با استفاده و یا بکارگیری تکنولوژی و سازمان‌یابی توزیع... کالاهای ارزانتری را نسبت به توزیع خود عرضه می‌کنند و از همین طریق است که آنها را ورشکست می‌نمایند.

وام‌های کم‌بهره، فراهم نمودن زیرساخت‌ها، عدم پرداخت مالیات و در عوفیستین مالیات و عوارض بر توزیع خود... (توانسته بودند که بکار ادامه دهند و فعالیت نمایند. مسأله دیگر آن است که این فروشگاهها هر نوع کالایی را عرضه نمی‌کردند و در همه نقاط هم ساخته نمی‌شدند. در این رابطه مسأله افشار اجتماعی و نیاز و الگوهای مصرف آنها (در نقاط و محلات مختلف) باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین فعالیت فروشگاههای زنجیرهای، با فعالیت بسیاری از توزیع کنندگان خرد که کالاهای خصوصی را برای افشار خصوصی توزیع می‌نمودند، اساساً "تداخل نمی‌نمود، تا چه رسد به اینکه مسأله ورشکستگی این عده را بخواهیم در مقابل و در رقابت با فروشگاههای زنجیرهای مطرح نماییم.

از آنچه که گفته شد مسأله "رقابت" و "ورشکستگی" تولید کنندگان و توزیع کنندگان خرد در مقابل سرمایه‌های بزرگ را باید با دقت بیشتری روشن نمود، چرا که طرح مسئله "رقابت" بین آندو قابل تأمل است.

برای روشن شدن مطلب، باید دید که رقابت میان تولید کنندگان در سرمایه داری رقابتی (در دوران رقابتی در مرکز) چگونه و تحت چه شرایطی صورت میگرفت و مشخص نمود که "رقابت" میان تولید کنندگان در سرمایه‌داری پیرامونی به چه صورتی است. (با توجه به مقطع مشخص تاریخی) بعبارت دیگر باید رابطه بین تولید کنندگان را در سرمایه‌داری پیرامونی و در شرایط ویژه ساختی اش بررسی نمود. باید دید که آیا تولید خرد در رقابت با بورژوازی بزرگ از بین میرود یا نه؟ و اگر آری، مکانیسم آن چیست؟

در طرح مسأله رقابت بین تولید کنندگان در سرمایه‌داری، آنرا به دو دسته که نمایانگر دو نحوه یا دو نوع مکانیسم رقابت بین تولید کنندگان است تقسیم نموده و تحقق هر یک را در رابطه با "مرکز" و "پیرامون" بررسی می‌نماییم:

الف - رقابت درون یک حوزه تولیدی (در مرکز و در پیرامون)

ب - رقابت بین حوزه‌های مختلف تولیدی (در مرکز و در پیرامون)

الف - در مرکز - منظور از این رقابت رقابتی است که در سرمایه‌داری میان تولید کنندگان در درون حوزه تولیدی واحدی صورت میگیرد. در سرمایه‌داری مرکزی به علت مبارزه متشکل و مستقل طبقه کارگر با بورژوازی و قدرت این طبقه در کسب



برخی از حقوق خود (مانند کم کردن ساعت کار در روز و غیره . . . و کلاً "حقوق اقتصادی - اجتماعی - سیاسی"، بورژوازی را مجبور نمود که برای کسب ارزش، اضافی به استخراج ارزش اضافی نسبی متوسل شود. بدین ترتیب کاربرد تکنولوژی، در کسب ارزش اضافی از کارگران و در رقابت بین سرمایه‌داران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید، زیرا بکارگیری تکنولوژی باعث کم شدن زمان کار اجتماعی لازم برای تولید یک نوع کالا شده و در رقابت میان سرمایه‌داران یک حوزه تولیدی که همه کالای واحدی را تولید می‌کردند سرنوشت ساز بود، بطوریکه بر طبق قانون ارزش، هر سرمایه‌داری که می‌توانست کالا را با هزینه تولید کمتر تهیه نماید، دیگران را از میدان بدر میکرد و موجبات ورشکستگی آنها را فراهم می‌آورد. در ضمن بخاطر اهمیت کاربرد تکنولوژی در مرکز، ترکیب ارگانیک سرمایه همواره در حال افزایش بوده و انباشت سرمایه هر بار با مقیاس بزرگتری صورت می‌گرفت و این مسأله فاصله بین تولید کنندگان خرد و سرمایه‌داران بزرگ را که هر بار کالای بهتر و ارزانتری عرضه میکردند بیشتر می‌نمود. ضربه‌هایی که در اثر این تحولات به تولید خرد وارد می‌آمد بسیار اساسی و محکم بود زیرا که ازدیاد فاصله بین تولید خرد و سرمایه‌های بزرگ، پیمودن این فاصله را برای سرمایه‌های خرد و ورشکستگان بسیار مشکل وغالباً غیر ممکن می‌نمود. بنابراین در اثر رقابت بین تولید کنندگان یک حوزه تولیدی در مرکز، هر بار عده بیشتری از تولید کنندگان خرد ورشکست میشدند و پویش پرولتریزه شدن مداوماً ادامه داشت.

#### الف - در پیرامون ۱ - رقابت بین تولید کنندگان رشته‌های عقب مانده:

در سرمایه‌داری پیرامونی، به علت وجود مازاد نسبی نیروی کار، سرمایه می‌تواند از مکانیسم‌های فوق بهره‌گشی و استخراج ارزش اضافی مطلق استفاده نماید، تا اینکه مجبور باشد تکنولوژی در تمام سطوح تولید بکار ببرد. بدین خاطر شتاب افزایش بارآوری کارگند است، بخاطر عدم وجود پویش مداوم کاربرد تکنولوژی، و نیز بخاطر اقماری شدن قطب عقب مانده، ترکیب ارگانیک سرمایه در رشته‌های عقب مانده پائین بوده و در نتیجه سرمایه‌های اندک در این رشته‌ها فعال میشوند و فاصله قابل توجهی را بین تولید کنندگان خرد قطب عقب مانده بوجود نمی‌آورد. بنابراین رقابت بین تولید کنندگان خرد قطب عقب مانده در درون یک حوزه تولیدی در

سرمایه‌داری پیرامونی، موجب ورشکستگی عده‌ای از آنها نمی‌شود و پویش پرولتریزه شدن در این مورد اتفاق نمی‌افتد.

#### ۲ - رقابت بین تولید خرد و سرمایه‌های بزرگ و یا رقابت بین قطب عقب مانده و قطب مدرن:

در بسیاری از موارد قطب مدرن سرمایه‌داری وارد حوزه تولیدی می‌گردد و تولید خرد بدان فعالیت مشغول بود. در این وضعیت سه دورنمای تحول را می‌توان برای تولید خرد مشاهده نمود. اول اینکه تولید خرد با استفاده از مکانیسم‌های فوق بهره‌گشی، به حیات خویش ادامه میدهد در حالت دوم تولید خرد از آن حوزه تولیدی خارج شده و به حوزه‌هایی که قطب مدرن بدان وارد نشده بود (به علت عدم یکپارچگی بازار و رشد ناموزون) جابجا می‌گردد. (پویش اقماری شدن) (۱) سوم اینکه تولید کننده خرد برای اقشار خاصی از افراد جامعه تولید کرده و با سرمایه کمتر به مشاغل حاشیهای برای بازارهای حاشیهای (اقشار کم درآمد) می‌پرداخت.

همانطور که اشاره شد، در صورت هجوم قطب مدرن سرمایه‌داری (سرمایه بزرگتر) به حوزه‌ای که تولید خرد در آن فعالیت دارد، تولید خرد ورشکست نشده و با توجه به امکانات ساختی راه‌های گوناگونی برای ادامه حیات خود می‌یابد و بدین ترتیب در این "رقابت" پویش پرولتریزاسیون اتفاق نمی‌افتد.

ب: رقابت میان حوزه‌های مختلف تولیدی (در مرکز): رقابت میان تولید کنندگان حوزه‌های مختلف تولیدی در سرمایه‌داری مرکزی، از طریق پائین

(۱) - البته در این حالت آشنایی به مسأله مختلف آن فعالیت دیگر، لازم است.

آوردن هزینه تولید و رشد بارآوری کار ( کاربرد تکنولوژی ) صورت نمی‌گیرد ، بلکه با جابجایی و انتقال سرمایه‌ها از حوزه‌های کم سودتر ( نرخ سود در این حوزه پایین است ) به حوزه‌های پزسودتر ( با نرخ سود بالاتر ) انجام میگردد . انتقال سرمایه و جابجایی آن میان حوزه‌های مختلف از طریق تشکیل نرخ سود در هر رشته و مقایسه آن با نرخ سود متوسطی که تشکیل میگردد انجام گرفته و حاکی از ایجاد سرمایه‌های اجتماعی است که نرخ سود متوسط رابطه آنها را با هم مشخص مینماید . نرخ سود متوسط وسیله‌ای است برای تجدیدتقسیم ارزش اضافی ( که در رابطه با کل سرمایه اجتماعی بوجود آمده ) میان سرمایه‌های مختلف تولیدی ، که به نسبت ( هزینه نرخ سود متوسط ) میان آنها تقسیم میگردد . اما شرط تشکیل نرخ سود متوسط ، یکپارچگی ( انتراسیون ) بازار است ، که در صورت سازمان یافتگی سرمایه داری و ادغام بازارها ، و توسعه زیر ساختها بوجود می‌آید . و این امر مستلزم بکارگیری مداوم تکنولوژی در سرمایه‌داری و گسترش دامنه آن در تولید محصولات مختلف است .

" آنچه که رقابت ، در یک قلمرو تولید بوجود می‌آورد عبارتست از ایجاد یک ارزش بازار و قیمت بازار برابر که ارزشهای مخصوص بخود و متفاوت کالاها حاصل شده است . ولی رقابت سرمایه‌ها در قلمروهای مختلف تولیدی ، نخست قیمت تولیدی را بوجود می‌آورد که نرخ های مختلف را یکسان مینماید . برای این مورد ضرورت تکامل پیشرفته تر شیوه تولید سرمایه‌داری بیش از مورد اول است . " ( ۱ )

( تاکید از ماست )

ب - رقابت میان حوزه‌های مختلف ( در پیرامون ) : در سرمایه‌داری پیرامونی به علت وجود مازاد نیروی نسبی کار و عدم پویای مداوم بکارگیری تکنولوژی ،

( ۱ ) - سرمایه ، جلد سوم ، بخش ۲ - ص ۶۵ .

تقسیم اجتماعی کار تعمیق نیافته و روابط درون بخشی و میان بخشی کاملی بوجود نیاورده است . بعبارت دیگر تولید محصولات متنوع به شیوه سرمایه‌دارانه و مدرن با موانع مختلف روبروست و بازار ، در مقطع فعلی از توسعه سرمایه‌داری پیرامونی دارای یکپارچگی کامل نیست . بنا به علل ذکر شده ، نرخ سود متوسط میان کلیه سرمایه‌هایی که در تولید محصول اجتماعی شرکت دارند تشکیل نمی‌گردد و رقابت سرمایه‌ها باعث ورشکستگی عددهای و تمرکز سرمایه در دست عدده دیگر نمی‌شود . بنابراین این سرمایه‌های خرد در این بازاری که به علت عدم ارگانیزاسیون سرمایه - داری یکپارچه نبود و بخش‌های مختلف آن در هم ادغام نشده‌اند . همواره جایی برای فعالیت خود می‌یابد و ورشکست نمی‌گردد .

#### مسأله رقابت در قلمرو توزیع و وجود واسطه‌ها :

موضوعی که باید مورد بررسی قرارگیرد وجود واسطه‌ها در توزیع کالا بوده که با میزان سرمایه‌های متفاوت ، - از خرد تا کلان - مشغول به فعالیت می‌باشند . می‌خواهیم ببینیم توزیع کنندگان خرد در " رقابت " با توزیع کنندگان کالا با سرمایه بزرگ ، ورشکست میشوند یا نه ؟

عدم سازمان‌یابی سرمایه‌داری پیرامونی را میتوان در قلمروهای تولید و توزیع بخوبی مشاهده نمود ، چرا که عدم کار برد مداوم تکنولوژی ، سازمان یافتگی این سرمایه‌داری را با موانع بسیار زیادی مواجه می‌نمایند . و بنا بر این سرمایه - های بزرگ نمی‌توانند ارتباط بین بخش‌های مختلف را ، برقرار نمایند و قادر به شرکت در کلیه روندهای تولید و توزیع نمی‌باشند . سرمایه‌های بزرگ توزیعی در برقراری ارتباط بین روندهای تولید و مصرف با مشکلات عظیمی مواجهند ، که از مهمترین آنها در روند توزیع ، کمبود زیر ساخت‌های ارتباطی میباشد . بطوری که برقراری این ارتباط ( بین روند تولید و مصرف ) را واسطه‌هایی که بصورت مخروطی از بالا ( با سرمایه بزرگ ) به پایین ( با سرمایه کوچکتر ) تعدادشان زیاد میشود به عهده

می‌گیرند. (۱) همین امر باعث فعال شدن سرمایه‌های خرد در توزیع کالا میشود، بطوری که با سرمایه‌های بزرگ در روند توزیع همزیستی می‌نمایند. در بررسی مسأله "رقابت" بین تولیدکنندگان و توزیع کنندگان کالا در سرمایه‌داری پیرامونی بدین نتیجه می‌رسیم که علی‌رغم دیدگاههایی که معتقدند که تولید خرد در مقابل سرمایه‌های بزرگ توان ایستایی ندارد و محکوم به ورشکستگی است، می‌بینیم که اولاً "پویش‌پرولتریزه شدن تولید خرد اتفاق نمی‌افتد و بر عکس زمینه‌های ساختی فراوانی برای فعال شدن تولید خرد (شهری) وجود داشته و تولید خرد و سرمایه‌های بزرگ در بسیاری از موارد با هم همزیستی دارند.

### ایدئولوژی خرده بورژوازی

خرده بورژوازی سنتی در اوایل گذار به سرمایه‌داری، و قبل از آن در رسته‌های صنفی فعالیت میکرد. این طبقه با انواع و اقسام قراردادهای صنفی تشکل خود را حفظ مینمود، قراردادهای و ضوابطی که در مقابل قانون حاکم بر بازار یعنی قانون ارزش ایستادگی و جدال میکرد.

"... تولید به منظور مبادله، یعنی تولید کالایی، تازه در شرف تکوین بود. از اینرو مبادله محدود، بازار محدود، شیوه تولید ثابت، درهای بسوی خارج بسته، اتحاد محلی در داخل: مارک در ده و صنف در شهر." (۱)

بنا به قانون ارزش و در مبادله کالاها با یکدیگر، زمان کار نابرابری که در هر کالا وجود دارد در مقابل هم قرار گرفته و موجب ورشکستگی عدلهای در این مبادله میشود. مبارزه خرده بورژوازی سنتی با کار برد وسایل نوین تولید، در واقع جدائی در مقابل قانون ارزش و حفظ برابری بود.

"اما با توسعه تولید کالایی و مشخصاً ظهور شیوه تولید سرمایه‌داری قوانین تا به حال مضمحل در تولید کالایی هم آشکارتر و با قدرتی بیشتر شروع به اثر بخشی کرد. اتحادیه‌های قدیمی از هم گسیخته شد، موانع و محدودیت‌های گذشته از پیش پای برداشته شد، از وابستگی تولید کنندگان هرچه بیشتر کاسته گردید و آنها بصورت

(۱) - البته مواردی را میتوان مشاهده نمود که با کمک و حمایت‌های فراوان دولت، تمام مرحله توزیع کالا را خود سرمایه‌بزرگ به انجام میرساند و در مواردی دیگر با در اختیار گرفتن توزیع کالا از طرف دولت انجام میگردد. مثال آن توزیع نفت است که خود دولت آنرا توزیع می‌نماید. اما در آخرین مرحله از توزیع نفت نیز، این معازره‌های کوچک و با سرمایه کم هستند که با استفاده از نیروی کار ساده و فوق بهره‌کشی از آن (تنها با یک چرخ دستی)، نفت را در سطح محلات تقسیم مینمایند.

(۱) - آنتی دورینگ - انگلس - ص ۲۶۶.

تولید کنندگان کالایی مجزا از یکدیگر در آمدند. " ( ۱ )

با توسعه و تحکیم شیوه تولید سرمایه‌داری و در نتیجه رشد صنایع و مؤسسات بزرگ، اندیشه‌ای از بین بردن این مؤسسات و یا حفظ وضع فعلی خود برای خرده-بورژوازی سنتی از بین رفت و شعار "برابری و برادری و عدالت" که تا مدت‌ها در نزد خرده بورژوازی، روبنای مبارزه برای حفظ خود بود عملکردش را از دست داد. اما بقایای این اندیشه تا مدت‌ها در نزد سوسیالیست‌های تخیلی و طرفداران "برابری و عدالت" وجود داشت. اینان خواهان تعدیل تضادهای سرمایه‌داری بودند. انگلس در مورد اتوپیست‌ها چنین می‌گوید:

"اتوپیست‌ها همانطور که دیدیم، اتوپیست بودند، زیرا در آن زمان که تولید سرمایه‌داری چنین تکامل نیافته بود، چیز دیگری نمی‌توانستند باشند. آنها مجبور بودند که عناصر جامعه جدید را در مغزشان بسازند، زیرا که این عناصر هنوز بطور عام به عیان ظاهر نشده بودند، برای شالوده ساختن جدیدشان ناگزیر از توسل به عقل بودند، زیرا که هنوز نمی‌توانستند بتاریخ معاصرشان توسل جویند." ( ۲ )

بنابر این در طی زمان تحکیم سرمایه‌داری، خرده بورژوازی پرولتریزه شده و ایدئولوژی و شعارهای عدالتخواهانه آن نیز، کمرنگ تر میگردد، و در نهایت تنها دو طبقه متخاصم کارگر و بورژوازی بودند که در مقابل هم قرار می‌گرفتند. چنانکه انگلس میگوید "اکنون هرکس که بمتابه کارگر زاده میشد، چشم انداز دیگری جز اینکه برای تمام عمر پرولتر بماند نداشت، بنا بر این تازه اکنون پرولتاریا قادر با ایجاد جنبش مستقلی بود."

در سرمایه‌داری پیرامونی - بنا به تمام دلایل و توضیحاتی که ذکر نمودیم خرده بورژوازی ( شهری ) حتی با سرمایه‌های اندک فعال میشود و با رشته‌های مدرن سرمایه‌داری همزیستی مینماید. بعبارت دیگر در سرمایه داری پیرامونی پوشش مداوم سلب مالکیت و پرولتریزاسیون تولید کنندگان خرد اتفاق نمی‌افتد. اما این مسأله دلیل بر این امر نمی‌شود که تولید خرد با بورژوازی بزرگ قطب مدرن

( ۱ ) - همانجا

( ۲ ) - آنتی دورینگ - انگلس - ص ۲۶۰

هیچ تضاد و برخوردی نداشته باشد، چرا که ما همواره شاهد جدال بین ایندو بودیم. ولی باید روشن نمود که این جدال و برخورد در کدام وجه اتفاق می‌افتد. آیا این جدال همانند "مرکز" از طریق کاربرد تکنولوژی و توان اقتصادی سرمایه بزرگتر اتفاق می‌افتد؟ در سرمایه‌داری پیرامونی، "رقابت" و جدال قطب مدرن با قطب عقب مانده ( ۱ ) از طریق کاربرد مداوم تکنولوژی و توان اقتصادی انجام نمی‌گیرد، بلکه مسأله محوری "رقابت" و یا جدال بین آندو بر سر کسب حقوق و حاکمیت سیاسی میباشد و قطب مدرن نیز تنها از طریق حمایت‌های دولتی است که میتواند بکار ادامه دهد. نه بخاطر توان اقتصادی، تولید خرد از تمام این حمایت‌ها نصیبی ندارد ولی توانایی انجام یا تولید و توزیع بسیاری از کالاها را در خود می‌بیند و بنا بر این خواهان سهم بیشتری برای خود بوده و به حمایت‌های دولت از رشته‌های مدرن معترض است. از آنجایی که قطب مدرن مستقیماً با سرمایه انحصاری رابطه دارد و قدرت‌ش هم منگی به بورژوازی بین المللی میباشد بیشتر سازمان یافته است، و دولت هم که حامی آن است، برنامه‌ها و تصمیم‌هایش بر اساس منافع قطب مدرن میباشد. در اینجا به علت عدم وجود صفت مستقل طبقه کارگر و مبارزه پیگیرش در برابر بورژوازی، منافع طبقه کارگر و دهقانان و تولید کنندگان خرد در گرو تصمیمات دولت قرار می‌گیرد. از طرف دیگر بروز کمبودها و مشکلات اجتماعی، افسار مختلف از جمله تولید کنندگان خرد را نسبت به دولت و قطب مدرن معترض مینماید (اعتراضات را دامن می‌زند). این وضعیت مشخص ساخت اقتصادی - اجتماعی که زمینه‌های موجودیت و فعالیت تولید کنندگان خرد را فراهم آورده است موجب میشود که آنها توانایی مبارزهای جدی برای تغییر ساخت موجود را نداشته باشند و چون پرولتریزه هم نمی‌گردند وحدت‌شان با طبقه کارگر در مبارزه علیه قطب مدرن و سرمایه‌های بزرگ حول حفظ وضعیت موجود (فعال نگه داشتن تولید خرد و استفاده از فوق بهره کشی، کم کردن فشارها و...) و در قلمرو مصرفی (خواستهایی که اجتماعی بوده و ناشی از بروز گاستی‌ها است) دور می‌زند. بنا بر این ایدئولوژی و خواست تولید کنندگان خرد همان تعدیل فشارها و تضادهای اجتماعی و "توزیع عادلانه ثروت" میباشد که زمینه ساز حرکت‌های پوپولیستی است.

( ۱ ) - در ص ۲۵ آمده است.

خرده بورژوازی سنتی که در رشته‌های عقب مانده فعالیت میکند از لحاظ شیوه زندگی نزدیک‌هایی با طبقه کارگر دارد اما زمانی که نمایندگان قطب عقب مانده و یا تولید خرد بقدرت میرسد از لحاظ الگویی که به جامعه عرضه میدارد از نظر تاریخی ارتجاعی تر از قطب مدرن میباشد زیرا که متکی به روابط فوق بهره‌گشی است، ( ۱ )

خرده بورژوازی مدرن یا طبقه متوسط جدید که حاصل توسعه بخش سازمان یافته سرمایه‌داری است بصورت مزدبگیر بخش خصوصی و دولتی فعالیت مینماید. تمام مسائلی را که ما در مورد تولید خرد ذکر کردیم و بخصوص و فشارهایی که بر آنها در حوزه مصرف وارد میشود در مورد این عده هم صادق است. بدین ترتیب گرایش‌ها و خواسته‌هایی را که این گروه داراست چنین خلاصه نمود: حقوق دمکراتیک، آزادی‌های سیاسی، توزیع عادلانه ثروت، تعدیل فشارها، کم شدن بهره بانکه‌ها در دادن وام بدانها، تثبیت قیمت‌ها، . . . .

اقشار بالایی این گروه ( مهندسين، دكترها، مديران و رؤسای ادارات، افسران ارتش) سهم بیشتری از ثروت را نصیب خود می‌کنند و در مقابل تورم، پرداخت مالیات‌ها و عوارض، از خود انعطاف نشان میدهند و اکثراً در پی مبارزه با اوضاع و احوال اقتصادی موجود نیستند ( گرچه همواره خواهان سهم بیشتری میباشد ). در رژیم سابق این اقشار گاهگاهی بر علیه تعدیلات رژیم، عدم آزادی‌های سیاسی و دمکراسی، از خود عکس‌العمل‌هایی نشان میدادند. ( بخشهای رادیکال این گروه را روشنفکران و دانشجویان تشکیل می‌دهند ).

این قشر در مبارزه با رژیم از راههای " افراطی " مبارزه پشتیبانی نمی‌کند و میتوان اذعان نمود که بزرگترین پایگاه لیبرال‌ها و مدافعان تر " پیش به سوی تمدن بزرگ " و دفاع از برنامه‌های هیئت حاکمه شاهنشاهی رادر همین قشر میتوان یافت. بنا بر این بیشتر از هر کسی بعد از انقلاب، نگران و معترض قشریت مذهبی هستند.

( ۱ ) - باید توجه داشت که جدال میان دو قطب مترادف با جدال میان خرده بورژوازی و بورژوازی بزرگ نیست، زیرا در فعالیت‌های قطب عقب مانده ما با بورژوازی متوسط و گاه بورژوازی بزرگ نیز ( خاصه در فعالیت‌های تجاری و سوداگرانه ) روبرو هستیم. در اینجا صرفاً آن وجوهی از این جدال را که به خرده بورژوازی مربوط می‌شود و مورد بحث قرار داده‌ام.

این قشر پایگاه اصلی ضد انقلاب و مدافع کودتا بر علیه این رژیم است. اقشار پائینی خرده بورژوازی مدرن یعنی، روشنفکران، دانشجویان، کارمندان عادی ادارات و . . . در مبارزه دمکراتیک از متحدین پرولتاریا هستند و در جوامع پیرامونی پرچم دارد مبارزات دمکراتیک می‌باشند.

## تهیدستان شهری و پوپولیزم

### نقش سیاسی مازاد نسبی نیروی کار

از آنجا که فعل و انفعال شکل گیری طبقات و قشر بندی اجتماعی در جوامع پیرامونی، بخاطر محدودیتهای ساختنی- تاریخی آن، از درجه " بالائی از افتراق برخوردار نیست، لذا نمی توان صرفاً" با اتکاء بر مقولات عام ارزیابی طبقات، طبقات و اقشار موجود در این جوامع، علی الخصوص جوامع شهری کشورهای پیرامونی را مورد بررسی قرار داد. اهمیت این موضوع را بویژه میتوان در برخورد با برخی از اقشار ولایه های اجتماعی در شهرهای بزرگ جوامع پیرامونی و عدم انطباق این اقشار با گروه بندیهای عام طبقاتی دریافت. در این صورت ضروری بنظر میرسد که با دقتی بیشتر، به تشریح اقشار موجود در جوامع پیرامونی بپردازیم تا تأثیر آنان را در مبارزه طبقاتی هر چه روشن تر نمایان سازیم.

براین اساس چنانچه در این جوامع از اقشاری تحت عنوان " تهیدستان شهری " (۱) صحبت به میان می آید که نه در زمره " پرولتاریا و خرده بورژوازی و به طریقی اولی نه در زمره " بورژوازی قرار دارند، باید پرسید اولاً " موقعیت طبقاتی این اقشار چیست و این موقعیت چگونه مشخص میشود؟ و ثانیاً " موضع طبقاتی و حرکت سیاسی و نقش انقلابی - و یا ضد انقلابی - این اقشار را چگونه میتوان تشخیص داد؟

---

(۱) - از نظر سازمان یابی نیروی کار، تهیدستان شهری همان مازاد نسبی نیروی کار است.

پیش از پرداختن به چرایی و چگونگی پیدایش این اقشار ذکر دو نکته ضروری می‌رسد: اول آنکه تهیدستان شهری از اقشار اجتماعی ویژه جوامع پیرامونی نبوده و در آغاز رشد و انکشاف سرمایه‌داری "مرکزی" و مراحل اولیه صنعتی شدن نیز میتوان حضور تهیدستان شهری را در جنبش‌ها و حرکات اجتماعی مشاهده کرد. اما آنچه که به حضور مؤثر تهیدستان شهری در جوامع پیرامونی ویژگی می‌بخشد، اهمیت نقش این اقشار در جنبش‌ها و حرکات اجتماعی است. در جوامع پیرامونی بخاطر شکل تحقق سرمایه‌داری، تهیدستان شهری با همزیستی میان دو نوع از سازمان‌یابی نیروی کار (قطب مدرن و قطب عقب مانده) روبرو می‌یابد. ازین طریق تهیدستان امکان می‌یابد تا در فعالیت‌های اقماری قطب مدرن (اشتغال سازمان نیافته) به کار مشغول شوند و خود را باز تولید نمایند. لذا علی‌رغم ادغام نشدن این اقشار در قطب مدرن (اشتغال سازمان یافته)، بخاطر بهره‌وری از اشتغال سازمان نیافته (قطب عقب مانده)، تهیدستان شهری می‌توانند در صحنه سیاسی نقش فعالی را ایفا نمایند. دوم آنکه اغلب از مفاهیمی چون "لومپن پرولتاریا"، "مادون پرولتاریا" و "شبه پرولتاریا" برای نشان دادن آنچه‌ها بدان "تهیدستان شهری" اطلاق می‌کنیم، استفاده می‌کنند، در اکثر متون کلاسیک نیز منظور از "لومپن پرولتاریا" در واقع تنها بخشی از آن چیزی است که ما نام "تهیدستان شهری" بدان می‌دهیم. در خلال توضیحاتی که بعداً می‌آید این مقوله روشن تر خواهد شد.

در آغاز این بحث کوشش می‌کنیم تا با استفاده از تعریف کلاسیک طبقه، پایگاه تهیدستان شهری را به سنجش گذاریم. در این تعریف دو ضابطه کاملاً مشخص گنجانیده شده است: اول برخورداری از موقعیت مشترک در فرآیند تولید، دوم آگاهی (وقوف) بر این اشتراک موقعیت و یا برخورداری از آگاهی طبقاتی. اما کاربرد ضابطه اول در مورد تهیدستان شهری به بررسی پوشش پیدایش این اقشار مشروط است تا بتوان از یکطرف چگونگی مشارکت این اقشار در کل تولید اجتماعی ونحوه استخراج ارزش اضافی از آنان را معلوم نمود و از طرف دیگر با طرح زمینه‌ای که این اقشار از طریق آن به کسب آگاهی ناائل میشوند، بتوان مناسباتی را که آگاهی این اقشار را مشروط می‌کند و بدان جهت می‌بخشد تشخیص داد.

#### منشاء تهیدستان شهری

بررسی علل و منشاء پیدایش تهیدستان شهری در پوشش توسعه سرمایه‌داری پیرامونی، علاوه بر آنکه خصلت یابی اجتماعی اقشار تهیدست را ممکن می‌سازد تحلیل پوششی را که این اقشار بر اساس آن زمینه بروز جنبشهای پوپولیستی را فراهم می‌آورند نیز میسر می‌دارد. البته توجه به این نکته ضروریست که حضور تهیدستان همواره زمینه ساز جنبش‌های پوپولیستی نیست، یعنی از یکطرف تهیدستانی که به علت عوامل رکودی (توضیح داده خواهد شد) به شهر مهاجرت می‌نمایند، امکانات بالقوه و بالفعل برپا نمودن اینگونه جنبشها را ندارند و از طرف دیگر اگر بسط سرمایه‌داری پیرامونی در مقطعی قدرت جذب تهیدستان را داشته باشد، (۱) در حقیقت دیگر زمینه ظهور پوپولیسم از میان بر می‌خیزد. لذا مرتبط دانستن موجودیت تهیدستان شهری با جنبش‌های پوپولیستی همواره و تحت هر شرایطی صادق نیست.

منبع اصلی تهیدستان شهری روستاست. بعلت سلب شدن امکانات زندگی و معیشت در روستا، گروهی از روستائیان اقدام به مهاجرت می‌نمایند. اما مهم آنست بگوئیم چرا و در چه هنگام این جایجائی آغاز میشود. ذر تولید کشاورزی، علی‌رغم وجود بیکاری پنهان از زمان پیدایش جوامع روستائی، مهاجرت بدینصورت و در این مقیاس صورت نمی‌گرفت و روستا افزایش جمعیت را در خود حفظ می‌کرده است. اما اینکه در مقطع خاصی مهاجرت‌های وسیعی از روستا آغاز می‌گردد و جایجائی‌های وسیع منطقه‌ای بوقوع می‌پیوندد، دقیقاً "بخاطر تحولاتی است که در خارج از روستا

(۱) - در بحث‌های فعلی از پیش‌گویی در باره آینده توسعه سرمایه‌داری پیرامونی و مهاجرت از آن چگونگی طرح آلترناتیوهای انقلابی در مقابل این توسعه، خودداری کرده‌ایم. بحث‌های موجود در این زمینه بسیار گسترده هستند و خود مستلزم مطالعه‌ای مخصوص به خود می‌باشند.

اتفاق افتاده، بر روستا اثر گذارده و سبب برهم خوردن ساختهای اقتصادی اجتماعی روستا شده است.

این ساختها به دلایل گوناگون دچار دگرگونی میشوند که در اینجا بررسی جزئیات آن هدف ما نیست. بطور کلی باید گفت که در مناسبات پیمای سرمایه‌داری ارتباط روستا و شهر، ارتباطی متقابل بوده، بدین صورت که شهر مازاد اقتصادی روستا را تصاحب می‌کرده و روستا نیز در مقابل آن، کالاهای ساخته شده و خدمات دریافت میداشته است. سازمان‌یابی کار در روستا نیز دقیقاً "در رابطه با استخراج و بازتولید مازاد صورت می‌گرفته است. در اثر پیدایش پویش‌های جدید (نظف‌بندی مناسبات سرمایه‌داری) در شهرها، بتدریج در نحوه مصرف این مازاد نیز تغییراتی پدید می‌آید و این تغییرات نیز سازمان‌یابی کار در روستا را دچار دگرگونی می‌کند. این تغییرات بطور خلاصه عبارتست از: تجارتی شدن مازاد اقتصادی و در پی آن گسترش نقدینه‌کاری، تخصصی شدن بعضی از تولیدات روستا، پیدایش تغییراتی در روشهای تولیدی برای افزایش باروری و غیره. همه این عوامل به برهم خوردن سازمان‌یابی نیروی کار و افزایش بیکاری در روستا منجر میشود. مازاد جمعیتی که از طریق این پویش در روستاها تمرکز می‌یابد دیگر عملاً "ار سازمانیابی کار در روستا (در پیمای سرمایه‌داری). خارج شده و مترصد "مقری" است تا ازین "موقعیت تنگ" بدر آید. شهر در این هنگام عرضه کننده این "مقر" است.

شهرنشینی و توسعه شهری، بهنگام بسط نظام سرمایه‌داری در زمره پویشهای لاینفک این نظام و در حقیقت ملازم بسط این شیوه تولید است. در جوامع مرکزی، توسعه شهری و توسعه صنعتی در ارتباط متقابل با یکدیگر صورت گرفت. اما در سرمایه‌داری پیرامونی پویش شهرنشینی بر پویش صنعتی شدن تقدم دارد و برخلاف جوامع مرکزی صنعت موتور شهرنشینی نیست. اگر چه جوامع پیرامونی در مراحل از توسعه سرمایه‌دارانه پویش ویژه‌ای از صنعتی شدن (صنایع جایگزین واردات) را طی می‌کنند اما این پویش در مراحل آغاز میشود که شهرنشینی تحقق یافته است. از طرف دیگر در این جوامع مهاجرت نیز با توسعه صنعتی همراه نیست. مسئله مهاجرت روستائیان به شهر و شهرنشینی از جمله نمودهای برجسته برهم خوردن ساخت کهن اقتصادی - اجتماعی بر اثر بسط مناسبات سرمایه‌داریست. در جوامع مرکزی بین‌کننده شدن روستائیان (اشاره مختلف به دلایل مختلف) و صنعتی شدن و شهرنشینی نوعی "همزمانی" وجود دارد که بخاطر امکان تاریخی بسط سرمایه‌داری در آن جوامع، بتدریج در طی پویش صنعتی شدن نیروی کار رانده شده از روستا

در اشتغال سازمان یافته ادغام میشود. اما انعکاس هر یک از پویش‌های مهاجرت، صنعتی شدن و شهرنشینی بهنگام بسط مناسبات سرمایه‌داری در جوامع پیرامونی از نوعی ویژگی برخوردارست که این امر را بایستی دقیقاً "ناشی از شکل تحقق شیوه تولید سرمایه‌داری در این جوامع دانست (۱).

تقدم پویش شهرنشینی بر پویش صنعتی شدن در جوامع پیرامونی تا بدانجاست که در این جوامع بایستی از شهر بعنوان ایجاد کننده "درآمد" نام برد و همانند جوامع مرکزی نمی‌توان از آن بعنوان ایجاد کننده کار یاد نمود. مراد از کار در اینجا همانا اشتغال سازمان یافته است که در جوامع پیرامونی بخاطر جود مشاغل حاشیهای در شهرها اشتغال سازمان یافته در جوار سازمان‌یابی عقب مانده‌تری قرار می‌گیرد که نیروی کار جذب نشده به بازار کار را در خود به اشتغال وامیدارد. لذا در جوامع پیرامونی شهرها رشد کرده و بیکاران را در خود متمرکز می‌کند. در همین مرحله‌است که مهاجرین به تهیدستان بعنوان یک گروه اجتماعی تازه تبدیل میشوند و پویش قشربندی جدیدی در شهرهای بزرگ جوامع پیرامونی آغاز می‌گردد. آنچه که در پویش باز تولید تهیدستان شهری ازین به بعد مؤثر می‌افتد همانا "محیط شراست" محیطی که تهیدستان در آن خود را باز تولید کرده و به درجاتی از آگاهی نائل می‌آیند و امکانات بالقوه و بالفعل انقلابی خود را به نمایش می‌گذارند.

اگر محیط کارزمینه اصلی کسب آگاهی برای پرولتاریا است، این زمینه برای تهیدستان شهری در واقع محیط زندگی این اقشار است. نشریح محیط زندگی تهیدستان شهری - که آنان از طریق این محیط باز تولید خویش می‌پردازند - در تعیین پایگاه طبقاتی این اقشار نقش کامل "بارزی را ایفا می‌نماید. اما بایستی در نظر داشت که پویش تبدیل مهاجرین بعنوان گروه اجتماعی به تهیدستان شهری پویش همگون نیست بدین معنا که نه علل مهاجرت مهاجرین، نه تبدیل آنان به اقشار تهیدست لزوماً مشابه یکدیگر نیستند (بعداً به این بحث باز خواهیم گشت) و اساساً تهیدستان شهری نیز دارای اقشار مختلف می‌باشند. بعلاوه برقراری ارتباط بین قطب عقب مانده (فعالیت‌های اقماری سرمایه‌داری) و تهیدستان نیز ارتباطی متجانس نبوده و خود این امر قشربندی در این گروه را تشدید می‌نماید. لذا در رابطه با انواع اقشار مهاجر و تنوع فعالیتهایی که در شهر بدان می‌پردازند، مشکل بتوان برای تعیین پایگاه طبقاتی این اقشار از موقعیت مشترک اینان در فرآیند تولید (محیط کار) سخن گفت.

(۱) - ر. ک. به "افتراق در شیوه‌های تولید" و "سرمایه‌داری پیرامونی"



**شهر در جوامع پیرامونی در آغاز بعنوان بازار مصرف و سپس در رابطه با پویای صنایع جایگزین واردات بعنوان بازار کار مطرح می‌گردد.** با توسعه سرمایه‌داری در این جوامع، انعکاس پویاهایی که در شهر بوقوع می‌پیوندد در روستا بصورت گسیختگی ساخت اقتصادی - اجتماعی و نهائیتا " مهاجرت متبلور میشود و بدین ترتیب شهر بعنوان پایگاه مهاجرین مطرح میشود. جایگیری مهاجرین در شهر بر اساس افتراق فضائی (۱) موجود در آن انجام می‌گیرد. پست ترین مکانهای شهری، کناره‌های شهر در اتصال با جاده‌ها، حول و حوش مراکز کاری و عبور و مرور، این امر سبب پدید آمدن مناطق حاشیهای شهری می‌گردد که در پست ترین شکل خود زاغها را پدید می‌آورند. در این اماکن گروههای زیادی با تراکم زیادتری زندگی می‌کنند که آنها را آشنائیهائی از قبیل، خویشاوندی، هم‌ولایتی و هم‌مذهبی گرد هم آورده است. پس از تشکیل این هسته‌ها، مهاجرین تازه وارد نیز از طریق یک آشنائی قبلی به این جمع‌های از پیش آماده وارد میشوند و چنانچه در رابطه با عوامل برشمرده در فوق نتوانند هیچگونه ارتباطی با این جمع حاصل کنند، جستجوی خود را در شهر آفندر ادامه میدهند تا بالاخره جمع مورد نظر خود را بیابند. بدین ترتیب انعکاسات اولیه پویای تبدیل مهاجرین به تهیدستان در محیط شهری عبارتست از تشکیل اجتماعاتی در شهر که عمدتا " در بدو تشکیل عوامل بازمانده از روستا اجتماع آنها را مشروط کرده است. اما این اجتماعات در شهر با مناسبات نوین ارتباط برقرار کرده تا آنجا که این ارتباط مستقیما " بر شکل گیری طبقاتی آنها تاثیر می‌گذارد.

این گونه گروهها در شهرداری یک زندگی " درون جماعتی " خاص خود هستند و به فعالیت‌های دسته جمعی ( مذهبی، تعاونی، سننی و عمدتا " غیر سیاسی ) میپردازند. تهیدستان به همراه آداب و رسوم روستائی خود، توانائی و امکانات خود را در این مجتمع‌ها بکار می‌گیرند؛ از تولیدات سننی گرفته ( با ابزاری بسیاری ابتدائی ) تا نگاهداری انواع دام و طیور و بکار انداختن سرمایه اندک خدماتی ( نگاهداری، خرده‌فروشی، مسافرکشی، آبرسانی و غیره ) که از " موهبتهای " شهر است روزگار می‌گذرانند. بسیاری هم در سایر فعالیت‌های حاشیهای شهری ( قطب عقب مانده ) به کار مشغول می‌شوند و برخی هم بر اساس طول مدت ماندگاری و کسب تجربه و تخصص، در نیروی کار سازمان یافته ادغام میشوند. بهر صورت این

(۱) - افتراق فضائی عبارتست از انعکاس افتراق موجود در جامعه در شهر، چرا که پویای شکل گیری فضا ( شهرنشینی ) منعکس کننده شیوه تولید است.

شیوه از تجمع تهیدستان نوعی فاصله میان آنها و زندگی معمولی در شهر بوجود می‌آورد. این محلات بسیاری از خدمات شهری را خود برای خود فراهم می‌آورند و بتدریج در طول زمان با محیط اطراف ارتباط برقرار کرده و از خدمات شهری منطقه استفاده می‌کنند و خود نیز به انحاء مختلف به مناطق اطراف سرویس میدهند ( که یکی از انواع فعالیت‌های این اقشار است ) اما هرگز بعنوان گروه اجتماعی در منطقه و یا محله شهری ادغام نمیشوند. (۱)

زندگی اینان در شهر تا حدی ادامه زندگی روستاست و تا حدی هم حاصل زندگی شهری. هرچه مناسبات سرمایه‌داری در این جوامع شکوفاتر باشد، شهرنشینی نیز از رونق بیشتری برخوردارست و در این صورت تداوم زندگی روستائی در شهر کاملا " دستخوش تحول شده و بتدریج از میان می‌رود. ارتباط تهیدستان با زندگی شهری دارای وجوه چندین است که در رابطه با چگونگی مناسبات اقتصادی - اجتماعی در هر مرحله، یکی از این وجوه عمده میشود و متقابلا " خود زندگی شهری را متاثر میسازد. اینان در شهر بتدریج با مناسبات و نهادهای شهری در سطوح مختلف آشنا شده و با آنها ارتباط برقرار می‌کنند، با این وجود نمی‌توان ارتباط ویژه و مستمری را - خاصه در سطح فعالیت‌های سیاسی - با زندگی شهری برای تهیدستان منظور داشت. خلاصه آنکه مجموعه این شکل از زندگی و عدم دستیابی به شغلی ثابت و بالنتیجه روی آوردن به مشاغل حاشیهای، زمینه آگاهی تهیدستان را مشروط می‌نماید.

### اشتراک در «موقعیت اجتماعی»

حوزه‌های فعالیت تهیدستان شهری بسیار متنوع بوده و خاصه در جوامع پیرامونی، جایگاهی اشتغال نیز این تنوع را افزایش داده است. هیچیک از آنان دارای شغل ثابتی نیستند؛ به زحمت میتوانند حرفه‌ای را که برای سد جوع بدان

(۱) منظور از عدم ادغام تهیدستان شهری در نظام حاکم بر شهر در حقیقت عدم ادغام تهیدستان بعنوان گروه اجتماعی است و نه عدم ادغام فرد فرد این گروه.

مشغول میشوند برای مدتی طولانی حفظ کنند. هیچیک ازین عده از شغل صنعتی برخوردار نیستند و به ندرت با لوازم ماشینی کار می کنند. عمدتاً "در رده های بسیار پائین پالایش حرفه ای قرار دارند؛ فعالیتشان در محدوده شهرهای بزرگ متمرکز است و بطور کلی در بخشهای مختلف قطب عقب مانده سرمایه داری جوامع پیرامونی به فعالیت می پردازند، مانند شاگردی در کارگاههای کوچک، (نجاری، آهنگری، رنگرزی، تعمیرات و ازین قبیل) تنها امکان شغلی که بر ایشان در کارگاههای بزرگ وجود دارد، کارگاههای ساختمانی، راه و پل سازیست که بعنوان کارگر ساده و آنهم به شکل روزمزد استخدام میشوند.

بسیاری نیز در بخش های خدماتی و توزیع (باربری، ماشین پائی و ماشین شوئی، بلیط فروشی، خرده فروشی، واکسی و ازین قبیل) مشارکت دارند. پائین ترین افشار این بخش را که به کارهایی نظیر قاچاق، دزدی فحشا... می پردازند، میتوان در زمره لومین پرولتاریا به حساب آورد. (۱)

(۱) - برای روشن شدن موقعیت تهیدستان شهری، لومین پرولتا و پلپ شهری لازمست که بطور کلی بر اساس یک بررسی تاریخی، به اجمال پویش باز تولید "اقتشار حاشیه ای" را تشریح نمائیم. سازمانیابی نیروی کار در پیش سرمایه داری عمدتاً "بر محور نوعی تقسیم کار میان شهر و روستا (نیروی کار موجود در شهرو روستا) قرار داشت؛ تولید مازاد کشاورزی در روستا، عامل اصلی سازمانیابی نیروی کار در روستا، بود، و مصرف (حفظ و تداوم) این مازاد در شهر عامل اصلی سازمانیابی نیروی کار در شهر را تشکیل می داد. علیرغم مصرف اندک مازاد و وجود بیکاری پنهان در روستا، امکان جابجایی نیروی کار (از روستا به شهر) بسیار محدود بود.

کسانی که در حاشیه تولید و توزیع و مصرف مازاد و خارج از پویش استخراج و باز تولید مازاد قرار می گرفتند؛ در واقع از اقتشار حاشیه ای در مناسبات پیش سرمایه داری بودند و مقرشان عمدتاً "در شهر بود و این امر بدان خاطر است که تعمیق تقسیم کار در شهر بمراتب بیش تر از روستا است؛ کسانی مانند گولیاها، لوطی ها، رمالان، مارگیران جادوگران، معرکه گیران، نغالان و ازین قبیل، در متون کلاسیک به اقتشار حاشیه ای موجود در پیش سرمایه داری پلپ شهری اطلاق میشده



بعبارت دیگر تهیدستان عمدتاً "در حاشیه مناسبات و فعالیت های سازمان یافته سرمایه داری جوامع پیرامونی باز تولید میشوند. بر این اساس مناسب تر است که موقعیت مشترک این گروه را نه در فرآیند تولید، که در کل نظام اجتماعی در نظر گیریم. با توجه به این موقعیت مشترک است که می توانیم از افشاری تحت

### از صفحه قبل

است (البته گفتار فوق بهیچ عنوان وجود طبقات بهره کش را خارج از روستا فراموش نمی کند اما چون بحث بر سر موقعیت نیروی کار است، عنوان شهر و روستا بیشتر بخاطر اشکال تقسیم اجتماعی کار میباشد و نه چیز دیگر از قبیل نادیده انگاشتن طبقات بهره کش خارج از روستا).

در مناسبات سرمایه داری بدواً "فضای (مقر- مکان) تولید از روستا به شهر انتقال می یابد، شکل بهره کشی به استخراج ارزش اضافی تغییر می یابد. لذا سازمانیابی نیروی کار بر اساس چگونگی شرکت در پویش تولید ارزش اضافی تعیین می شود. در این مناسبات بخاطر بر هم خوردن ساختارهای اجتماعی - اقتصادی روستا، مهاجرتهای عظیمی صورت می گیرد که بخاطر امکان تاریخی بسط سرمایه داری، نیروی کار بتدریج در یک دوره ۱۵۰ ساله در پویش تولید ارزش اضافی، جذب بازار کار سرمایه داری میشود. پویش صنعتی شدن در مسیر انکشاف خود، روستا را هم در بر گرفته و با مکانیسمیون کشاورزی مجدداً "شهر و روستا بعنوان یک سیستم واحد ارتباط متقابل خود را برقرار می کنند. در این میان نیروی کار در قطب سازمان یافته اشتغال ادغام شده و در بخش های مختلف کشاورزی، صنعت و خدمات بکار مشغول میشود.

اما در جوامع پیرامونی بخاطر وجود سرمایه داری دوقطبی و همزیستی شیوه های تولید سرمایه داری و شیوه های تولید ماقبل آن نه تنها ما با هر دو صورت پلپ شهری و لومین پرولتاریا در شهرها مواجهیم، بلکه با اقتشار دیگری روبرویم که از روستا مهاجرت کرده و جذب بازار کار سرمایه داری نشده اما نوعی در فعالیت هائی که در حول فعالیت های سرمایه داری ایجاد شده بکار مشغولند و به هیچ عنوان نمی توان آنها را در جرگه پلپ شهری و یا لومین پرولتاریا به حساب آورد. بعنوان مثال زاعه نشینان یا کلیه مشاغل که بدان مشغولند از نمودهای برجسته این اقتشار هستند لذا اگر دوردن کلبه اقتشار حاشیه ای تحت عنوان "تهیدستان شهری" بدان منظور است که در این عنوان، شاغلین قطب عقب مانده، شاغلین فعالیت های سنتی، لومین ها و پلپ شهری نیز گرد آورده شده است.

عنوان تهیدستان شهری سخن بمیان آوریم .

این موقعیت مشترک در واقع عبارتست از در حاشیه قرار گرفتن نیروی کار نسبت به بازار کار سازمان یافته . وجود مازاد نسبی نیروی کار و بقای قطب عقب مانده سرمایه‌داری باعث می‌گردد تا ناپایداری شغلی این اقشار وضعیتی دائمی بخود گیرد . این ناپایداری موقعیت مشابهی را برای این اقشار در چهار چوب ارتباط بازار کار ( اشتغال سازمان یافته ) فراهم می‌آورد . این ناپایداری در نوع فعالیت تهیدستان شهری نیز متبلور می‌شود ، یعنی عمدتاً " رشته فعالیت آنها خود ناپایدار و روز به روز است .

همچنانکه در ابتدا متذکر شدیم ، پویش باز تولید تهیدستان شهری ولومپن پرولتاریا در جوامع مرکزی نیز انجام می‌گرفته است . یعنی بعنوان مثال کارگری که از بخش کشاورزی یا پیشه‌وری بیرون رانده می‌شده ، تا هنگام ادغام و جذب به بازار کار ، امکان تبدیل او به تهیدست و ولومپن وجود داشته ، اما تفاوت اصلی این تهیدست با تهیدست جوامع پیرامونی در حقیقت تفاوت در چندو چونی پویش این ادغام می‌باشد ، چرا که تهیدست جوامع مرکزی در اشتغال سازمان یافته ادغام شده ، در حالیکه در جوامع سرمایه‌داری پیرامونی تهیدست شهری با یک موقعیت دائمی تعلیق اشتغال روبروست . و بر اساس همین موقعیت یعنی عدم تثبیت شغلی در رابطه با سازمانیابی نیروی کار تهیدستان جوامع پیرامونی ویژگی می‌یابند .

نکته مهم در این رابطه آنستکه زمینه وجودی این تعلیق در حقیقت زمانی فراهم می‌آید که اشتغال سازمان یافته‌ای ( قطب مدرن ) وجود داشته باشد ، به عبارت دیگر تفاوت تهیدست جوامع پیرامونی و جوامع مرکزی دقیقاً " منبعث از تفاوتی است که میان سرمایه‌داری پیرامونی و سرمایه‌داری مرکزی وجود دارد ، اولی بخاطر گرایش به دو قطبی شدن ، زمینه تعلیق اشتغال و امرار معاش از طریق قطب عقب مانده را برای تهیدستان شهری فراهم می‌آورد ، در حالیکه سرمایه‌داری مرکزی بخاطر شرایط تاریخی بسط آن ، گرایش به سازماندهی کل نیروی کار موجود (از جمله تهیدستان) را دارد .

حاصل آنکه این اقشار بر اثر هم خوردن ساخت اقتصادی - اجتماعی روستا ، مجبور به مهاجرت میشوند . در شهر بین قطب عقب مانده و حضور این اقشار ، ارتباط مستقیم و متقابلی برقرار می‌گردد ، قطب عقب مانده از وجود این مازاد نیروی کار به فوق بهره‌کشی می‌پردازد و متقابلاً " این اقشار نیز ازین قطب در حد سدجوع تغذیه می‌کنند . لازم به یاد آوریست که قشر بندی تهیدستان بعلت وجود اقشار مختلف

هم بهنگام مهاجرت از روستا و هم بعلت پویش های ناهمگونی که در شهر طی می‌کنند ، خود به شکلی ناهمگون صورت می‌گیرد ، یعنی اساس این قشر بندی از یکطرف متکی به روستاست که مهاجر سرمایه " اندک ( اعم از جنسی و یا نقدی ) و یا نیروی کار غیر ماهر خود را ( که تخصص ابتدائی پیش سرمایه‌داری را نیز شامل میشود ) به شهری آورد ، و از طرف دیگر وابسته است به پویش ناهمگون ادغام این اقشار ناهمگون مهاجرت کرده در بخش های مختلف قطب عقب مانده . لذا ویژگی دیگر اقشار تهیدست که از نظر زمینه کسب آگاهی بایستی بدان توجه نمود ، همین ناهمگنی تجدید قشر بندی اقشار تهیدست است . بر این اساس بایستی کلیه افرادی که در فعالیتهای اقماری قطب مدرن سرمایه‌داری ( اعم از حاشیه نشینان و یا زاغه نشینان ) به کار مشغولند و کسانی که در شهر از طریق فعالیتهای حاشیه‌ای سنتی روزگار می‌گذرانند و ولومپن پرولتاریا و پلپ شهری را در زمره اقشار تهیدست در نظر گرفت . بعلاوه جذب این اقشار به قطب مدرن نیز به شکل ناهمگونی صورت می‌گیرد و در صورت رشد سرمایه‌داری در جوامع پیرامونی ، بخشی ازین اقشار از طریق پویشهای گوناگونی جذب قطب مدرن میشوند . نتیجه آنکه در رابطه با اولین شرط تعیین پایگاه طبقاتی ، دو خصلت عمده را برای تهیدستان شهری میتوان بر شمرد :

الف - تثبیت تعلیق اشتغال : بعلت وجود مازاد نسبی نیروی کار و امکان برخورداری از مشاغل حاشیهای در قطب عقب مانده توأم با بیکاری پنهان ؛  
ب - وجود ناهمگنی در میان اقشار تهیدست شهری که در صورت جذب شدن به قطب مدرن این ناهمگنی در شکل ادغام نیز باقی خواهد ماند .

### زمینهای کسب آگاهی

حال باید به ضابطه دوم ، یعنی مقوله آگاهی طبقاتی بپردازیم . با توجه به تنوع موقعیت اقشار تهیدست ( در رابطه با وجود رشته‌های متنوع در قطب عقب مانده ) نمی‌توان کسب آگاهی این اقشار را منوط به محیط کار آنان دانست همانگونه که نمی‌توان از اشتراک موقعیت در فرآیند تولید در مورد تهیدستان شهری سخن گفت . زمینه آگاهی تهیدستان شهری بخاطر اشتراک موقعیت در کل نظام اجتماعی ، عموماً " از طریق محیط زندگی آنان فراهم می‌گردد . محیط زندگی تهیدستان بیش از هر چیز از نظام اجتماعی حاکم در شهر تاثیر می‌پذیرد و بر این اساس آگاهی آنان

در رابطه با کلان فرهنگ شهری حاکم (۱) مشروط می‌گردد (ر.ک به محیط زندگی- مهاجرین در شهر). در مورد این اقشار (بر خلاف پرولتاریا) نمی‌توان از آگاهی طبقاتی سخن به میان آورد.

بلکه اینان بخاطر تاثیرپذیری از محیط اجتماعی از نوعی آگاهی ارتقاء طبقاتی برخوردارند. لذا در وحله نخست بایستی بین آگاهی طبقاتی و آن نوع از آگاهی که اساسش بر عدالت خواهی و توزیع عادلانه تولید اجتماعی است تفاوت قائل شد. پیش از شکافتن این موضوع لازمست که روشن نمائیم، امکانات و زمینه کسب آگاهی را بهنگام مهاجرت چگونه عواملی مشروط می‌کنند.

در ابتدای این بحث به هنگام تبیین پایگاه طبقاتی تهیدستان، بخاطر ضرورت بحث، به طرح منشاء تهیدستان پرداختیم، اما در آنجا راجع به چند وجوهی، حرکت این اقشار از روستا سخنی به میان نیامد؛ لیک به اجمال اشاره کردید که علت اصلی آن، محدود ماندن سطح تولیدات معیشتی در مقابل افزایش جمعیت از یکطرف و یا بر اثر دگرگونی ساخت اقتصادی - اجتماعی روستا از طرف دیگر می‌باشد. در اینجا برای تبیین مقوله آگاهی طبقاتی تهیدستان شهری لازمست که مسأله مهاجرت روستائیان به شهر بیشتر شکافته شود، چون نحوه و علت حرکت مهاجرین مستقیماً بر بوی کسب آگاهی این اقشار اثر می‌گذارد. بعلاوه در جوامع پیرامونی رونق و یا رکود سرمایه‌داری مستقیماً بر نوع مهاجرتها و کیفیت کلان فرهنگ شهری تاثیر می‌گذارد و ما در اینجا بی آنکه به علل رونق و یا رکود در این جوامع بپردازیم، اثر این دو وضعیت را به اجمال در مهاجرتها ارزیابی می‌نمائیم.

### بررسی مهاجرت‌های داخلی

به موازات روند صنعتی شدن در سرمایه داری پیرامونی و در رابطه با گسیختگی

(۲) - در ارتباط با گسترش مناسبات سرمایه‌داری، اصولاً "میتوان کلان فرهنگ شهری را عنوان نمود و آن عبارتست از فرهنگ جامعه مصرفی و اثرات ترویجی الگوهای جدید مصرف، تبلیغات مختلف و بطور کلی عناصری ازین دست، تشکیل دهنده کلان فرهنگ شهری هستند (این مفهوم عمدتاً غیر طبقاتی بودن این عناصر را نشان میدهد).

های عظیم میان بخشی و میان رشتهای، تضاد شهر و روستا در این جوامع افزایش یافته و بدنبال آن مهاجرت‌های داخلی نیز تشدید می‌گردد. در واقع مهاجرت‌های داخلی عامل انتقال نیروی کار از بخش پیش سرمایه‌داری به بازار کار (سرمایه‌داری می‌باشند. اما بایستی توجه داشت که این انتقال لزوماً به معنی ادغام در این بازار کار نیست. برای تشریح مسئله میتوان مهاجرت را بعنوان یک باز توزیع جمعیتی به دو شکل مطرح نمود: در مرحله، مناطقی مهاجر فرست هستند که یا دچار عوامل رکودی - یعنی افت تولید و محدود ماندن حجم تولید در مقابل افزایش جمعیت باشند و یا عوامل تغییر دهنده در آنجا دگرگونی ایجاد کند یعنی سرمایه‌گذاری، دگرگونی در روشهای تولید و یا بکارگیری روشهایی که موجب افزایش بازده کار میشوند. در این بحث نیز مهاجرت در رابطه با این دو شکل از عوامل بررسی می‌گردد. مؤثرات آن هر یک از ایندو، در مهاجرت، ناشی از قطعی بر افشار مهاجر بجای می‌گذارد که ما تبلور آنرا در خواستها، انحاء آگاهی و حرکت‌های سیاسی تهیدستان باز خواهیم یافت.

عوامل رکودی: هنگامیکه جمعیت روستائی بدون افزایش حجم تولید افزایش یابد (بعنوان مثال بر اثر افزایش خدمات پزشکی و بهداشتی و افت نرخ مرگ و میر)، جمعیت اضافی، ناچار است که مهاجرت کند. مهاجران از فرط اجبار به شهر رفته و حاضرند به‌پست‌ترین شرایط شغلی و درآمدی تن در دهند. در این موقعیت قطب مدرن بیش از آن ضعیف است که بتواند از نیروی کار موجود (حتی از نیروی کار متخصصین) استفاده کند. از آنجا که قطب عقب مانده عمدتاً در رابطه با بویائی قطب مدرن بعد می‌گیرد و تنوع می‌یابد، امکانات قطب عقب مانده نیز بر اثر رکود اقتصادی بسیار محدود می‌گردد. شهر در این وضعیت متورم میشود و اگر رکود اقتصادی ادامه یابد، مهاجر مجدداً "به روستا باز خواهد گشت. در مجموع این مهاجرین در رابطه با شرایط حاکم اقتصادی هیچ گریزی در پیش رو ندارند. محدودیت‌ها و اجبارات اقتصادی، سطح توقع آنها را تا حد زنده ماندن پائین می‌آورد و هم از اینروست که تحت این شرایط، امکانات انقلابی تهیدست از او سلب شده و او بحالتی منفعل این جایگاهی را برای زنده ماندن آماده خواهد داد.

عوامل تغییر دهنده: همراه با گسترش تولید کالائی گسترده، ورود سرمایه و ماشین به روستا، تغییرات قابل توجهی در ساخت این روستاها بوجود می‌آید و نیروی کار موجود در روستا از ابزار تولید جدا میگردد. در این حالت شهر بزرگ

منطقه به بازار کاری تبدیل میشود که امکان جذب تمامی نیروی کار عرضه شده را ندارد و در نتیجه نیروی کار عرضه شده بیش از تقاضای موجود خواهد بود. شهر در این وضعیت در رابطه با محلات پست (زاغه‌ها و کپرها و...) رشد می‌یابد. هنگامیکه عوامل تغییر دهنده سخن به میان می‌آید بایستی توجه داشت که وجود این عوامل لزوماً به معنی ادغام کلیه مهاجرین در بازار کار نیست، بلکه مهاجرین به سبب تغییرات ایجاد شده در روستا (اشاعه کار دستمزدی و بطور کلی نقدی شدن روابط مبادلات) به شهر می‌آیند، اگرچه ممکن است که در شهر هم بیکار باشند.

مراد از بیکاری در اینجا امکان بهره‌وری از مشاغل حاشیهای و یا بیکاری پنهان می‌باشد، اما بهره‌وری در شهرهایی که پویایی اقتصادی (۱) وجود دارد، امکانات شغلی برای مهاجر فراهم‌تر است و بخشی ازین مازاد نسبی نیروی کار نیز در مشاغل ناشی ازین پویایی (ماشین‌سوئی، نگهبانی و غیره) جذب میشوند. ویژگی مهاجرینی که در اثر عوامل تغییر دهنده مهاجرت می‌کنند آنستکه سطح خواسته‌هایشان به مراتب بیش‌تر از مهاجرینی است که در اثر عوامل رکودی مهاجرت کرده‌اند. چرا که در اثر این عوامل، بدواً "در مبداء" مهاجرت بخاطر رواج اقتصاد پولی تغییراتی پدید می‌آید که مهاجر پیش از ورود به شهر در قلمرو نظام پولی قرار می‌گیرد و پس از مهاجرت نیز به درون نظام دستمزدی وارد میشود، یعنی در حقیقت این مهاجر در داخل محدوده "بازار سرمایه‌داری" جایجا شده است و حاضر نیست که به هر شرایط کاری تن دهد. برای مهاجرانی از این دست از ابتدای مهاجرتشان مسئله اشتغال مطرح بوده و در شهر نیز بدنبال تحقق این خواست می‌روند. اما در حالت رکودی مهاجر در واقع هنوز در قلمرو اقتصاد پیش سرمایه‌داری است و بازگشت به روستا برایش مقدور است (خاصه روستاییانی که قطعه زمین خود را از دست نداده باشند). در حالیکه بر اثر عوامل تغییر دهنده، مهاجر در واقع از قلمرو اقتصاد عقب مانده کشاورزی (۲) به قلمرو قطب مدرن تر آن (و نه

(۱) - سرمایه‌گذاری‌های مختلف، رشد فعالیت‌های اداری، رشد بازار مصرف شهری و افزایش قدرت خرید شهری ناشی از تمرکز مازاد اقتصادی در شهر و غیره.

(۲) - اقتصاد کشاورزی در این وضعیت با در مرحله پیش سرمایه‌داریست و با مراحل اولیه اشاعه کار دستمزدی را طی می‌کند.

لزوماً" به معنی یافتن شغل ثابت) انتقال می‌یابد. این تهیدستان دیگر در بخش روستائی و اقتصاد پیش سرمایه‌داری ریشهای ندارند و در صورت رکود اقتصادی نیز ناچار از اقامت در شهر می‌باشند. اینان تحت شرایط مطرح شده دارای خواست ادغام در نظام موجود و خواهان مشارکت هرچه بیشتر در "امور" می‌باشند. تهیدستانی از این دست، دیگر حالت انفعالی نداشته و به عکس از توانهای انقلابی برخوردارند. اینگونه تهیدستان شهری در صورت عدم جذب در نظام اجتماعی، زمینه ساز جنبش‌های پوپولیستی هستند. لیکن چنانچه گفته شد، اگر سرمایه‌داری در جوامع بتواند از پس بحرانهای ساختی برآید، امکان بروز این گونه جنبشها تخفیف خواهد یافت.

### پویش کسب آگاهی

اگر بخواهیم زمینه کسب آگاهی طبقات مثلاً "پرولتاریا را بررسی نماییم، میتوان گفت که پرولتاریا بخاطر برخورداری از موقعیت مشترک در فرآیند تولید از امکانات بالقوه کسب آگاهی بهره‌ور است. یعنی دقیقاً بخاطر برقراری ارتباط پایدار با بازار کار و ادغام در قطب مدرن (اشتغال سازمان یافته) پرولتاریا آمادگی تاریخی و پیش فرض تبدیل به "طبقه برای خود" در مقابل "طبقه در خود" را بدست آورده است.

در این شکل از سازمان یابی نیروی کار، روند استخراج ارزش اضافی آگاهی پرولتاریا را مشروط می‌سازد و بهمین دلیل چگونگی مبارزه پرولتاریا، در رابطه با نحوه استخراج ارزش اضافی است و از آنجا که در پویش سرمایه‌دارانه استخراج ارزش اضافی قهر اقتصادی حاکم است، مبارزه پرولتاریا نیز بدواً شکلی اقتصادی بخود می‌گیرد و منافع آتی پرولتاریا مطرح می‌گردد. اما به علت تداوم استثمار سازمان یافته و پویشهای بعدی کسب آگاهی پرولتاریا برای تامین منافع آتی خود، کل مناسبات تولیدی را به زیر سؤال می‌کشد.

لیکن علیرغم اینکه تهیدستان شهری استثمار میشوند و علیرغم اینکه استثمار در کسب آگاهی این اقشار دخیل است، اما به علت عدم سازمان یافتگی این استثمار آگاهی این اقشار نه توسط فرآیند تولید بلکه از طریق محیط اجتماعی و چگونگی

روابط بین طبقات جامعه مشروط می‌گردد. از آنجا که آگاهی اینان به دلیل وضعیت تعلیق دائمی اشتغال ناشی از قلمرو طبقاتی نیست، لذا آگاهی این اقشار قلمرویی اجتماعی پیدا می‌کند. بایستی در نظر داشت که در این بحث تهیدستان همواره بصورت یک گروه اجتماعی که از اقشار ناهمگونی تشکیل یافته‌اند در نظر گرفته شده و بخاطر نداشتن مقامی ثابت در فرآیند تولید (مانند پرولتاریا) آگاهی این اقشار بر حسب ناهمگونی موجود از محیط زندگی‌شان متاثر می‌شود. همین شیوه تاثیر پذیری از محیط اجتماعی، جهت کلی مبارزاتی آنها را تعیین می‌کند. تهیدستان در رابطه با برداشتی که قلمرو اجتماعی آنها مشروط کرده است بطور مشخص از انواع خواسته‌های خورده بورژوازی تاثیر می‌پذیرند و حتی در مواردی باعث بروز انحراف در آگاهی و حرکت پرولتاریا میشوند.

از طرف دیگر وابستگی آگاهی تهیدستان به قلمرو اجتماعی، در حقیقت عبارتست از کسب آگاهی از طریق رویارویی دو قطب سرمایه‌داری (قطب عقب - مانده و قطب مدرن). یا عبارت دیگر تضاد درون طبقه سرمایه‌دار. این دو قطب دقیقاً "در ارتباط با یکدیگر باز تولید میشوند. از یکطرف تهیدستان تنها میتوانند از طریق قطب عقب مانده با کل اقتصاد رابطه برقرار کنند و از طرف دیگر قطب عقب مانده تحت تسلط قطب مدرن قرار دارد و تابع آنست. در این رابطه ارزش اضافی بخش‌های اقماری (قطب عقب مانده) از برکت قطب مدرن استخراج میشود بی آنکه قطب عقب مانده در قطب مدرن ادغام گردد. در واقع رابطه‌ای که قطب مدرن با حاشیه خود (قطب عقب مانده) برقرار می‌کند یک رابطه سیاسی است، یعنی از طریق سلطه سیاسی است که بخش مدرن میتواند ارزش اضافی بیشتری را بخود اختصاص دهد و در مقابل خواست مشارکت تهیدستان ایستادگی کند (۱).

همین مسئله نیز جهت کلی مبارزات تهیدستان شهری را تعیین می‌کند (مبارزه برای تحقق خواست‌های خورده بورژوازی تهیدستان نیز بر این جهت منطبق است). مبارزات تهیدستان عمدتاً "بر محور شکستن این سلطه و ادغام خود در قطب مدرن شکل می‌گیرد. یعنی آنها با مبارزه اقتصادی بر نمی‌خیزند، چون در این رابطه نه قهر اقتصادی که قهر سیاسی - اجتماعی حاکم است، چون جهت این مبارزه را

(۱) - در حقیقت قطب مدرن همواره توسط حمایت قدرت سیاسی (دولت) تحقق می‌پذیرد. برای دریافت علل امکان برقراری این سلطه در قلمرویی صرفاً اقتصادی رجوع کنید به بحث "سرمایه‌داری پیرامونی".

تضاد کار و سرمایه تعیین نکرده است؛ چون فعالیت‌های اقتصادی را که بدان مشغولند امکان سازمان‌یافتگی ندارد. تهیدستان شهری میخواهند در بازار کار که نماینده نظام اجتماعی حاکم است ادغام شوند و هم از اینروست که آنها خواهان تثبیت وضع موجود (نظام سرمایه‌داری) هستند البته به شرط آنکه خود در آن حضور داشته باشند. پس تضاد قطب مدرن و قطب عقب مانده را بایستی در چهارچوب تضادهای درون طبقه‌ای سرمایه‌داری به حساب آورد و حساب مبارزات این دو قطب را از مبارزه کار و سرمایه تفکیک نمود.

حاصل آنکه در رویارویی دو قطب سرمایه‌داری تهیدستان بهبود وضع خود را در شکستن این ارتباط سلطه‌گرانه میان قطب مدرن و قطب عقب مانده و ادغام در قطب مدرن میدانند و بهمین علت است که مبارزه آنان بعلمت ابهام در تشخیص خواست‌های اقتصادی، عمدتاً "جنبه‌های سیاسی دارد. در اثر شکسته شدن این سلطه سیاسی آنها قادر می‌گردند تا خواسته‌های اقتصادی خود را تامین نمایند. مسأله ثبات شغلی و تامین اشتغال دائم برای تهیدستان به مراتب مهمتر از مسأله مبارزه با استثمار است. تهیدستان به این درجه از آگاهی دست یافته‌اند که حتی بهنگام برخورداری از درآمدهای موقتی نسبتاً بالا، نمی‌توانند در دراز مدت زندگی خود را تامین نمایند و در مجموع از کسی که از اشتغال دائم برخوردار است، مزایا و درآمدها کمتر می‌باشد. لذا تن دادن به استثمار سازمان یافته در حقیقت به معنی کاستن از استثمار است که آنها عملاً "تحت فشار طاقت فرسای آن قرار دارند.

در پایان این قسمت در رابطه با دومین شرط تعیین پایگاه طبقاتی و تعیین جهت مبارزاتی تهیدستان شهری، سه خصلت عمده را می‌توان عنوان نمود:

الف - کسب آگاهی در قلمرو اجتماعی و نه طبقاتی؛

ب - کسب آگاهی در "محیط" همجواری دو قطب سرمایه‌داری (قطب عقب مانده و قطب مدرن)؛

ج - راستای کلی مبارزات عبارتست از شکستن سلطه سیاسی قطب مدرن و ادغام در آن برای تحقق خواسته‌های عدالت خواهانه که توزیع "عادلانه" را خواهان است.

## آگاهی پوپولیستی

پویشی را که تهیدستان شهری در جهت تبدیل به طبقات دیگر طی می کنند، بخوبی می توان از طریق پویشی که در طی آن سازمان می یابند و به گونه ای از آگاهی دست می یابند، دریافت. بطور کلی تهیدستان شهری در پویش انکشاف و بسط سرمایه داری جذب سایر طبقات اجتماعی (پرولتاریا و خرده بورژوازی) میشوند، چرا که گرایش طبقاتی این اقشار در جوامع پیرامونی که دوران گذار را طی می کنند عمدتاً "در نوسان است و آنان هرگز به موقعیت "طبقه برای خود" (در مقابل طبقه در خود) ارتقاء نمی یابند (۱).

محدوده کسب آگاهی تهیدستان همچنانکه پیش ازین گفتیم محدودهای شهریت و اصولاً تهیدستان به مفهوم اقشاری پدید آمده در پویش بسط سرمایه داری فقط در محدوده شهر معنی دارد. یعنی "واکنش" تهیدستان نسبت به وضعیت زندگی شان تنها میتواند در شهر آنها در رابطه با عدم ادغام در قطب سازمان یافته سرمایه داری، بروز کند.

محرومیت در روستا بمنابۀ اجبار عیان و غیر قابل گریز اجتماعی پذیرفته شده است و تنها در شهر چهارچوب این اجبار در هم می ریزد و گریزهای دیگری در مقابل او قرار می گیرد. اگر چه آنها در شهر بر محرومیت خویش بیشتر واقف میشوند اما بعلمت آنکه آگاهیشان اصولاً "مشروط به" نحوه زندگی اجتماعی است و نه به اشتراک در فرآیند تولید و برخورداری از سازمان یابی (مانند پرولتاریا)، لذا از نظر شرایط مادی آنها نمی توانند به آگاهی طبقاتی تامل آیند و در سطح آگاهی اجتماعی باقی می مانند. در نتیجه چاره رفع این محرومیت را نه دگرگونی نظام اجتماعی که توزیع عادلانه ثروت اجتماعی میدانند.

در اینجا بایستی بین شکل عدالت خواهی تهیدستان و آن گونه عدالت

(۱) - چون این امر مستلزم نوعی اشتراک در فرآیند تولید و کسب آگاهی از طریق این پویش است.

خواهی که از طریق مبارزه طبقاتی مطرح میشوند تفاوت قائل شد. عدالت خواهی تهیدستان به هیچ وجه کل نظام اجتماعی را مورد سؤال قرار نمیدهد و حتی ظالمانه بودن نظام را هم نفی نمی کند، تهیدستان میخواهند استثمار سازمان یافته را بعلمت عدم تأمین آینده زندگی، به جای استثمار سازمان نیافته بنشانند. و از آنجا که مستقیماً با استثمار طرف نمیشود، در نتیجه فقط به کارکرد نظام معترض هستند و این بهترین زمینه برای بسط ایدئولوژی پوپولیستی است.

آگاهی پوپولیستی در حقیقت بازتاب ایدئولوژیک زمینه مادی وجود تهیدستان شهریت و این همه خود حاصل شکل تحقق سرمایه داری در جوامع پیرامونی است که تهیدستان از روستا رانده میشوند و در شهر نیز در می مانند. معذرت این جا بجائی تنها به معنای پراکندگی روستا و تجمع شهرها نیست. تهیدستان در این پویش به نوعی آگاهی دست می یابند. این آگاهی از یکطرف مشروط است به مناسبات پیش سرمایه داری و عمدتاً "مناسبات بازمانده از روستا. از طرف دیگر بعلمت رانده شدن از روستا و پیدائی گریزهای تازه در شهر و عدم بهره وری از امکانات و تولیدات شهری میخواهند که در مصرف اجتماعی سهم شوند غافل از آنکه شرط نخست این مشارکت در مصرف اجتماعی، مشارکت در تولید اجتماعی سازمان یافته است. تفاوت این نوع آگاهی با آگاهی طبقه کارگر در اینستکه، پرولتاریا بهنگام طرح مقوله "عدالت خواهی و توزیع عادلانه، از اهمیت "سرمایه" آگاه است و میداند که تولید اجتماعی از چه مفهوم مادی برخوردار است اما تهیدستان به سرمایه به چشم "ثروت" می نگرند و سعی در "باز توزیع عادلانه" آن دارند.

خواستهای تهیدستان در شهر از حد کمبودهاشان تجاوز نمی کند. کمبودهایی که با سطح مصرف طبقات متوسط قیاس شده است. کمبودهایی از قبیل، "چهار دیواری اختیاری" و ماشین و غیره. اما در همین شکل از بیان خواستها بایستی این نکته را نیز تذکر داد که اولاً در رابطه با طرح این خواستها، ثبات نسبی اصرار معاش خود را نیز می خواهند تأمین کنند (چون باز تولید زندگی آنان از طریق دستمزد همیشگی نیست). یعنی اگر خانه میخواهند به اجاره دادن یک اطاق آن نیز فکر می کنند و اگر ماشین می خواهند مسافرکشی هم در ذهنشان حضور دارد. دوماً به مجرد شروع مبارزه برای این خواستها، بی آنکه از تضاد کار و سرمایه آگاه باشند - که مربوط به آگاهی پرولتاریائی است - تلویحاً "بر علیه استثمار نیز مبارزه میکنند. این امر بدان معناست که از فوق استثماری که بدان دچارند، بکاهدند اما

نمی‌دانند که این مبارزه، موجب از میان برداشتن استثمار نمی‌شود. در نتیجه آنها از خواستهای مشترک طبقات (مسکن ماشین و غیره) متأثر میشوند و بدنبال تحقق این خواستها مبارزه می‌کنند و به همین علت آگاهی طبقات مسلط اجتماعی میتواند حرکت تهیدستان را به سمت منافع خود سوق دهد.

## طبقه کارگر و پوپولیسم

پوپولیسم بطور کلی با زتاب مرحله‌ای از مبارزه طبقاتی است که در آن مرحله، طبقه کارگر فاقد آنگونه سازمان یابی مستقلی است که بتواند شرکت سیاسی مشروط در جامعه بنماید (۱) از سوی دیگر در جوامعی که طبقه کارگر دارای سازمان یابی نسبی نیز بوده است، پوپولیسم در مقاطع زمانی خاصی نوعی گسیختگی از گذشته سیاسی طبقه کارگر را به نمایش می‌گذارد. این گسیختگی از گذشته سیاسی طبقه کارگر، یعنی صرف نظر کردن از خواست‌ها و تشکیلات سندیکائی و تردیونیونی، خود، منجر به مخلوط شدن خواست‌های مشخص این طبقه با خواست‌های غیر پرولتری سایر طبقات می‌گردد.

در جوامع عقب مانده زمانی که روابط میان طبقات اجتماعی و ترکیب داخلی جامعه عمیقاً متحول میگردد، شکل‌گیری طبقاتی و مبارزه پرولتاریا دستخوش تغییرات قابل ملاحظه‌ای میشود در چنین شرایطی، پویش شهر نشینی، رشد سریع خدمات و نحوه صنعتی شدن به نوعی است که پرولتاریا بصورت اقلیتی در درون نیروی کار قرار می‌گیرد. در اینجا پرولتاریا با شرایطی روبرو است که در آن شرایط عملاً پیش از آنکه آگاهی طبقاتی پیدا کند، به آگاهی "تحریک اجتماعی" دست می‌یابد. همین آگاهی "تحریک اجتماعی" است که پرولتاریا را به ائتلاف با سایر طبقات و نیروهای اجتماعی می‌کشاند. ایدئولوژیهای ناسیونالیستی، توسعه‌خواهی

۱ - نمونه ای شرکت سیاسی مشروط طبقه کارگر در جامعه، جنبش چارتیست‌ها در انگلستان در سالهای ۱۸۴۰ بود.



برتری های ملی و مذهبی و ... را که بازگو کننده ایدلوزی بورژوازی است می -  
پذیرد و زمینه را برای بوجود آمدن پدیده بویولیسم آماده می نماید . شعارها  
تاکتیکیها ، سازماندهی و رهبری جدیدی در جامعه بوجود می آید . عوام فریبی و  
توده گرایی اصلی ترین عنصر تشکیل دهنده خط مشی سیاسی رهبری توده های  
مزدبگیر شهری میشود . تکیه بویولیسم بر " هماهنگی طبقات اجتماعی " ، طبقه  
کارگر و حتی " مارکسیست های پیشاهنگ " را از پراتیک مبارزه سیاسی باز میدارد  
و آنان را شیفته ایدلوزی توده فریب می نماید .

حال باید دید زمینه مادی بوجود آمدن چنین وضعی چیست .

در بررسی مبارزات طبقه کارگر ، نکته مهم بررسی شرایط عینی تولید یعنی  
سازمان یابی نیروی کار از یک طرف و شرایط ذهنی یعنی آگاهی طبقاتی او و تجلی  
این آگاهی در مبارزه این طبقه از سوی دیگر است . بررسی مراحل تاریخی مبارزه  
طبقاتی و یافتن ویژگیها و خواست های اقشار مختلف طبقه کارگر فقط در چنین  
چهار چوبی میسر می باشد .

در سرمایه داری پیرامونی ، ما با دو نوع سازمان یابی سرمایه دارانه نیروی  
کار مواجهیم : یکی نیروی کار سازمان یافته و دیگری مزاد نسبی نیروی کار (۲)  
است .

نیروی کار سازمان یافته شامل پرولتاریای صنعتی بخش خصوصی و دولتی و  
کارگران دولتی بخش خدمات است .

مزاد نسبی نیروی کار ، بنا به تعریف مارکس " با انواع سایه روشن های ممکن  
وجود دارد . هر کارگر طی زمانیکه نیمه کار می کند و یا اصلاً شاغل نیست ، از آن  
مزاد نسبی نیروی کار است . " (۱) و بعد آنرا به سه شکل : شکل روانه ، شکل  
پنهان ، و شکل آرام تقسیم می کند . شکل روان مزاد نسبی نیروی کار عبارت از  
بیگاری که قبلاً در تولید بزرگ بکار گرفته شده و بعد بیگار شده اند .  
شکل پنهان ، در بخش کشاورزی است که موجب مهاجرت های روستائی

۲- Relative Surplus Population در ترجمه فارسی کاپیتال اضافه  
جمعیت نسبی " ترجمه شده است .

۱- مارکس کاپیتال جلد اول ص ۵۷۹ ترجمه فارسی

می گردد .

" سومین گروه مزاد نسبی نیروی کار ، یعنی نوع آرام آن ، جزئی  
از سپاه کارگری فعال را تشکیل میدهد که اشتغال آن بکلی غیر  
منظم است . لذا این گروه مخزن بی پایانی از نیروی کار آماده  
بخدمت تحت اختیار سرمایه قرار میدهد . وضع زندگی گروه مزبور  
از سطح عادی متوسط زندگی طبقه کارگر پائین تر می افتد و همین  
امر آنرا بصورت پایگاه وسیعی برای بهره کشی رشته ای مخصوصی  
از سرمایه در میآورد . حداکثر زمان کار و حداقل مزد ، خصلت های  
این گروه است . (۱)

پس از این تقسیم بندی ، مارکس گروه عظیم تری از مزاد نسبی نیروی کار  
را تعریف می کند :

" سرانجام ، عمیق ترین رسوب مزاد نسبی نیروی کار در منطقی  
مستمند خیری و تیره روزی جای گرفته است . صرف نظر از ولگردان  
بزهکاران و روسپیان و خلاصه بغیر از لومپن پرولتاریا بمعنای خاص ،  
این قشر اجتماعی ، خود مرکب از سه گروه است . (۲)

به نظر مارکس این سه گروه عبارتند از : " مستمندان " قادر به کار ، " پتیمان  
و بچه مستمندان " ، و " وازدگان - فاسد شدگان - واماندگان " . درست است که  
مارکس بسرعت از روی مقوله مزاد نسبی نیروی کار می گذرد ، اما همین توضیح  
مختصر نیز بسیاری از ویژگیهای نحوه سازمان یابی نیروی کار را بیان می نماید .  
در جوامع عقب مانده ، که پویش شهرنشینی مقدم بر پویش صنعتی شدن و  
بدون هماهنگی با آن انجام می گیرد ، مهاجرت از روستا به شهر با سرعتی بسیار  
افزونتر از آهنگ صنعتی شدن صورت می گیرد و اکثریت نیروی کار جامعه را ، نیروی  
کار غیرماهر تشکیل می دهند ( بعداً " به این موضوع خواهیم پرداخت ) .

این مزاد نسبی نیروی کار که در شهرها توده عظیمی را تشکیل میدهند و  
ادغام آنها در نیروی کار سازمان یافته بسیار کند صورت می گیرد ، بصورت یگه گروه  
اجتماعی به باز تولید خود ادامه میدهند . این نوع باز تولید " مادامیکه قطب  
عقب مانده سرمایه داری جذب قطب مدرن نشده است ادامه خواهد یافت .

۱- همانجا : ص ۵۸۱

۲- همانجا : ص ۵۸۲

## مبارزه طبقاتی پرولتاریا

۱ - تأثیر مازاد نسبی نیروی کار بر مبارزه کارگری: در وهله اول وجود این گروه اجتماعی موجب تشدید هر چه بیشتر رقابت در بین خود کارگران میشود. مارکس در مقاله دستمزد میگوید:

"رقابت ما بین خود کارگران:

الف: بنا بر قانون عام اقتصادی، این امکان پذیر نیست که دو نوع قیمت بازار وجود داشته باشد.

دستمزد ۱۰۰۰ کارگر هم تراز بوسیله ۹۵۰ کارگری که بکار اشتغال دارند معین نمیشود، بلکه بوسیله ۵۰ کارگری که بیکارند تعیین میگردد. تأثیری که کارگران ایرلندی بر روی موضع کارگران انگلیس داشتند، همچنین تأثیر کارگران آلمانی بر روی موضع کارگران آتراس

ب: رقابت کارگران با یکدیگر تنها با عرضه کردن ارزانتر خویش در برابر یکدیگر نیست، بلکه بوسیله انجام دادن کار دو نفر بوسیله یک کارگر نیز انجام میگیرد.

برتری کارگران مجرد بر کارگران متأهل و غیره، رقابت بین کارگرانی که از روستا می آیند با کارگران شهری. " (۱)

تا زمانی که مازاد نسبی نیروی کار بصورت توده عظیمی در شهرها وجود دارد، این نوع رقابت بر مبارزات اقتصادی کارگران تأثیر میگذارد، اعتصابات صنفی را کوتاه مدت می کند و خواسته های آنها را محدود نگه میدارد. و همین کندی مبارزات اقتصادی کارگران است که سازمان یابی مستقل کارگری را دچار اشکال

۱ - مارکس: دستمزد، ص ۴۲۴ جلد ۶ کلیات آثار متن انگلیسی.

می نماید. اگر در جامعه ای که در آنجا بیکاری و یا اشتغال ناپایدار امری طبیعی باشد، مفهوم مبارزات کارگری آن جامعه نیز با جوامع صنعتی پیشرفته تفاوت پیدا می کند. مثلاً "در الجزایر:

"رقابت برای اشتغال از اولین اشکال مبارزه برای ادامه حیات است. این مبارزه ای است که برای خیلی ها هر روز صبح با اضطراب و دلهره شروع میشود. در سال ۱۹۶۰، ۸۸/۶ درصد کلیه کارگران سازمان یافته برای جبران مزد کم خود ترجیح دادند کمزرد بیشتر را با بالا بردن بازده کار خود دریافت کنند تا اینکه بخاطر مزد بیشتر برای همان کار روزانه مبارزه نمایند. تنها در میان کارگران حرفه ای و تحصیل کرده و بالنتیجه کارگرانی که در آمد بهتری داشتند بود که نوعی آگاهی تردیبونیونی پیدا شد. تنها این گونه کارگران بودند که می توانستند درک کنند که سیستم اقتصادی موجود سیستمی می توان با آن درگیر شد و مبارزه نمود. (۱)

رشد سرمایه داری در کشورهای عقب مانده به معنی ادغام شدن در بازار جهانی است و در حقیقت آن نظم و تأنی که سرمایه ملی در ارتباط با بازار داخلی در کشورهای مرکزی نمودهاست در سرمایه داری پیرامونی دیده نمیشود. این نوع سرمایه داری در عین اینکه مجبور به تابعیت از قوانین عام سرمایه است، اما مراحلی را که سرمایه داری مرکزی طی نموده است، نمی بیناید و از روی بسیاری از مراحل بینابینی در پویش رشد سرمایه داری می جهد بطور مثال چرتکه بعنوان ماشین حساب جای خود را به کامپیوتر می دهد بدون اینکه جامعه از مراحلی که منجر به تبدیل چرتکه به کامپیوتر شده است بگذرد.

شکل گیری طبقه کارگر نیز بر همین روال صورت میگیرد. کارگر صنعتی باید از نظر سازمان یابی و تشکل همان جهشی را بنماید که جامعه در روند رشد سرمایه داری انجام می دهد. از اینرو تحقق شکل گیری سازمان یابی طبقه کارگر، بطور کامل انجام نمی یابد و همین نقص است که به پایدار ماندن و باز تولید مازاد نسبی

۱ - Ian Clegg, *Workers and Managers in Algeria: Peasants and Proletariat in the third world*, Monthly Review Press.

نیروی کار، بصورت یک گروه اجتماعی کمک می‌کند.

کارگر سازمان یافته، از طریق جنبش کارگری با سرمایه بصورت یک سازمان رابطه برقرار می‌نماید. حال آنکه سرمایه با نیروی کار سازمان نیافته بعنوان فرد مزد بگیر رفتار می‌کند. مارکس می‌گوید:

"تولید سرمایه داری بهیچوجه نمی‌تواند به آن مقدار نیروی کاریکه نمو طبیعی جمعیت در اختیار او قرار می‌دهد قناعت کند. تولید مزبور برای آزادی دست و بال خویش، نیازمند یک سپاه احتیاط صنعتی است که مستغنی از این حدود طبیعی باشد" (۱)

اصولا "سرمایه بسیار راغب است که با این نیروی کار سازمان نیافته در رابطه قرارگیرد. زیرا این نیروی کار می‌تواند طوری بکار گرفته شود که انگار هیچ جنبش کارگری ای در جهان وجود نداشته است. در کشورهای پیرامونی، رابطه سرمایه با مازاد نسبی نیروی کار، در نوع خود شگفتی آور است. زیرا سرمایه ای که در پیشرفته ترین مراحل سرمایه داری در سرمایه جهانی ادغام شده است، با نیروی کاری ارتباط برقرار می‌کند که در وضعیت کارگر دو قرن پیش قرار دارد.

در سرمایه داری پیرامونی، رشد پرولتاریا معمولا "رابطه ای منفی با ازدیاد جمعیت دارد و پرولتاریای صنعتی پیوسته بصورت اقلیتی در جمع نیروی کار باقی می‌ماند. در ایران طبق آمار سال ۱۳۵۵ کل کارگران مزد بگیر حدود ۴/۵۵۴/۰۰۰ نفراند. (این تعداد بدون در نظر گرفتن ۹۴۰/۰۰۰ نفر بیکار در آن زمان می‌باشد) از این تعداد تنها ۵۹۰/۰۰۰ نفر پرولتر صنعتی هستند که تازه فقط نیمی از این تعداد در کارگاه هائی که بیش از ۵۰ کارگر دارد، کار می‌کنند. در رشته ساختمان اکثریت عمده نیروی کار را مازاد نسبی نیروی کار تشکیل می‌دهد.

نکته قابل ذکر اینکه، تعداد قابل ملاحظه ای از نیروی کار سازمان یافته کارگران دولتی هستند که در صنایع، استخراج معادن و خدمات (آب، برق، راه آهن، تلفن، گاز و...) بکار مشغولند. نحوه مبارزه طبقاتی کارگران دولتی دارای ویژگی است که آنرا از مبارزه کار علیه سرمایه خصوصی متمایز می‌کند. همین ویژگی است که کارگران بخش دولتی را قبل از آنکه بر علیه سرمایه مبارزه مستقیم

۱- کاپیتال: جلد اول، ص ۵۷۴ ترجمه فارسی

بکنند، بمیدان مبارزات ضد دولتی می‌کشاند. در ایران، بنابر آمار سال ۱۳۵۵ جمعا " ۱/۶۹۶/۰۰۰ نفر کارمند و کارگر دولتی در بخش خدمات و صنایع مستغول بکار بوده‌اند. این عده از نظر ثبات اشتغال، آینده شغلی و همچنین از نظر مزایای کاری نسبت به مابقی نیروی کار موجود در جامعه در وضع بهتری قرار داشته‌اند. با این وجود، مبارزه سیاسی کارگران دولتی و شرکت آنان در جنبش پوپولیستی سال ۵۷ بود که سقوط رژیم شاه را تسریع نمود.

برای توضیح بیشتر در مورد ویژگی مبارزات کارگران دولتی، قسمتی از دفتر دوم نظم نوین را در اینجا نقل قول می‌آوریم:

"در روند مبارزه طبقاتی بخصوص در آغاز مبارزه، تضاد طبقاتی در "تضاد بین کار و سرمایه" خلاصه نمیشود و بهمین دلیل مبارزه طبقاتی شکل کلاسیک اروپائی را دارا نمی‌باشد.

کارگر بخش خصوصی، خدمتگزار مستقیم سرمایه است، نیروی کار به سرمایه فروخته میشود و این نیروی کار در پویش انباشت سرمایه که شامل تولید کالا و فروش آن در بازار است شرکت می‌کند. رابطه کار و سرمایه در این بخش فقط تا موقعی ادامه خواهد داشت که اضافه ارزش تولید شود. ابتدائی ترین آگاهی اقتصادی کارگر هم بر همین اساس پیدا میشود که میداند: وجود او در کارخانه یعنی تولید اضافه ارزش یعنی سود برای سرمایه‌دار لکن در بخش تولیدی دولتی این حکم در همه جا صدق نمی‌کند. صرفنظر از صنایع استخراجی، اغلب واحدهای صنعتی دولتی ضرر می‌کند (به علیی مانند برنامه ریزی غلط، پائین بودن بارده کار، اختلاس و غیره...) بنابراین عامل صرفا "اقتصادی آنطور که در بخش خصوصی می‌تواند موثر باشد عامل حرکت دهنده بخش دیگر نخواهد بود.

کارمندان و کارگران غیر تولیدی بخش دولتی یعنی خدمات، خدمتگزار مستقیم سرمایه نیستند. نیروی کار آنها به دولت فروخته میشود منتها نه برای تولید کالا بلکه برای تولید "ارزش مصرف اجتماعی Social Use Value، که عبارتند از تولیدات و خدماتی که بنابر تعریف دستگاه حاکمه "برای جامعه مفید و لازم می‌باشند" آنچه باید تولید شود و مقدار خدماتی که باید عرضه

گردد صرفاً "تابع تصمیمات" سیاسی "است و از "قوانین اقتصادی" بازار تبعیت، نمی کند.

این موضوع، دال بر وجود اختلاف اصولی بین دو نحوه کار است. در قسمت خصوصی، نیروی کار درگیری رویا روی با سرمایه در کارگاه دارد، در حالیکه در قسمت دولتی قدرت و تشکیلات دولتی است که کارمندان آنرا بصورت مختلف حس می کنند و تغییرات و بحرانهای هیئت حاکمه برای آنها ملموس تر است.

در رابطه روز مره کار با سرمایه در بخش خصوصی تو هم زیرکانه ای وجود دارد که بر طبق آن افسانه "دستمزد خوب برای کار خوب" را پیش می کشند، و این طور وانمود میشود که ما با دو چیز مساوی روبرو هستیم و در این تبادل هر طرف به تساوی سهمی میبرد. حقیقت این است که "کار روزانه" خیلی بیشتر از "مزد روزانه" ارزش تولید می کند و همین است که باعث انباشت و زیاد شدن سرمایه میگردد.

حال آنکه در بخش دولتی تو هم موجود در رابطه بین کار و حکومت عبارتست از "افسانه دموکراسی" و اینطور می گویند که دولت خدمتگزار مردم است و با همه به مساوات رفتار می کند. نیروی کار بخش دولتی نیز باید هدفش خدمت به مردم باشد. اما حقیقت اینکه در عمل هدف دولت چیزی جز خدمت به طبقه حاکم و حفظ منافع این طبقه نیست و این دوگانگی و دروغگوئی سیستم حکومتی برای مردم قابل لمس است.

در سرمایه داری خصوصی "کار" کارگر بطور کلی تابعی است از بازار مصرف. اینکه کی با کی چه کار می کند و چه طور معامله می کند، تماماً "با فاکتور غیر انسانی اقتصادی تعیین می شود. رابطه انسانی بین تولید کننده و محصول، رابطه بین تولید کننده و مصرف کننده و رابطه بین تولید کننده و سرکارگر و غیره... تماماً" در زیر سرپوش "خرید" و "فروش" پنهان می شود و تنها رابطه موجود بین آنها رابطه غیر انسانی "پول" آنهاست در بازار مصرف است. بر همین اساس رابطه بین کارگر و سرمایه دار و مسئله استثمار نیروی کارطوری وانمود میشود که این امر صرفاً "مسئله ای اقتصادی

است و ارتباطی به انسانها ندارد. می گویند این سرمایه دار نیست که دستمزد شما را پائین نگاه داشته است، مزد کم بخاطر رقابت کارگران ارزان است که در کارخانه های دیگر کار می کنند. ... لکن در خدمات دولتی روابط کالائی بطور کلی موجود نیست. کی با کی چه کار می کند. بوسیله "قوانین اقتصادی" مشخص نمیشود بلکه بوسیله قدرت سیاسی ای است که "دولت" دارد مشخص می شود منتها مسئله عمده در این رابطه اینست که "تصمیمات سیاسی" باید بیانگر این امر باشد که "تصمیم مفید" چیست و بخاطر منافع چه کسانی این تصمیم گرفته شده است، در خدمات دولتی، نیروی کار تضادهای موجود در سیستم سرمایه داری و نقش دولت در حفاظت از منافع سرمایه داران را زودتر از نیروی کار بخش خصوصی درک می کند؛ بخصوص که سیستم دولتی و اداری ما یکی از ارتجاعی ترین سیستم های سرمایه داری موجود در دنیا است.

تفاوت هایی که ذکر شد، فقط نمونه ای بود که بتوانیم بوسیله آن آشنائی بیشتری با شرایط مشخص جامعه خود بخصوص در اوایل سالهای ۵۰ داشته باشیم. بدیهی است که این تفاوت ها فقط در مراحل ابتدائی جنبش های توده ای مسئله قابل بحث می باشد، اما با گسترش جنبش، مبارزه هر دو قسمت دو همدیگر ادغام شده و هر دو با دشمن مشترکی روبرو هستند. (۱)

## آگاهی طبقاتی پرولتاریا

جنبش کارگری ایران را، از نظر تشکل و آگاهی طبقاتی به دو دوره مشخص می‌توان تقسیم کرد:

یکی جنبش کارگری قبل از سال ۱۳۳۲ که در آن دوره تشکیلات سندیکائی مخصوصاً در سالهای ۲۰ وجود داشت، و دیگری از سالهای ۴۰ که با وجود رشد طبقه کارگر هیچ نوع سندیکای مستقل کارگری وجود نداشت.

در سالهای ۱۳۲۰ گرایش به سندیکا در بین کارگران بیشتر بود. و آن به علت تمایل تاریخی تولید کننده کوچک، اصناف و پیشه‌وران به تشکل اتحادیه‌ای بود. تولید سرمایه دارانه در آنزمان اکثراً کار طلب بود و کارگرانی که در آن شکل از تولید کار می‌کردند، به علت سابقه پیشه‌وری و شهرنشینی دارای گرایش به تشکل سندیکائی بودند. وجود این گرایش و همچنین نقش کادرهای کارگری حزب توده در بالا رفتن آگاهی طبقاتی کارگران مؤثر بود و به مبارزات کارگری حدت می‌بخشید.

در دوره دوم بعلت تغییر کلی‌ای که در نحوه تحقق سرمایه داری در ایران پدید آمد آگاهی طبقاتی پرولتاریا و بالنتیجه مبارزه طبقاتی او دستخوش تحول گشت و زمینه را برای بوبولیسیم آماده نمود.

آگاهی طبقاتی یعنی ادراک صحیح فرد از عضو بودن در طبقه خود می‌باشد این یک تعریف مختصر اما کلی از مفهوم آگاهی طبقاتی است. مثلاً کارگری که خود را متعلق به هیچ طبقه‌ای نمی‌داند، این کارگر دارای آگاهی طبقاتی نیست. از طرف دیگر یک کارگر ممکن است نسبت به عضو بودن در طبقه خود آگاهی داشته باشد اما مشعر به منافع آنی طبقه خود نباشد. در این مورد نیز کارگر فاقد آگاهی طبقاتی می‌باشد.

مسئله دیگری که از نظر آگاهی طبقاتی در کشورهای توسعه نیافته حائز اهمیت است، اینست که کارگر "میل به فرار از طبقه" خود را دارد. در این جا ممکن است که کارگر نسبت به متعلق بودن به طبقه خود آگاهی داشته باشد و همچنین

به منافع آنی خود نیز آگاه باشد اما اصولاً دارای این گرایش است که "ارتقاء طبقاتی" بیابد چنین کارگری دارای آگاهی طبقاتی نیست. (۱)

شرکت طبقه کارگر در جنبش بوبولیسیتی بعلت وجود آگاهی کاذب است و آن موقعی صورت می‌گیرد که طبقه کارگر نمی‌تواند درک کند که منافع او چنین ایجاب می‌کند که سیستم سرمایه داری از میان برداشته شود. مارکسیسم آگاهی طبقاتی کارگر را درگیری مشخص طبقه کارگر در براندازی انقلابی سیستم سرمایه داری میدانند.

پیدایش سندیکاها و بوجود آمدن آگاهی طبقاتی در جوامع سرمایه داری به نحو یکسانی صورت نگرفته است. مثلاً در انگلستان سندیکاها بطور خود بخودی از درون مبارزات صنفی طبقه کارگر بوجود آمدند. حال آنکه در روسیه سوسیال - دموکراسی نقش مؤثری در سازمان دهی اتحادیه‌های کارگری و بیداری طبقه کارگر داشت. در روسیه نقش عنصر آگاه و بردن آگاهی سوسیال دموکراسی از خارج بدون اتحادیه‌های کارگری طبقه کارگر را به نیروئی مبدل ساخت که توانست انقلاب سوسیالیستی، مانند انقلاب اکتبر را بکند.

در ایران از بعد از سال ۳۲، سازمان سیاسی که بتواند تأثیری بر آگاهی و تشکل طبقه کارگر داشته باشد، وجود نداشت. گذشته از عوامل ساختی که سازمان یابی طبقه کارگر را دچار اشکال می‌ساخت، (رجوع شود به سرمایه داری پیرامونی) از نظر عامل ذهنی نیز چیزی که بتواند حتی آگاهی ترید بونیونی را در بین کارگران رواج دهد، موجود نبود.

در اوایل سالهای ۴۰ یعنی هنگامیکه جامعه دستخوش تغییرات ساختی و اقتصادی می‌گشت، دو جریان با اصطلاح مارکسیستی در ایران وجود داشت: یک جریان، منشعبینی از حزب توده بود که به "پروسه" معروف شدند. آنها خود را "حزب کمونیست" نامیدند، این حزب طرفدار امپریالیسم آمریکا بعنوان امپریالیسم "خوب" در برابر امپریالیسم انگلیس بعنوان امپریالیسم "حیله‌گر و مودی" بود. بورژوازی کمپرادور را مترقی می‌دانست و مدعی بود که "اگر نگوئیم زنده باد بورژوازی کمپرادور زنده باد آمریکا، باید بگوئیم پیروز باد کمپرادور - پیروز باد

Aspects of History and Class Consciousness

Routledge & Kegan Paul London 1973

Barnave: a case of bourgeois class consciousness

Ralph Miliband

جریان دوم، رهبران فراری حزب توده بود که در اروپا به سر می برد و تنها کانال ارتباط آنها با ایران، رادیوپیک ایران بود. این رادیو عمدتاً " بازگو کننده سیاست شوروی نسبت به ایران بود. رهبران حزب توده در اوایل سالهای ۴۰ هنگامیکه رابطه شاه با شوروی رو به بهبود گذارد. در لحن خود نسبت به رژیم شاه و سیاست خود تغییراتی دادند؛ تا آنجا که رهبری حزب توده، "نظواهرات خونین ۱۵ خرداد را بعنوان یک حرکت ارتجاعی محکوم کرد" (۱) البته بعداً طبق معمول حرف خود را پس گرفت، حزب توده بعدها بفکر فعالیت در داخل ایران افتاد و شبکه تشکیلات تهران را پایه گذاری کرد. " این شبکه در طی ۹ سال فعالیت خود به کثیف ترین حربه سازمان امنیت بر ضد خلق تبدیل شد. " (۲)

در چنین وضعیتی، دیکتاتوری شاه، بلامنازع هر نوع حرکتی را سرکوب کرد. عدم حضور کادرهای مخفی حزب کمونیست در بین کارگران، پرولتاریای جوان و بدون آگاهی را بدست سندیکا سازان سازمان امنیت سپرد. و نقش عامل ذهنی در جنبش کارگری در آن زمان تقریباً " به صفر رسید.

پویان بی تفاوتی سیاسی کارگران را در اواخر سالهای ۱۳۴۰ این طور توصیف می کند:

" تجربه ما نشان میدهد که کارگران حتی کارگران جوان، با همه ناراضیاتی خویش از وضعی که در آن بسر میبرند، رغبت چندانی به آموزشهای سیاسی نشان نمیدهند. علت های این امر را میتوانیم پیدا کنیم. فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و ناآگاهی آنان موجب شده است تا بپذیرش فرهنگ مسلط جامعه تا حدی تمکین یابند" (۱)

علاوه بر اینها نبودن هیچگونه سازمان سیاسی مخالف در ایران، چهار جانب بورژوازی و چه از طرف خرده بورژوازی، که خود معلول کم شدن تضاد درون طبقاتی بورژوازی بود، (علت ازدیاد سریع نرخ سود برای بورژوازی متوسط و

۱ - وقایع سی سال اخیر ایران، نوشته سیزن جزنی  
۲ - همانجا

۱ - امیر پرویز پویان: ضرورت مبارزه مسلحانه ورد تئوری بقا.

کوچک و رونق اقتصادی خرده بورژوازی) ایران را به " جزیره آرامش " تبدیل نموده بود. در این جزیره آرام سرمایه می توانست بدون هیچ مانعی حداکثر بهره کشی از نیروی کار را بنماید.

در یک چنان شرایطی از نظر عامل ذهنی، (بی تفاوتی سیاسی، تسلط آگاهی های غیر پرولتری، عدم تمایل به شکل، اختناق شدید و...) و با توجه به عوامل ساختی - تاریخی که قبلاً ذکر شد، مارکسیست ها که میتوانستند تاریخاً بعنوان عناصر آگاه در جنبش کارگری فعالیت نمایند، راهی بجز توسل به اعمال پراکنده و جدا از جنبش کارگری نیافتند.

" هرگونه تمایلی برای اعتصاب، برای نشان دادن مسالمت آمیز ناراضی، بی رحمانه ترین عکس العمل ها را در پی دارد. توقیف، بازپرسی های ممتد، اخراج و گاه شکنجه، هر یک از اینها میتوانند تاثیر منفی دراز مدت در آینده معیشتی کارگر بر جای بگذارد. ادامه کار یا استخدام او را در سایر موسسات تولیدی بمخاطره میاندازد و چه بسا که جای او را تنی از هزاران عضو ارتش ذخیره کار اشتغال نماید. کارگری که بدون هیچگونه سابقه نا مطلوب نیز برای فروش نیروی کارش با مشکلات متعدد روبرو بوده است باید واسطه صاحب نفوذی میداشته، از دلال های کار استفاده میکرده، یا حتی مستقیماً "پول قابل توجهی میپرداخته، بدنبال پیدا کردن یک پیشینده خلال گرانماستخدام خود را تقریباً " غیرممکن میبیند، و بنابراین، هرچند بنا بدلخواه ترجیح میدهد که برای ادامه زندگی بره ای سر براه، عنصری بی علاقه بمسائل سیاسی باشد. " (۱)

همین بی علاقهی طبقه کارگر به مسائل سیاسی، وجود نداشتن سازمان های مستقل کارگری و عدم شرکت مشروط طبقه کارگر در سیاست جامعه، بی آمدی جز ادامه سلطه دیکتاتوری بر جامعه بیار نیآورد. نیروهای سیاسی (عموماً "خرده بورژوا) که میخواستند بر علیه سیستم موجود مبارزه کنند، همگی با شعار حمایت از "مناقص خلق" و "خواست توده ها" و غیره به مبارزه برخاستند. در این میان مارکسیست ها نیز به نیابت از طبقه کارگر مرزهای طبقاتی را با ارائه بینش بوبولستی و بکار بردن مفاهیمی چون "خلق" و "ضد خلق"، و "توده" و "ارتجاع" و

غیره... مخدوش نمودند. پراتیک مبارزه جنبه غایب یافت، مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کارگری و تدوین تئوری انقلابی تقریباً "به فراموشی سپرده شد. مبارزه مسلحانه شهری تبدیل به حلقه ربطی گشت که نیروهای سیاسی مختلف با خواست های طبقاتی متفاوت را به یکدیگر ارتباط می داد. جامعه از وجود حزب طبقه کارگر و یا سازمانهای بوجود آورنده آن محروم بود. روی همین اصل معنی "مبارزه خلق" بر علیه "ضد خلق" در هنگامیکه پرولتاریا فاقد سازمان مستقل خویش بود و حزب طبقه کارگر وجود نداشت، زمینه ساز ایدئولوژی و جنبش پوپولیستی گردید.

### رویزونیستها و طبقه کارگر

بعد از قیام بهممن و فروپاشی دیکتاتوری پهلوی، انتظار میرفت که پرولتاریای ایران که قدرت سیاسی کم نظیری در جریان مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه از خود نشان داده بود، بصورت نیروی سیاسی مستقل و قوی در جامعه عرضه اندام نماید اما همانگونه که دیده شد، در عین حالیکه زمینه سیاسی و اجتماعی برای بوجود آمدن تشکیلات مستقل کارگری از خیلی جهات آماده بود، کارگران ترجیح دادند که در "شوراهای اسلامی" متشکل شوند. شوراهائی که از جانب دولت پوپولیستی رهبری میشد و از این طریق طبقه کارگر شرکت خود را در پیمان پوپولیستی به نمایش گذارد.

دولت پوپولیستی بتدریج با عوام فریبی به خلق سلاح طبقه کارگر بعنوان یک نیروی سیاسی مبادرت نمود. فتوای امام از قبیل: اعتصاب در جمهوری اسلامی حرام است، ما برای نان و گوشت انقلاب نکرده ایم، برای اسلام انقلاب کرده ایم و غیره، تماما "کوششی بود برای خلق سلاح طبقه کارگر، مارکس در باره موعظه های "انسان پرستان" بورژوا چنین می نویسد:

"بعبارت دیگر، کارگران باید دست در دست بگذارند و وقتشان را برای جنبش های سیاسی و اقتصادی بهدر ندهند. تمام این جنبش ها نمیتوانند شامل

چیزی جز نتایج بلا واسطه برای آنها باشند. آنها باید بعنوان انسانهای مذهبی حقیقی برای نیازمندیهای روزمره ارزشی قائل نباشند و باید با کمال اعتقاد اعلام نمایند که اگر طبقه شان به چهار میخ کشیده شود و نژادشان نابود گردد باز هم نباید با اصول ابدی خللی وارد بیاید! همانطور که مسیحیان باید معتقد بموعظه کشیش باشند و از تعلقات مالی دنیوی پرهیز کنند و فقط توجه بآن داشته باشند که بیهشت نائل آیند. حالا شما بجای بهشت بخوانید استحاله اجتماعی، که در یک بامدادزبیا، در یک گوشه از دنیا بوقوع خواهد پیوست، چیزی که هیچ کس نمیداند چگونه و بوسیله چه کسی تحقق خواهد یافت. البته هر دوی اینها بیک اندازه گمراه کننده میباشد.

بنابر این طبقه کارگر باید با رفتاری شبیه یک گله گوسفند فریه، در انتظار این باصطلاح استحاله اجتماعی بنشیند و دولت را بحال خود بگذارد، از پلیس بترسد و قوانین را محترم بشمارد و بدون هیچگونه تعرض خود را آماجگاه گلوله قرار دهد. (۱)

ملغین رویزیونیست ما نیز که خود را "نماینده" طبقه کارگری دانند، عیناً همین شعار را سرمی دهند: "اعتصاب برای دستمزد بهتر یعنی توطئه امپریالیسم" مزد کمتر و تولید بیشتر یعنی حمایت از جمهوری اسلامی. آنها نیز می گویند که طبقه کارگر باید با رفتاری شبیه یک گله گوسفند در انتظار "استحاله اجتماعی" بنشیند تا اینها بایک "کودتا" قدرت را بدست بگیرند. کارگران باید از هم - اکنون یاد بگیرند که دولت را بحال خود بگذارند. از پلیس بترسند و قوانین را محترم بشمارند و بدون هیچ گونه تعرض خود را آماجگاه گلوله قرار بدهند.

روزنامه کار (اکثریت) چنین نسخه ای را نیز برای کارگران ما تجویز می کند: "هیچ کس نیست که بتواند فشار اقتصادی کمزگنی را که بر کارگران ایران وارد می آید، انکار کند و همگان می دانند که هر ساله در اسفند ماه مطالبات صنفی کارگران (پاداش سالانه و غیره) به موجی فراگیر و حرکتی عمومی بدل می شود ولی چرا با وجود این همه فشارگرانی، کمیابی و غیره، علیرغم انتظارات و تحریکات مداوم لیبرالهای خائن

۱- کارل مارکس: مقاله بی تفاوتی سیاسی، ژانویه ۱۸۷۴ (ترجمه فارسی از انتشارات تکاپو).

کارگران ایران دستبه‌آشوب نزدند، چرا ناراضی‌های انقلابی و بر حق کارگران به اعتصابات عمومی بدل نشد و تنها چندکارخانه (آنهم عمدتاً "بخاطر بی‌کفایتی مفرط مدیران مکتبی") دست به اعتصاب زدند؟ علت روشن است انقلاب بسیار عمیق تر از آنکه لیبرال‌ها تصورش را بکنند در توده کارگران ریشه دوانده و بسیار فرتاز آنکه مسئولین قادر به درک آن باشند در قبال دستاوردها و سرنوشت انقلاب مسئولیت می‌شناسد. " (۱)

## نکاتی درباره «پوپولیسم» در ایران

زمینه‌های اقتصادی-اجتماعی-سیاسی که جنبش "توده‌ای" ایران در بطن آن گسترش یافت و نهایتاً با قیام بهمن ۵۷ منجر به سرنوشتی رژیم دیکتاتوری شاه شد، شامل شرایطی است که می‌توان آنها را فهرست وار به صورت زیر بیان کرد: بحران و ننگنا‌های ساختی سرمایه‌داری در ایران که انباشت سرمایه را با الگوی "جایگزینی واردات" دچار وقفه ساخت؛ پدیدآئی گرایشات تورمی شدید و در پیش گرفتن سیاست انقباضی (توسط دولت آموزگار) که خود افت شدید استقلال را به‌مراه داشت؛ عدم کشش روابط میان بخشی و میان رشتنای و بروز ننگنا‌های گوناگون ساختی (مذاکرات کمیسیون شاهنشاهی)؛ تشدید تضاد درون بورژوازی به مثابه بازتاب این بحران ساختی؛ افزایش "نارضایتی" توده‌های زحمتکش؛ بحران سیاسی و تشدید اختناق و عدم کارآئی رژیم دیکتاتوری و لزوم بسط پایه‌های قدرت سیاسی.

در بحث درباره سرمایه‌داری پیرامونی و شکل‌گیری طبقات در جوامع "عقب مانده" بطور اعم زمینه‌های عینی جنبش‌های پوپولیستی را شرح دادیم. در این قسمت بیشتر به محورهای اصلی جنبش پوپولیستی ایران که شکل "پوپولیسم مذهبی" را بخود گرفته است خواهیم پرداخت و عوامل ذهنی مبارزات توده‌ای را مورد توجه قرار خواهیم داد.

اولین حرکت توده‌ای که موجب رودرروئی با رژیم شاه شد، مبارزه زحمتکشان در سال ۱۳۵۵ بود که کلاً "از مسئله مسکن شروع شد و در آن مقطع نام "مبارزات

۱- کار، ارگان سراسری سازمان تحریک‌های فدایی خلق ایران اکبریت شماره ۱۰۲۵، ۲۷ اسفند ۱۳۵۹



خارج از محدوده" را بخود گرفت. در این مبارزه مرزهای طبقاتی نا مشخص و دید طبقاتی معین وجود نداشت. در آن زمان نیروهای شرکت کننده در این مبارزه را به ۳ دسته تقسیم کردماند:

"دسته اول: منشاء طبقاتی اکثریت این دسته از زحمتکشان را، کارگران شهری و با سابقه کار طولانی، اقشار کم درآمد و محروم خرده بورژوازی، روشنفکران (محصلین و دانشجویان...) کارمندان دون پایه ادارات خصوصی و دولتی تشکیل میدادند.

رابطه نزدیک این دسته از زحمتکشان با تولید صنعتی و دیگر رشته های تولیدی و خدماتی سرمایه داری، زندگی شهرنشینی، ارتباطشان با محیط های اجتماعی در شهرها، شرکت مستقیم در مبارزات صنفی و سیاسی، مجموعاً موجب گردیده است که این دسته از زحمتکشان از نظر فرهنگی نسبت به دسته دوم از آگاهی صنفی و سیاسی بالاتری برخوردار باشند...

دسته دوم: در این دسته مردمی قرار دارند که از نظر طبقاتی عمدتاً "خرده بورژوازی دارای منشاء روستائی هستند (تهیدستان شهری) و میزان آگاهیشان نسبت به مسائل اقتصادی - اجتماعی سیاسی و روحیه مبارزه جویشان در سطح بسیار نازلی بوده و بسادگی تحت تأثیر تبلیغات رژیم قرار می گیرند.

این دسته در شروع جریانات برای حفظ خانه هایشان اکثراً "فردی عمل کرده و در فکر آن بودند که "گلیم خود را از آب بیرون بکشند" و جهت طرح خواسته های خود، از طریق رجوع به مقامات و ادارات دولتی و شکایت و عریضه نویسی وارد شده و هنگام حمله مأمورین بیخانه هایشان، یا به گریه وزاری و التماس می افتادند و یا با بدفرار میگذاشتند. آنها به نیروی خود اعتقادی نداشتند و حوادث و اتفاقات را به نیروی ماوراء الطبیعه و قضا و قدر و شانسی نسبت داده و جز همدردی و تسلی یکدیگر کاری نمی کردند...

دسته سوم: عناصر تشکیل دهنده این دسته از مردم عمدتاً "خرده بورژوازی متوسط شهری، درجه داران و افسران جز ارتش و شهریانی، بازار و بفروش های خرده پا و... تشکیل میدهند. آنها از نظر اقتصادی از حداقل رفاه نسبی برخوردار می باشند و بخاطر

دارا بودن روحیات محافظه کاری و آرامش طلبی از برخورد با مأمورین اجتناب نموده و گرایش به برخوردهای جمعی و اتحاد نداشتند." (۱)

در این مبارزه توده های که از آن بمثابة مینیاتور جنبش بوبولیستی می توان یاد کرد، نیروی عمده را تهیدستان شهری تشکیل میدادند و با وجود تمام ناهمگنی که از نظر قشر بندی طبقاتی در آنان موجود بود، و همچنین با وجود ناهمگون بودن خواست های طبقاتی کلیه عناصر شرکت کننده در "مبارزات خارج از محدوده"، آگاهی که این اقشار، در "محیط زندگی" کسب نمودند پایه ای برای جنبش بوبولیستی شد. این آگاهی که نوعی از "آگاهی ارتقاء طبقاتی" است موجب بهم آئی توده های شهری گشت و خواست ارتقاء طبقاتی نیز زمینه ای مناسب برای عوام فریبی بوبولیستی شد.

از نظر سازمان یابی توده های شهری، هیچ نوع سازمان سیاسی و یا تشکیلاتی که بتواند عامل ارتباطی در توده های خود انگیزه باشد وجود نداشت. دیکتاتوری شاه هر نوع حرکت سیاسی مخالف را بشدت سرکوب میکرد. در چنان شرایطی توده ها که دارای اعتقادات مذهبی نیز بودند از امکانات مذهبی و مراسم دینی برای حرکت های سیاسی خود استفاده کردند. در حقیقت این توده ها بودند که مذهب را دستاویز خواست های اجتماعی خود کرده بودند نه آنکه ایدئولوژی مذهبی توده را حرکت میداد. تجمع افراد در مساجد و استفاده سیاسی از مراسم دینی، از جمله وسائلی بود که در آن زمان مردم جهت گرد هم آئی می توانستند از آن استفاده نمایند. توده ها مبلغین مذهبی را وادار به تبلیغ سیاسی کرده و آنان را تبدیل به مبلغ سیاسی نمودند.

بعلت ویژگی ساختی سرمایه داری و نحوه شکل گیری طبقات، توزیع عادلانه، و سهم شدن در "منصرف اجتماعی" خواسته ای بود که جنبش بوبولیستی خیلی بهتر از شعار "خودکفائی" و یا "صنعتی شدن" می توانست طرح نماید. روی همین اصل او توپیسیم "جامعه توحیدی" و بهشت موعود خیلی سریع جای خود را در میان توده ها باز کرد (ر.ک. به "تهیدستان شهری و بوبولف) و رژیم شاهانه

(۱) - گزارشی از مبارزات دلبرانیه مردم خارج از محدوده، سازمان چریکهای

عدالتی خلقی ایران پائیز ۱۳۵۶.

تنها بعنوان عامل سرکوب بلکه بعنوان سرمایه‌دار اصلی کشور مورد حمله قرار گرفت. عوام‌فریبی ایدئولوژی پوپولیستی دربارۀ "توزیع عادلانه" تا بدانجا گسترش یافت که رهبران مذهبی در مساجد تهران و شهرستانها، قول توزیع روزانه در آمد نفت را در بین مردم میدادند. و همین غالب شدن جنبه اتوپیک و عوام‌فریبی پوپولیسم بر جنبه "خودکفائی" و "صنعتی شدن" و غیره میدان را برای قدرت گرفتن روزافزون رهبری مذهبی بازگذاشت. رقابت روحانیت نیز با "ملی‌گرایی" برخلاف ادعای پارهای از مارکسیست‌های ساده اندیش، بخاطر تضاد خرده بورژوازی با بورژوازی نبود بلکه بعلت همین اتوپیی و عوام فریبی بود که دارای پایه توده‌ای و مادی وسیعی بود.

توسعه سرمایه‌دای با الگوی جایگزینی - واردات در ایران که از اوایل سالهای ۱۳۴۰ بعنوان راه حل بحران جامعه عرضه شده بود، خوددچار بحران شدید گشت. روی همین اصل ارائه راه حل سرمایه‌دارانه نمی‌توانست جواب گوی خواست توده‌ها باشد. از سوی دیگر ایدئولوژی پوپولیستی بخاطر سعی در نفی لزوم رهبری پرولتاریا برای تحول انقلابی جامعه، مجبور بود که ظاهراً "به نفع سرمایه - داری بپردازد. در اینجا وابستگی شدید رژیم شاه به امپریالیسم عاملی بود که بوسیله آن، پوپولیسم توانست حمله به امپریالیسم را جانشین نفع سرمایه داری بنماید. مبارزه علیه سرمایه‌داری تبدیل به یک مبارزه واهی یعنی مبارزه "علیه آمریکا"، "علیه شیطان بزرگ" و... گشت و آلترناتیو انقلابی جامعه تبدیل به تز عادلانه بودن سرمایه‌داری کوچک در برابر سرمایه‌داری بزرگ شد.

از نظر ایدئولوژیک، عناصر مهم ایدئولوژی پوپولیستی با اتوپیسیم مذهبی هم‌آهنگی دارد. در حقیقت ایدئولوژی اسلامی در جامعه سرمایه‌داری، بدلی است از ایدئولوژی بورژوازی که ناسیونال شونیسیم یکی از اجزاء آنست. و روی همین اصل شباهت هائی با فاشیسم در پوپولیسم مذهبی بچشم می‌خورد. در ایران بخاطر - مخدوش بودن آگاهی طبقاتی و ابتدائی بودن فشرده‌بندی طبقاتی جامعه، کار برد مذهب بعنوان ایدئولوژی اجتماعی هنوز دارای اهمیت است. ارج نهادن به شیوه زندگی روستائی یعنی روابط اجتماعی پیتا سرمایه داری و تبلیغ آن بعنوان بدیلی برای جامعه سرمایه‌داری از جمله عوامل نفوذ مذهب در سیاست است. افشار و طبقاتی که هنوز از نظر ذهنی از جامعه پیش سرمایه‌داری نبریده‌اند و در روند تولیدی جامعه آگاهی طبقاتی کسب ننموده‌اند، عاملین پذیرش ایدئولوژی مذهبی

هستند. اعتقاد آنان به ماوراء الطبیعه، عدالت خواهی و از همه مهمتر عدم آگاهی به قدرت طبقاتی، آنان را بدنیاال "دستی از غیب" و یا "ظهور امام" می‌کشاند. در ایران، مذهب بعنوان عاملی برای بحرکت در آمدن توده‌ها بوسله خود توده‌ها بکار گرفته شد. پیش‌آموزی ذهنی طبقات شهری یعنی آشنائی همگانی با شعارها و دعا‌های مذهبی (مانند الله اکبر و غیره)، امکانات مادی از قبیل وجود مساجد برای تجمع مردم برگزاری روضه خوانی و سینه زنی و غیره، مذهب را به عرضه سیاست کشاند. روحانیتی که تا آن زمان "روضه علی اکبر" و "دعای کمیل" برای مردم می‌خواندند مجبور شدند که حتی به گوشه و کنایه از رژیم شاه انتقاد کنند. در پای منبری که صحبت از سیاست نمی‌شد کسی گرد نمی‌آمد. در حقیقت این توده‌ها بودند که مذهب و روحانیت را مجبور به مداخله در سیاست کردند و نه بالعکس.

این مسئله بطلان گوئی "مارکسیست" هائی را که بدنیاال یافتن "چیزی در اسلام" بعنوان ایدئولوژی طبقات زحمتکش می‌کردند (از جمله آکادمیسین‌های شوروی) به ثبوت می‌رساند. آنان همانقدر گرفتار هدیان‌های "علمی" هستند که کیمیاگران ایرانی برای تبدیل مس به طلا.

از سوی دیگر، رهبری جنبش پوپولیستی در ایران، از ویژگی خاصی برخوردار بود. پوپولیسم در شکل بندیهای "عقب مانده" عموماً "دارای خصلت ملی‌گرایی است. اما اکثراً" مبارزه ملی مفهوم طبقاتی خود را از دست میدهد و مبارزه با امپریالیسم تبدیل به مبارزه علیه "اجانب" میگردد. در ایران در ابتدا خصلت ملی‌گرایی جنبش پوپولیستی بطور کلی دارای جنبه غالب بود و بخاطر همین ویژگی بود که شعار مبارزه علیه شاه توده گیر شد. اما بخاطر ضعف بورژوازی مخالف با شاه و عدم اعتماد مردم به سازمانهای آن از جمله جنبه ملی، موضوع رهبری جنبش نا مشخص مانده بود. از یک طرف "مبارزه با اجانب" بدون بکار بردن حربۀ ملی‌گرایی، رهبری مذهبی را در مخصه قرار میداد و عملاً آنرا بی‌خاصیت می‌نمود و از سوی دیگر رهبری بورژوازی بخاطر سابقه سازشکاری و محافظه کاری شدید آن امکان پذیر نبود. روی همین اصل، جنبش پیوسته با خلاۀ رهبری سیاسی مواجه بود.

آیت الله خمینی نه بخاطر مرتبه مذهبی وی، بلکه بعلت وجه ناسیونالیستی و سابقه سرسختی او در مقابل شاه از طرف توده‌ها بر رهبری کشانده شد. در حقیقت بعلت نبودن رهبری سیاسی در جنبش، رهبری به آیت الله خمینی تحمیل گردید!

بر خلاف این گفته که: روحانیت رهبری خود را به جنبش تحمیل نمود. در جریان جنبش نودمای قبل از قیام بهمن، به کرات از مردم سؤال می شد که چنانچه آیت الله خمینی از بین برود، آنوقت چه خواهید کرد؟ جوابها همه یکسان بود: "ما یک خمینی دیگری سازیم". از سوی دیگر لزوم داشتن رهبر "شبه الهی" برای جنبش - های پوپولیستی خود بخود آیت الله خمینی را کاندید چنین رهبری می کرد. (ر. ک. به "پوپولیسم جنبش، ایدئولوژی، دولت) آیت الله خمینی که حدود ۱۳ سال در نجف بندرپس فقه و مبانی اسلام مشغول بود، و هرچند گاهی یکبار اعلامیه های و یا فتوای بر علیه شاه صادر می کرد، به ناگهان بصره مبارزه سیاسی و آنهم به حادثین نوع آن کشانده شد.

وجود نداشتن رهبری سیاسی و تشکیلات طبقاتی رهبری کننده در جنبش، کاستی های دیگری نیز از نظر سیاسی ببار آورد که در نحوه شکل گیری مبارزه و جهتی که از نظر طبقاتی بدان داده شد، تأثیر بسزائی داشت. عدم درک ریشه های طبقاتی جریانات سیاسی، زمینه را برای رشد جنبه های خرافی و اعتقادات ماوراء طبیعه، بسیار مساعد کرد و در چنین زمینهای بود که مبلغین مذهبی رهبر سیاسی نیز شدند. توده های تهیدست شهری که بنا به اعتقادات مذهبی و فرهنگ روستائی خود هنوز در انتظار ظهور چیزی مانند "امام زمان" بسر می بردند تا آنان را از زیر یوغ ستم طبقاتی برهاند، به آسانی و با اشتیاق بدنبال آن رهبری سیاسی رفتند. که جنبه "الوهیت" داشت. آنان برای ساختن "امام زمانی" از این رهبری از هیچگونه تلاشی فروگذار نکردند. (۱) در چنین شرایطی رهبری جنبش به آیت الله خمینی واگذار شد.

### پیمان پوپولیستی

این پیمان در واقع در اواخر پائیز ۵۷ بین نیروهای شرکت کننده در جنبش

(۱) - در غروب ۲۳ دسامبر ۱۳۵۷، مسئله رهبری "شبه الهی" برای توده های ناآگاه تبدیل به هیستری توده های گشت. در آن شب میلیونها نفر از مردم، عکس آیت الله خمینی را در روی ماه دیده بودند.

پوپولیستی بسته شد و آن وقتی بود که عدم توانائی شاه برای ادامه حکومت بر همگان آشکار گشت. ترکیب دولت موقت و شورای انقلاب بهترین بیان کننده نحوه شرکت نیروهای سیاسی در این پیمان بود. شرکت جبهه ملی، نهضت آزادی، گروهائی که بعداً "حزب جمهوری اسلامی و حزب خلق مسلمان نام گرفتند، و سایر احزاب یورژوایی در این پیمان در حول رهبری آیت الله خمینی صورت پذیرفت. در این پیمان نیروهای چپ شرکت نداشتند. خرده بورژوازی رادیکال (مجاهدین خلق) دوش بدوش عناصر شرکت کننده در پیمان حرکت می کرد. بورژوازی و خرده - بورژوازی بعزت ضعف سیاسی چپ و همچنین وجود نداشتن تشکل های کارگری، وقتی به سازمانهای چپ نمی گذاشتند و چپ نیز برده وار بدنبال رهبری پوپولیستی جنبش در حرکت بود. کارگران اعتصاب کننده شرکت نفت و سایر کارگرانی که اعتصاب سیاسی کرده بودند، گو اینکه بعضاً "مستقل از رهبری پوپولیستی و بیروتراز رهبری عمل می کردند، اما بعنوان نیروی سیاسی تصمیم گیرنده در پیمان پوپولیستی شرکتی نداشتند. شرکت کنندگان در پیمان بطور کلی شامل بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی بود که توده عظیم تهری دستان شهری را بدنبال خود می کشید.

بطور خلاصه عوامل اجتماعی که منجر به بسته شدن پیمان پوپولیستی شد عبارتند از:

- ۱- ضعف بورژوازی (چه جناحهای مسلط آن و چه جناحهای که در قدرت سیاسی سهمی نداشتند) در اعمال هژمونی و ارائه راه حلی برای جامعه؛
- ۲- فقدان آگاهی و تشکل طبقه کارگر و ناتوانی آن در اعمال هژمونی؛
- ۳- وزن عظیم اقشار حاشیای و تهیدست (با توجه به خواست های ویژه آنها در جنبش پوپولیستی: ر. ک. به "تهیدستان شهری و پوپولیسم")؛
- ۴- لزوم گسترش پایه های اجتماعی قدرت سیاسی (با توجه به تحولات ناشی از رشد سرمایه داری در ایران) و لزوم مشارکت "محدود و مشروط" اقشار وسیع مردم و عدم امکان چنین گسترشی در رژیم خودکامه شاه که دارای پایگاه اجتماعی فوق العاده محدودی بود.

در جریان شکل گیری پیمان پوپولیستی یک نوع معامله، بطور ضمنی بین طبقات مختلف صورت گرفت. بورژوازی متوسط اعم از صنعتی و تجاری و خرده بورژوازی همگی در این معامله طبقاتی شرکت یافتند و هدف همه آنها شرکت مستقیم در قدرت سیاسی برای بدست آوردن سهم بیشتری از درآمد ملی بود. تهری دستان شهری بدنبال اتویی خرده بورژوازی رویای زندگی بهتر و دریافت سهم "روزانه" از درآمد

تفت بودند. پرولتاریا نیز باین امید بود که از این معامله، با گسترش تشکیلات و تجربه سیاسی که می‌اندوخت برای آتیه خود نفعی ببرد. رهبر پوپولیسم در این پیمان از یک سو نقش واسطه بین گروه‌های سیاسی درون پیمان را ایفا نموده و از سوی دیگر نقش واسطه بین پیمان پوپولیستی و مردم را داشت. مشروعیت سلطه دولت پوپولیستی نیز وسیله‌ای بود برای قبولاندن وضع موجود به مردم و سرپوش گذاردن بروی تضادهای طبقاتی جامعه با رواج دادن مفاهیمی همچون "امت مسلمان" "مردم" "مسضعین" و غیره.

### فر و پاشی پیمان پوپولیستی

تضادهای درون پیمان پوپولیستی، به محض به قدرت رسیدن پیمان، رو به افزایش می‌گذارد و با شدت گرفتن این تضادها روند فروپاشی پیمان پوپولیستی شروع میشود. در ایران اولین شکاف در پیمان شش ماه بعد از تشکیل دولت موقت ایجاد شد و آن موقعی بود که جبهه ملی از کابینه بازرگان بیرون رفت. دکترسنجایی رهبر جبهه ملی در این باره چنین می‌گوید:

"... با آنکه ترکیب دولت و نحوه حکومت را نیز صحیح و متناسب با آن مرحله انقلاب نمی‌دانستم، از جهت حفظ وحدت و جلوگیری از سوء تفاهمات و ندادن بهانه تبلیغات به دست ضد انقلاب عضویت دولت را پذیرفتم. ولی متأسفانه در فاصله کوناهمی پیش‌بینی‌ها واقعیت یافت و کوشش‌ها برای استقرار نظم انقلابی و قدرت قانونی دولت بجائی نرسید... شورای انقلاب و سایر مراکز قدرت که بسرعت افزایش می‌یافتند عامل مهم بی ثباتی و شیوع هرج و مرج و ایجاد اختلاف و چند دستگی و برهم ریختگی وضع کشور گردیدند و امکان تنظیم طرح و برنامه ریزی و اقدام مثبت را در جهت سازندگی

در زمینه‌های مختلف از میان بردند." (۱)

پس از این شکاف، چندین بار فروپاشی پیمان نزدیک شد اما دوباره مرمت گردید. مثلاً "ماجرای گروگان‌گیری در سفارت آمریکا از هم پاشیدن پیمان را قریب الوقوع می‌نمود. اما با شرکت یافتن "لیبرالها" در شورای انقلاب پیمان پوپولیستی مرمت شد. انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری و واگذاری فرمانده کل قوا به او نیز ندمی دیگر در حفظ پیمان بود.

اختلاف موجود در این پیمان، تضاد درون بورژوازی است که افشار مختلف بورژوازی را به دو جناح "لیبرال" و "مکتبی" تقسیم کرده است. خرده بورژوازی نیز بر حسب منافع طبقاتی خود، در یکی از این دو جناح بغالیت مشغول است. هیچ یک از این دو جناح توانائی ساقط کردن جناح دیگر را ندارد گو اینکه تسدید مبارزه طبقاتی در جامعه، تضادهای این دو جناح را روز بروز عیان تر می‌کند. جناح "مکتبی" بازگوکننده ایدئولوژیک قطب عقب مانده سرمایه‌داری است. توسعه تولید خرد و سرمایه‌داری کوچک در مقابل سرمایه‌داری انحصاری، حسرت خوردن بدروزهای خوب گذشته از مشخصات بینش اوست. علاوه بر این در فعالیتهای قطب عقب مانده بورژوازی سوداگر از "مکتبی" بودن دولتمردان نفع می‌برد. و آرادای تجارت در اسلام، باز تولید این قشر مرفه از بورژوازی را تأمین می‌نماید. اینکه نمایندگان سیاسی قطب عقب مانده سرمایه‌داری را اکثراً "روحانیون تشکیل می‌دهند، و روحانیون نیز از نظر تقسیم بندی طبقاتی در زمره خرده بورژوازی قرار می‌گیرند، نبایستی این توهم را بوجود آورد که "خرده بورژوازی" بر علیه بورژوازی "لیبرال" مشغول مبارزه است.

بورژوازی با اصطلاح "لیبرال" نیز نمایندگی قطب مدرن سرمایه داری را بر عهده دارد و خواهان برقراری سازمانهای بوروکراتیک و تکنوکراتیک و نیز افزایش ارتباط با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است. جناح لیبرال، هر چند با کمی تعدیل، خواهان بازسازی سرمایه‌داری ایران به کمک دولت است. این جناح بخوبی از امکاناتی که صدور نرفت در اختیار آن می‌گذارد واقف است و در تمام موارد از جنبش توده‌های در جهت استقرار الگوی خاص خود بهره برداری می‌کند.

تضادهای درون سیستم حاکمیت بخاطر "انحصارطلبی" گروهی و غیرانحصار

(۱) - جبهه ملی با ملت سخن می‌گوید. دوم آذر ماه ۵۹

طلب بودن گروه‌های دیگر نیست. این بظاهر انحصار طلبی موقعی خود را نشان می‌دهد که پیمان پوپولیستی شروع به فروپاشی نماید. عبارت دیگر این فروپاشی پیمان و تشدید تضادهای طبقاتی است که گروه حاکم را به انحصار طلبی وامی‌دارد. نه اینکه انحصار طلبی ویژگی حکومت طبقه بخصوصی باشد.

شدت یافتن تضادها درون پیمان پوپولیستی نشانگر آنست که جامعه دستخوش بحران عمیقی است. حدت یافتن مبارزه طبقاتی، رهبر شبه الهی را که پیوسته سعی در میانجی‌گری طبقات متخاصم می‌نمود و در منازعات درون طبقات بورژوازی جایگاهی ما فوق طبقاتی برای خود قائل بود، به میان صحنه کارزار می‌کشد. و رهبر را مجبور به موضع‌گیری به نفع یکی از جناح‌های متخاصم می‌نماید. (۱)

این موضع‌گیری رهبر شبه الهی به نفع یک جناح بورژوازی خود بخود رهبری را به اعمال قهر و خودکامی می‌کشد. برای رهبر شبه الهی مسلک رسمی بهترین پایه برای حکومت خودکامه میگردد و آن چیزی نیست جز درهم آمیختن مذهب و دولت. در اینجا رهبر سیاسی جامعه رهبر مذهبی نیز میگردد و قوانین مدنی و شرعی و اخلاقی را تنظیم و تفسیر و اجرا می‌کند. پوپولیسم مذهبی مجبور به مخدوش کردن مرز میان جامعه مدنی و دولت است.

در پوپولیسم این خودکامی بخاطر تودمگرائی رهبری هیچ‌گاه کامل نمی‌گردد و این خود نقطه ضعف بزرگی برای ادامه حکومت پوپولیسمی است. در پوپولیسم با وجود تمام گرایشات خودکامی (توتالیتریزم) هیچ‌گاه دیکتاتوری بورژوازی بطور کامل برقرار نمی‌شود و دیکتاتوری بورژوازی معمولاً چیزی است که پوپولیسم را برمی‌اندازد بعلت همین ضعف است که دولت پوپولیستی مجبور میشود که از طریق ایدئولوژی عوام‌فریبی هژمونی خود را بر جامعه تحمیل کند. رژیم پوپولیستی به علت آنکه در پی یک جنبش تودمائی روی کار آمده و نسبت به سایر رژیم‌ها تازه کار است نیازمند به حمایت و توجیه ایدئولوژی است.

رهبر شبه الهی نیز برای شروع جلوه دادن اختیارات بلاستازخ خویش ناگزیر باید از ایدئولوژی کمک بخواهد زیرا هیچ منبع دیگری برای مشروعیت حکومت او در جامعه وجود ندارد. آن‌انکه ایدئولوژی را وضع می‌کنند نیز باید در دستک‌های حکومتی

(۱) - در آرنشین و وان پروون سیزدر جریان فروپاشی پیمان پوپولیسم مجبور شد در ۱۹۷۴ به نفع بورژوازی بر علیه مونتئروها موضع بگیرد.

و تبلیغاتی دارای چنان قدرتی باشند که نگذارند هیچ ایدئولوژی دیگری تحمل گردد و یا حتی بر زبان آید.

در ایران "مکتب" به معنی ایدئولوژی اسلامی "تخمیر شده"، بمثابه ایدئولوژی ملی و همچنین مذهب رسمی از طریق رهبر پوپولیسم در جامعه اعمال میشود. این "مکتب" ایدئولوژی بسیار سخنگیر و متحجری است که هیچ نوع قوانین حقوقی جهانی را قبول ندارد و نه تنها "لامذهبی" بلکه حتی "اهل کتاب" را نیز تحمل نمی‌کند. سانسور کتابها و نشریه‌ها و کنترل بر مدارس و دانشگاهها و دیگر مراکز آموزشی وسیله‌ایست که، بوسیله آن "مکتب" می‌کوشد هیچ اندیشه و ایدئولوژی رقیبی بکوش مردم نرسد.

این اعمال که هدف اصلی آن یک عقب‌گرد تاریخی یعنی در همس آمیختن جامعه مدنی و جامعه سیاسی است بر روی ساخت اجتماعی صورت می‌گیرد که در آن بخاطر توسعه روابط سرمایه‌داری جدا شدن مذهب از سیاست و تفکیک جامعه مدنی از جامعه سیاسی امری اجتناب ناپذیر می‌باشد. و تنها اتوبی تولید کننده کوچک است که گرایش بر کردادن عقربه زمان به عقب را دارد.

ترکیب طبقاتی "مکتبی"ها یعنی، تولید کنندگان کوچک، خرده بورژوازی و بورژوازی سوداگر بهیچ وجه بدانها جنبه مترقی تر از "لیبرالها" نمی‌دهد. در جنبش پوپولیستی "مکتبی‌ها" همانقدر در دادن شعارهای توده‌فرب ترکیب داشتند که "لیبرالها". موضع‌گیری "ضد امپریالیستی" هر دو جناح نیز در یک ردیف بود. در اثر شروع فروپاشی پیمان تضادهای درون طبقه‌ای بشکل مبارزه سیاسی بروز کرد. منتها بخاطر روش توده‌فرب پوپولیسم، این مبارزه سیاسی تبدیل به افشاکاری جناح‌های مختلف از یکدیگر شد. این مبارزه سیاسی فقط بخاطر کسب قدرت و نه بنابر مضمی جنگ طبقاتی است. هر چند که مبارزه سیاسی به خشن‌ترین و حادثترین نوع آن انجام شود.

در ایران بویض از هم فروپاشی پیمان پوپولیستی از نظر عامل ذهنی، به نفع پرولتاریا است. جناح‌های مختلف برای بدست آوردن وجهه و یگار بردن تاکتیک‌های عوام‌فرب مجبورند به نقض زحمتگشان در جامعه ارج به نهند منتها فقط در حرف از سوی دیگر تضادهای طبقاتی و بحران اقتصادی جامعه خلا سیاسی موجود را عمیق تر نموده و حاکمیت را از اعمال قدرت یک پارچه باز میدارند. همین امر نقش عامل سرکوب حاکمیت بورژوازی را کم ارزش کرده و به پرولتاریا مجال حرکت سیاسی میدهد. نیروهای چپ در چنین شرایطی، بجای حمایت از یک جناح شرکت کنند در

پیمان بر علیه جناح دیگر، باید به بسیج انقلابی طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش پرداخته و زمینه را برای انقلاب اجتماعی مهیا سازند.

\* \* \*

در ایدئولوژی پوپولیستی شباهت هائی با فاشیسم دیده میشود که ممکن است بعضی ها را به اشتباه بیاندارد و فکر کنند که در ایران " فاشیسم کابوس نیست. واقعیت است."

در اینجا شمعی از ایدئولوژی پوپولیستی امریکای شمالی را که توسط ویکتور - فرکیس توضیح داده شده، (۱) و همچنین پاره‌ای از زمینه‌های ایدئولوژی فاشیسم را که بوسیله پام دات نگاشته شده است (۲) ذکر می‌نمائیم.

ایدئولوژی پوپولیستی شامل:

- ۱- حمله به سرمایه‌داری انحصاری
- ۲- انزجار از دموکراسی بورژوازی و همچنین از سوسیالیسم
- ۳- اعتقاد به اینکه دموکراسی مساوی است با هژمونی سرمایه‌داری غربی.

(۱) Victor Ferkiss; Populism: Reaction or Reform

p.p. 69 American Problem Studies

(۲) Paulme Dutt; Fascism & Social Revolution

p.p. 72-75 ; Proletarian Publishers.

- ۴- اصرار در بوجود آوردن یک دولت قوی برای تأمین و حفظ هژمونی و خرده بورژوازی و تولید کنندگان کوچک ( دولت اتوبی )
- ۵- هراس از آزادی مطبوعات و ترس از آزادیهای مدنی که آنرا پوشش برای برقراری حکومت دولتمندان Plutocracy می‌دانند
- ۶- اولترا ناسیونالیسم با بینش‌های فاشیستی، مذهبی، شبه سوسیالیستی و غیره
- ۷- تعبیر خاصی از تاریخ: که بوسیله آن در وقایع تاریخی رابطه‌ای می‌یابند که مخالف تولید کننده و سرمایه گذارنده است.

زمینه‌های مشابه در ایدئولوژی فاشیستی:

- ۱- سوء ظن به اشاعه بیش علمی بعزت آنکه ممکن است به سنت‌های اجتماعی لطمه وارد آورد.
- ۲- بدبینی نسبت به تکنولوژی سرمایه‌داری
- ۳- طغیان علیه علم، علیه برهان، علیه پیشرفت فرهنگی و علیه کلیه اصول فلسفی لیبرال موجود در جامعه
- ۴- اشاعه مذهب و هذیانهای ایده‌الیستی
- ۵- تشدید خرافات و عقاید واهی - اعتقاد به روح و ارواح
- ۶- زنده کردن سنت‌های ابتدائی گذشته
- ۷- برتری نژادی و اشکال متعدد تاریک فکری

## پیمان پوپولیستی و بناپارتیسم\*

### اکتاویو ایانی

بسیاری از محققین برآنند که در پدیده پوپولیسم در آمریکای لاتین میان "خلاء سیاسی" ناشی از سقوط الیگارشی و عدم وجود یک طبقه اجتماعی "جدید" که بتواند هژمونی خود را اعمال کند از یک سو و ائتلاف پوپولیستی و بناپارتیسم از سوی دیگر رابطه کم و بیش مستقیمی وجود دارد. این سخن بدان معنی نیست که تمامی محققینی که به این وجوه پدیده پوپولیسم پرداخته‌اند معتقد به وجود روابط مشابهی میان این وجوه هستند. چیزی که از این تحلیل‌ها می‌توان استنتاج نمود توالی روابط "علت و معلولی" در آن‌هاست.

در اینجا ابتدا چگونگی تعبیر خصلت "کنترال‌طبقاتی" پوپولیسم را خواهیم دید و سپس توجه خود را به مسأله "خلاء سیاسی" و بناپارتیسم معطوف می‌سازیم و در هر مورد سعی می‌کنیم روابط علی‌ای را که هر یک از محققین در رابطه با این مسائل ذکر می‌کنند مورد بررسی قرار دهیم.

الیستر هنسی تحلیل خود را از این خصلت‌یابی آغاز می‌کند که پوپولیسم در آمریکای لاتین اساساً "پدیده‌های شهری" است. البته این حکم بدان معنی نیست که وی برخی از جنبش‌های سیاسی ای را که دارای بنیان روستایی بودند، مانند جنبش بومیان و جنبش زاپاتا، در شمار جنبش‌های پوپولیستی به حساب نمی‌آورد. مگر به نظر هنسی پوپولیسم نه تنها پدیده‌های شهری است بلکه حتی اگر بنیانی روستایی نیز داشته باشد خود ملواز ارزش‌ها و الگوهای اجتماعی-سیاسی شهری

\* فصل ۶ کتاب "شکل‌گیری دولت پوپولیستی در آمریکای لاتین"، اکتاویو ایانی

است. به علاوه به نظری پوپولیسم جنبشی "کنیر الطبقاتی" \* است و مستلزم گرداندگی \* \* (به همان معنی گرداننده برنامه یا گرداننده امور مختلف) سیاسی توده‌هاست.

در ظهور پوپولیسم به مثابه جنبشی "ماورای طبقاتی" \*\*\* عوامل متعددی دخیل هستند. هر چند که هنوز مطالعات اجتماعی دقیقی که بتواند در این زمینه ما را در خصلت‌یابی جنبش‌های مختلف یاری کند وجود ندارد، لیکن می‌توانیم عوامل مشروط‌کننده زیر را در رابطه با پوپولیسم ذکر کنیم:

۱- ناتوانی طبقات متوسط در ایفای نقش تاریخی، یعنی رهبری یک انقلاب بورژوائی و هدایت توسعه اقتصادی بر اساس ارزش‌ها و انگیزه‌های خاص خود.

۲- توانائی نخبگان لاتیفونديست (مالکان ارضی بزرگ) در تطابق خود با تغییرات و ادغام نوکیسگان در صفوف خود و عرضه الگوئی از رفتار با تقلید از طبقات متوسط.

۳- ناتوانی طبقه کارگر شهری، که علاوه بر عقب‌ماندگی در زمینه فرهنگ کارگری، قادر نیست تشکیلات مستقل خاص خود را نیز بوجود آورد.

۴- جریان‌های وسیع مهاجرت به شهرها و ظهور جمعیت‌های عظیم حاشیه‌نشینی که علی‌رغم حضور در شهر در زندگی شهری ادغام نمی‌شوند.

۵- دوام وابستگی‌های خانوادگی در جامعه روستائی، که مانع ایجاد تشکیلات مستقل روستائیان می‌شود و در عین حال رفتار گروه‌های حاشیه‌نشین شهری (با منشاء روستائی) را مشروط می‌سازد. (۱)

سنا بر این می‌توان نتیجه گرفت که پوپولیسم شهری در آمریکای لاتین مکانیسمی است برای گرداندگی جماعات حاشیه‌نشین و

\*\* - Manipulacao

\* - Policlassista

\*\*\* - Transclassista

۱- البستر هنسی: "آمریکای لاتین" (مس انگلیسی) لندن، ۱۹۶۹.

ص ۶۱-۳۸.

۱۴۲

تا مین زمینه ادغام مهاجران در زندگی شهری... پوپولیسم در واقع پدیده‌ای است که به دوران گذار مربوط می‌شود و نیز عنصری تعادل دهنده در روابط میان نیروهای اجتماعی متعارض به شمار

می‌آید. پوپولیسم به نحو محدودی در پی تغییر ساخت اجتماعی و روابط صادرات-واردات، و بر طرف ساختن موانعی است که برخی گروه‌های اجتماعی انعطاف ناپذیر در مقابل برنامه‌های پوپولیستی ایجاد می‌کند... تحت یک حکومت پوپولیستی، مانند حکومت پروون در آرژانتین، نوعی صنعتی شدن با الگوی "جایگزینی واردات" صورت می‌گیرد. لیکن این موضوع نباید سبب نادیده گرفتن این حقیقت شود که پوپولیسم پدیده‌ای است که بیشتر ریشه در شهرنشینی دارد تا در صنعتی شدن... یکی از وجوه مشخصه جنبش‌های پوپولیستی همانا فراموش کردن روستائیان است، یعنی عدم توانائی تغییر ساخت جامعه روستائی و انجام اصلاحات ارضی و افزایش قابل توجه تولیدات کشاورزی. (۱)

هنسی با گردآوری عناصر مشترک انواع مختلف جنبش‌ها، احزاب، و حکومت‌های پوپولیستی آمریکای لاتین، بطور اجتناب‌ناپذیری برخی از ویژگی‌های مهم ملی (مربوط به هر کشور) را نادیده می‌گیرد. به عنوان مثال در مکزیک، حکومت کاردناس (۱۹۳۴-۴۰) در عین متکی بودن به توده‌های شهری، به توده‌های روستائی نیز متکی بود. در حکومت کاردناس در عین حال که توزیع زمین میان روستائیان تسریع شد، صنایع نفتی نیز ملی شد. در این مورد هم توده‌های روستائی و هم توده‌های شهری در چهارچوب دستگاه دولت سازمان یافتند.

وجه دیگری از تحلیل هنسی نیز قابل تامل است. در تحلیل وی توده‌های شهری صرفاً "به عنوان عنصری منفعل، که از بالا گردانده می‌شوند و جزئی یگانهای از جنبش‌ها، احزاب، و حکومت‌های پوپولیستی هستند، در نظر گرفته شده است. این حکم خود متناقض است. از آنجا که پوپولیسم بر مبنای اتحاد طبقاتی شکل می‌گیرد- و این همان محتوای "کنیر الطبقاتی" آن است- لذا می‌باید نوعی مبادله میان طبقات مؤلفه وجود داشته باشد. این مبادله در موارد

۱- همان اثر: صص ۳۵-۳۴.

معامله و مذاکره barganha \*

۱۴۳



متعدد، پویس زبر را طی می‌کند. در عین حالیکه سهم بورژوازی و طبقات متوسط از درآمد ملی افزایش می‌یابد، به موازات آن، پرولتاریای شهری نیز سازمانها و تشکیلات طبقاتی خود را کامل‌تر کرده و تجربه سیاسی خود را غنا می‌بخشد. سیاسی شدن روزافزون و گسترده نوده‌های پوپولیست، خاصه در دوره بحران سیاسی-اقتصادی، در واقع یکی از علل اصلی خروج بورژوازی و طبقه متوسط از پیمان پوپولیستی است.

حال رابطه پیمان پوپولیستی و خلا سیاسی را از دیدگاه دیگری بررسی می‌کنیم. در اینجا عناصری را نیز برای بحث در باره ریشه‌های بناپارتیسم و یا پوپولیسم آمریکای لاتین مطرح خواهیم کرد.

همانطورکه فرانسسکو و فورت اشاره می‌کند، وجه مشخصه پوپولیسم ناشی شدن آن از "خلا سیاسی" است که خود بر حسب مورد، حاصل تضعیف یا سقوط الیکارشی هژمونیک می‌باشد.

وجه مشخصه پوپولیسم آن است که این پدیده عمدتاً "شکلی از سلطه است که در شرایط خلا سیاسی" ظاهر می‌شود که در آن هیچ یک از طبقات هژمونی ندارند و هیچ یک نیز نمی‌توانند مسلط گردند. باید یادآور شویم که پوپولیسم زمانی ظاهر می‌شود که هژمونی الیکارشی و نهادهای لیبرالی دچار بحران می‌شود؛ بحرانی که سبب سازش وسیع و بی‌ثبات میان گروههای مسلط شود و محصول آن همانا تقویت سیاسی دستگاه اجرایی و قدرت اقتصادی و اداری دولت می‌باشد. در شرایط بحران هژمونی، رهبر یا حزب پوپولیستی، وظیفه و نقش واسطه را میان گروههای مسلط و نوده‌ها بر عهده می‌گیرد. بدین ترتیب پذیرش مشروعیت سلطه پوپولیستی از جانب نوده‌ها در واقع وسیله‌ای است که برای قبولاندن وضع موجود و نظام مسلط به طبقات مردمی، جایگزین هژمونی از دست رفته می‌گردد. به عبارت دیگر شرکت نوده‌ها در پوپولیسم لزوماً به پنهان شدن مسأله تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی متعارض و نیز به رواج مفهوم مردم (با ملت) به مثابه جمعی با منافع مشابه، منجر می‌گردد. (۱)

۱- فرانسسکو و فورت: "طبقات نوده‌ای و سیاست" (من برتغالی)،

تعبیر فوق‌وجه بسیار مهمی از پوپولیسم آمریکای لاتین را نمایان می‌سازد. یکی از این وجوه آن است که ائتلاف پوپولیستی به مبهم شدن خطوط و مرزهای طبقاتی و تأکید بر مفاهیمی چون "نوده" و "مردم" می‌انجامد و در سطح ایدئولوژیک، منافع ناهمگن را بصورت منافع مشابه جلوه می‌دهد. حال بپردازیم به نکته اصلی این تحلیل.

در نظر اول چنین می‌نماید که خلا سیاسی ناشی از سقوط الیکارشی‌ها باعث می‌شود که این طبقات برای مدتی متحد پوپولیسم به حساب آیند. مسلم است که در دوره بحران قدرت الیکارشی، هیچ یک از "طبقات جدید" اجتماعی در شرایطی نیستند که به قدرت برسند و حاکمیت خود را بر بقیه طبقات اعمال نمایند و صورت دولت را تعیین کنند. این نیز درست است که پیمان پوپولیستی همیشه زمانی می‌گسند که:

(۱) قدرت بورژوازی به حدی برسد که "اسا" و بدون شرکت نیروهای دیگر بتوانند تصمیم‌گیری بپردازد؛

(۲) خواست‌های سیاسی و اقتصادی کارگران به حدی رسیده باشد که از چهارچوب قراردادی دولت سرمایه‌داری - دولتی که در طی دوره پوپولیسم همواره حضور داشته و رکن اصلی پوپولیسم به حساب می‌آید - فراتر رود. در چنین مواقعی بورژوازی در درون خود متحد شده، و اگر ضروری باشد به کمک نیروهای نظامی و از طریق کودتا، "نظم" و "صلح" را برای طبقات مزدبگیر و خاصه پرولتاریا به ارمغان می‌آورد!

واقعیت آن است که اتحاد طبقات "جدید" اجتماعی شهری، خیلی پیش از آنکه محصول خلا سیاسی ناشی از بحران قدرت الیکارشی در جامعه باشد، زائیده تغییرات شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از ظهور موقعیت جدید است. باید متذکر شویم که سقوط قدرت الیکارشی خود بیانگر بحران عمیقی در بطن روابط و ساختارهای وابستگی ویژه این الیکارشی است، ساختارهایی که "اسا" بر پایه اقتصاد صادرات مواد اولیه و اقتصاد جزیره‌ای\* استوار است.

\* Feicao - نما

\* enclave - مراجعه کنید به "وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین"، کاردوزو و فالنتو، انتشارات نندر، پائیز ۱۳۵۹.

علاوه بر این، ظهور انواع جدید حکومت‌ها و رژیم‌ها - و حتی دولت بوبولیستی - بیانگر تغییرات نهادی و یا گسیختگی‌های ساختی داخلی و خارجی است.

در سطح داخلی، ترکیب جدیدی از نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای استقرار و ادامه کارکرد قدرت دولت بوجود می‌آید. این مسأله نشان می‌دهد که اتحاد طبقات و یا پیمان بوبولیستی محصول ضروری و اجتناب ناپذیر خلا قدرت است. لیکن در سطح خارجی، نکته مهم بازسازی و تغییر (گاه عمیق) روابط و ساخت‌های وابستگی است. لهذا وجود این شرایط استثنائی و ویژه داخلی و خارجی است که طبقات "جدید" در مواجهه با آن، ضروریات سیاسی و اقتصادی جدیدی را مطرح می‌کنند. بهمین خاطر است که خاصه دستگاه دولت در بوبولیسم شکل‌بندی جدیدی می‌یابد. بهمین ترتیب رابطه میان دولت و جامعه در ابعاد مختلف و ویژه خود دستخوش تغییر می‌گردد.

لیکن باید توجه داشت که در این میان آنچه ماهیتاً "تغییر نمی‌یابد" خصلت سرمایه‌دارانه روابط سلطه سیاسی و تصاحب اقتصادی است. برعکس، اتحاد فوق به ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی ضروری برای تنوع بخشیدن به سیستم اقتصادی کشور (به عنوان جزء سیستمی از سیستم سرمایه‌داری) و نیز تداوم بخشیدن به انباشت سرمایه در بخش خصوصی داخلی و خارجی منجر می‌گردد. از این دیدگاه پیمان بوبولیستی واسطه‌ای است، با خصلت بناپارتیستی، در گذار از همزونی الیکارشی به همزونی صرفاً "بورژوائی-بورژوازی‌ای با بنیان شهری و صنعتی".

خصلت بناپارتیستی، که معمولاً به بوبولیسم آمریکای لائین نسبت داده می‌شود، وجه مهمی از این مسأله است. بررسی خصلت بناپارتیستی بوبولیسم می‌تواند در بحث ترکیب طبقات در بوبولیسم دورنمای جدیدی را در جلوی ما بگشاید.

سکی نیست که در حکومت‌ها، رژیم‌ها، و دولت‌های بوبولیستی عناصری که وجه مشخصه بناپارتیسم هستند مشاهده می‌شود. در وهله نخست "تعال" میان طبقات اجتماعی مو تلفه، خود عنصر بنیانی بناپارتیسم است. در وهله دوم در بوبولیسم، اغلب به تورم دستگاه اجرائی، یا هر چیزی که مترادف آن است، یعنی سلطه دستگاه اجرائی بر دستگاه قانونگذاری، برمی‌خوریم. تمام حکومت‌های بوبولیستی، مانند حکومت‌های بناپارتیستی، قدرتمند، نیمه دیکتاتور، یا کاملاً "دیکتاتوری هستند. در وهله سوم حکومت بوبولیستی بهمان صورت

حکومت بناپارتیستی، سعی دارد قدرت را در ورای دستگاه دولت نیز سازمان دهد؛ یا به عکس سعی دارد سندیکاها و احزاب را در دستگاه دولت ادغام کند. ترکیب "دولت-سندیکا-حزب" محصول و در عین حال نقطه اتکاء خاص حکومت بوبولیستی است. در این شرایط، رئیس حکومت - حال چه کاردناس باشد، چه برون و چه وارگاس - به عنوان حامی منافع تمام طبقات، که در مفهوم "ملت" یکی شده‌اند، به حساب می‌آید؛ وی کسی است که گوئی ما موریت استقرار صلح اجتماعی را برای حفظ نظام بورژوائی بر عهده دارد.

حکومت‌های کشورهای عقب مانده، یعنی مستعمرات و نیمه مستعمرات، همگی دارای خصلت بناپارتیستی یا نیمه بناپارتیستی هستند. تفاوت آنها بشرح زیر است؛ برخی در جستجوی سمت گیری دموکراتیک با حمایت کارگران و دهقانان هستند؛ در حالی که سایر حکومت‌ها نوعی دیکتاتوری سیاسی-نظامی را برقرار نموده‌اند. این مسأله بر سرنوشت سندیکاها تأثیر بسزائی برجای می‌گذارد. سندیکاها یا در کنترل ویژه دولت هستند و یا مورد سرکوبی شدید قرار می‌گیرند. نقطه اتکاء دولت بر دو محور قرار دارد:

(۱) جلب طبقه کارگر برای مقابله با ادعاهای روز افزون امپریالیسم؛

(۲) و همزمان با آن، متشکل کردن کارگران تحت کنترل بوروکراسی دولتی.

معدالک وجه دیگری از بناپارتیسم نیز وجود دارد که خاصه اگر نکوئیم ماهیتاً - آن را از بوبولیسم متمایز می‌سازد. بناپارتیسم، در حالت معمول، خود محصول مبارزه شدیدی است که بر سر قدرت صورت می‌گیرد، و زمانی بروز می‌کند که هیچ‌یک از طبقات اجتماعی متعارض شرایط حکمرانی بر دیگران را نداشته باشند. بناپارتیسم ناپلئون سوم در فرانسه در سال ۱۸۵۲، در پی تعارضات و مبارزات شدید طبقاتی بوجود آمد. (۱) بهمین ترتیب حکومت کرنسکی در روسیه ۱۹۱۷ شکل خاصی از بناپارتیسم بود که آن نیز در دوره شدت تعارضات و مبارزات طبقاتی بوجود آمد. همانطور که آنتونیو گرامشی می‌گوید، سزاریم\*، کدوی نام

۱- کارل مارکس: مبارزات طبقاتی در فرانسه، ۱۸۵۰-۱۸۴۸- هیچدم

بروئر لوئی بناپارت

\* حکومت‌هایی از نوع ژولیوس سزاریم

بنابارتیسم بدان می‌دهد، شکلی از سازمان‌یابی سیاسی تضادهای طبقاتی است؛ نوعی ائتلاف میان آنتاگونیست‌ها. بدین ترتیب در دورهٔ حیات بنابارتیسم، طبقات اجتماعی به توسعه و بسط خود به مثابه طبقهٔ اجتماعی، ادامه می‌دهند. لیکن این طبقات در دورهٔ حیات رژیم خود را نه بصورتی برابر بسط می‌دهند و نه به نحوی متحد الشکل. حتی اگر تمایز و مرزبندی‌های طبقاتی در این دوره، لااقل از نظر ایدئولوژیکی محو و مبهم شوند، در واقعیت روابط تولید، این مرزبندیها وجود داشته و حتی به توسعه و تشدید خود نیز ادامه می‌دهند.

می‌توان گفت که سزاریسیم بیانگر موقعیتی است که در آن نیروهای شرکت‌کننده در مبارزه به نحو فاجعه‌باری به حد تعادل می‌رسند، یعنی به نحوی که ادامهٔ مبارزه به نابودی طرفین منجر خواهد شد. (۱)

در دنیای امروز، تعادل‌هایی با دورنمای فاجعه‌بار میان نیروهایی که در تحلیل نهائی قادرند حتی پس‌از پوشی فرسایشی و خونین، متحد شوند و استوار گردند تحقق نمی‌یابد، بلکه بین نیروهای بروز می‌کند که تعارضاتشان از نظر تاریخی غیرقابل حل بوده و با ظهور اشکالی از سزاریسیم عمیق‌تر نیز می‌گردد. (۲)

در نتیجه، چیزی که در بنابارتیسم عمده است موقعیتی از تعارض طبقاتی است که در آن تضاد و اهمیت نسبی هر یک از طبقات متخاصم، آن‌ها را وادار به سازش با یکدیگر می‌کند. در این مورد، کنترل قدرت سیاسی به عنوان محصول متناقض تضادهای طبقاتی ظاهر می‌شود؛ متناقض‌بمابین دلیل که در واقع صلحی است میان طرفین متعارضی که دیگر نمی‌توانند به مبارزهٔ خود ادامه دهند.

این مسألهٔ مسلماً "در مورد حکومت پروون و با وارگاس صادق نیست. در این دو مورد تضاد اصلی تضاد میان ائتلاف پوپولیستی از یک سو و ساخت‌های الیکارشیکی و امپریالیستی‌ای که در خارج از دستگاه قدرت قرار دارند از سوی دیگر است. البته این بدان معنی نیست که تعارضات درونی ائتلاف عنصری مهم و بویا نباشد، لیکن این تعارضات در تعریف رژیم حاکم امری ثانوی است. به عنوان مثال در حکومت پروون، خاصه در سالهای آخر حیات آن، تضادهای داخلی رژیم اهمیت

۱- آنتونیو گرامشی: ماکیاوول، سیاست و دولت مدرن (متن ایتالیایی).

۲- همان اثر.

زیادی پیدا کرده بود و این امر خود در سقوط این رژیم تأثیر بسزایی داشت. به علاوه در سایر حکومت‌های پوپولیستی نیز این مسأله بچشم می‌خورد؛ در مواقع بحرانی تضادهای داخلی میان طبقاتی که در پیمان پوپولیستی شرکت دارند، اهمیت فوق‌العاده‌زیادی پیدا کرده و حتی به عاملی قاطع و تعیین‌کننده بدل می‌گردد.

## \* در باره پوپولیسم روسیه و پوپولیسم آمریکای شمالی

### اکتاویو ایانی

تاریخ سیاسی بسیاری از کشورهای اروپا، آسیا، آفریقا، و نیز ایالات متحده  
نمایشگر جنبش های بودهای، احزاب سیاسی، و حکومت هایی است که در مطالعات  
جامعه ساختی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی نام پوپولیست بر آنها نهاده اند. در  
روسیه تزاری نیز، در نیمه دوم قرن نوزدهم، سازمان ها، فعالیت ها، بحث ها و  
نظریه هایی بوجود آمد که در تاریخ به عنوان پوپولیسم روسی معروف است. در  
اروپای مرکزی - لهستان، رومانی، بلغارستان، مجارستان، یوگسلاوی و چکسلواکی  
- نیز مباحثات، جنبش ها، و احزاب پوپولیستی بوجود آمدند. در دهه آخر  
قرن نوزدهم در ایالات متحده نیز حزبی پوپولیستی تاسیس شد. این حزب هم  
برنامه ای خاص خود و هم پایگاهی مردمی در جامعه روستائی داشت. در چین،  
برنامه انقلاب ۱۹۱۱ به رهبری سون یاتسن نیز دارای گرایش پوپولیستی بود که  
در واقع از پوپولیسم روسی تاثیر پذیرفته بود. پس از جنگ دوم جهانی، در مستعمرات  
سابق اروپا در آسیا و آفریقا نیز جنبش های توده ای، احزاب سیاسی، و حکومت هایی  
بوجود آمدند که بسیاری از محققین علوم اجتماعی نام پوپولیست بر آنها نهادند.  
این جنبش ها، احزاب، حکومت ها، و ایدئولوژیهای متعدد که همگی دارای  
عنوان پوپولیست هستند، تحت شرایط تاریخی کاملاً متفاوت و متنوعی ظاهر شد.

« فصل سوم کتاب " شکل گیری دولت پوپولیستی در آمریکای لاتین " اثر

اکتاویو ایانی

و از نظر ترکیب طبقاتی، تاکتیکهای سیاسی، روشهای رهبری، برنامه ها، اهداف و غیره با یکدیگر تفاوت های چشمگیری داشتند. واضح است که این پدیده بر حسب شرایط اجتماعی-فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی خاص هر کشور دارای تنوع و ویژگی های بسیاری است. لیکن در اینجا می توان از میان وجوه مشترک این پدیده، متنوع دو وجه را ذکر کرد:

در وهله نخست چنین به نظر می رسد که نمونه های متعدد این پدیده در دورنمای وسیع تاریخی خود حتمی دارای یک خصیت مشترک هستند؛ همه جنبش ها، احزاب، حکومت های پوپولیست، و نیز مباحثات و جدل های مربوط به آن، خصیت یک عکس العمل ایدئولوژیک و برانگیز (بر حسب کشور) را نسبت به تغییرات اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی ناشی از شکل گیری سرمایه داری صنعتی و شهرنشینی ملازم آن، بخود می گیرند. مسأله اصلی یا محرک عمده این جنبش ها همانا بحران شیوه زندگی اقشار وسیعی از کارگران روستائی یا کارگران شهری و یا در مواردی هردوی آنها بوده است.

در وهله دوم بررسی عناصر اصلی متشکله هر یک از این حرکت های پوپولیستی نشان می دهد که برخی از این عناصر در تمام کشورها مشترک بوده و اغلب دارای اهمیت مشابهی هستند. این مسأله را، البته با شدتهای گوناگون، می توان در گسترش و توسعه پوپولیست در روسیه، در کشورهای اروپای مرکزی و مستعمرات سابق اروپا در آسیا و آفریقا مشاهده نمود. در تمام این موارد کوشش بر آن بوده است تا زندگی اجتماعی و اقتصادی که بنیانی روستائی داشته است حفظ و تحکیم شود؛ در حالیکه ارسوی دیگر صنعت، همواره به عنوان عاملی مضر و مصیبت بار و یا به عنوان فعالیتی ثانوی (و تابع) در نظر گرفته می شود؛ چنین تلقی می شود که زمین عامل اصلی - گرچه نه عامل منحصر به فرد - بهزیستی اجتماعی است؛ کلیه پیسرفت - های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در قالب حفظ و تحکیم تجربیات و سخن شناسی یا قبیلای ارزیابی می شود؛ و تفاوت، به عنوان پیش اجتماعی برتر و یگانه تری نسبت به تقسیم اجتماعی کار و روابط مبنائی بر "قرارداد" که در شهر و در صنعت حاکم است، در نظر گرفته می شود. این نوع پوپولیسم سعی دارد هر کارگری - عمدتاً کارگران روستائی - را به شهروندی با حقوق و وظایف سیاسی ای تبدیل کند که از برتری شهر و روستا و صنعت بر کشاورزی دفاع کند، لیکن در عین حال سعی دارد عوارض و اثرات منفی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ناشی از انباشت اولیه سرمایه را، مثلاً در روسیه، کشورهای اروپای مرکزی، هند،

اندونزی، عنا، سنگان، بجزیره و غیره، از کارگران دور کند، جنبش ها، احزاب و حکومت های پوپولیست، در هر یک از این کشورها، عمدتاً بر پایه ادراکی از روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دارند که بر مضمونی ارزش مصرفی استوار است. در این حالت ارزش مصرفی به عنوان شکلی مطرح می شود که از نظر سیاسی معصوم تر و انسانی تر از ارزش - کار است. در اینجا باید کلیه روابط انسانی در تحلیل نهائی با ارزش مصرفی ارزیابی شوند و ارزش مبادلاتی به عنوان معیار سنجش آنها دارای جنبه های ثانوی است. لنین در برخورد با پوپولیسم روسیه، که به جنبش نارودنیکی معروف است، چنین نتیجه گیری می کند:

آقایان پوپولیست سرسختانه معتقدند که سرمایه داری در شهرهای ما، چیزی "مصنوعی" و "بوشالی" است و در صورت عدم حمایت از آن آن فرو می پاشد. (۱)

پوپولیست ها با این خیال که بطور مستقیم با واقعیت برخورد می کنند و با این اعتقاد که اخفناق خود فی نفسه علت اخفناق است، و نیز با شاهد گرفتن تاریخ، مسائل را به نحوی مطرح می کنند که گویی مالکیت تولید کننده بر وسایل تولید در نحوه تولید روستائیان، امری "همیشگی" و یا اصلی "ازلی و ابدی" است. در نتیجه اینان مدعی اند که امروزه سلب مالکیت از دهقانان موجب جایگزینی ارزش اضافی بورژوازی به جای مازاد تولید فتوئالی نشده است و بطور کلی سرمایه داری نیز در اقتصاد ما مستقر نشده است. پوپولیست ها همه این تحولات را ناشی از سیاسی نابخردانه و انحرافی موقتی از مسیر تاریخ و سرنوشت از پیش تعیین شده ملت، به حساب می آورند. (۲)

پوپولیسم آمریکای شمالی دارای خصیت های ویژه ای است و با نمونه هایی که ذکر شد مسابقت چندانی ندارد. پوپولیسم در آمریکا سالی در اواخر قرن نوزدهم در میان مالکین و کارگران روستائی ظهور کرد. در این دوره، بخش سرمایه دارانده اقتصاد کشاورزی ایالات متحده دچار بحران اضافه تولید بود و در عین حال اهمیت نسبی خود را در کل اقتصاد به نفع صنعت، تجارت، و امور مالی از دست داده بود.

۱ - لنین، محوای اقتصادی پوپولیسم و اسفاد استرووه از آن، مجموعه آثار، جلد ۱.  
۲ - همان اثر.

در این حالت، ایدئولوژی پوپولیستی زمین را عامل اصلی بهزیستی اجتماعی می - دانست و بر علیه " انگل " ها و " دزدانی " که کنترل تجارت، امور مالی و دستگاه دولت را در اختیار خود داشتند اعتراض کرده و در مقابل، از " تولید کنندگان حقیقی " دفاع می نمود. لیکن این حرکت در اصل عکس العملی بود بر علیه گرایش به افتراق<sup>۱</sup> در سیستم اقتصادی و بر علیه افزایش قدرت تصمیم گیری سیاسی و اقتصادی بورژوازی مالی، صنعتی و تجاری؛ این بورژوازی نوعاً " شهری است، در جمع بندی می توان گفت که پوپولیسم آمریکای شمالی نوع خاصی از نفی بی بند و - باری اقتصاد لیبرال بود. این پوپولیسم با تأکید بر مسائل مالی و سایر مسائلی که از اهمیت بافتن روز افزون حمل و نقل با راه آهن نشأت می گرفت، خواهان دخالت دولت در امور اقتصادی بود. از سوی دیگر این پوپولیسم بیشتر معطوف به امور مالی بود زیرا حس می کرد قسمتی از سودی که در فعالیت های کشاورزی بدست می آید به چنگ سرمایه مالی می افتد، در واقع مسأله در این حالت عبارت بود از دفاع از ارزش مبادلاتی بر اساس نیازهای باز تولید گسترده سرمایه در کشاورزی.

سرمایه داری آمریکای شمالی در بخش کشاورزی، با تولید واحدهای بسیار کوچک که با هزینه ثابتی بهره برداری می شد و با فروش محصولات خود در بازار جهانی ای که هر روز رقابت بیشتری در آن صورت می - گرفت و با فشاری که از جانب تعرفه های مالیاتی بر آن وارد می آمد، در واقع در نبرد با سرمایه مالی شکست خورد. در حقیقت این صادرات بخش کشاورزی بود که سرمایه لازم برای صنایع آمریکای شمالی را فراهم می آورد و از طرف دیگر خوراک پرولتاریای صنعتی را نیز، با قیمت های هر روز نازل تری تأمین می نمود.

با گذشت زمان هر چه بیشتر آشکار شد که مالکان ارضی در مقایسه با نرخ رشد اقتصادی کشور دیگر سود قابل ملاحظه ای بدست نمی آورند.

چنین می توان نتیجه گرفت که انواع پوپولیسمی که در اینجا ذکر شد، همگی دارای خصالت مشترک عکس العمل منفی بر علیه هژمونی شهر بر روستا و هژمونی صنعت بر کشاورزی بودند. در ایالت متحده پوپولیسم بیش از هر چیز مدافع سرمایه -

داری کشاورزی بود و در سایر کشورها و خاصه در روسیه، پوپولیسم نفی سرمایه داری را هدف خود قرار داده بود.

## دموکراسی و نارودیسیم در چین

۱۰۰. لنین

مقاله سون یان سن رئیس جمهور موقت جمهوری چین، کهما آن را در روزنامه سوسیالیستی بروکسل "Le Peuple" مطالعه کردیم، برای ما روسها فوق العاده جالب توجه است.

ضرب المثل معروفی هست که می گوید: از کنار گود بهتر می توان دید، و سون یان سن یکی از جالبترین کنارگودنشینان "هاست؛ زیرا با وجود تحصیلات اروپایی خود، چنین به نظر می رسد که در باره روسیه هیچ چیز نمی داند، و اکنون این سخنگوی روشنفکر دموکراسی مبارزه جو و پیروزمند چین، که به جمهوری دست یافته است، مسائلی را مطرح می کند که صرفاً روسی است. او که یک دموکرات مترقی چینی است، درست نظیر یک نفر روس بحث می کند. شباهت او به یک نارودنیک روسی آنقدر زیاد است که آدم فکر می کند ایده های بنیادی و بسیاری از تجلیات فردی آن دو کاملاً یکی است.

از کنار گود بهتر می توان پلاتفرم دموکراسی کبیر چین - زیرا مقاله سون - یان سن چنین پلاتفرمی است - ما را مجبور می کند و فرصت مناسبی در اختیار ما قرار می دهد تا بار دیگر، در برنو و فایع نوین جهانی، به بررسی رابطه بین دموکراسی و نارودیسیم، در انقلابهای بورژوازی جدید آسیا بپردازیم. این یکی از جدی ترین مسائلی است که، در عصر انقلابی که از سال ۱۹۰۵ آغاز شد، مبتلا به روسیه است و این مسئله نه فقط مبتلا به روسیه، بلکه همان طور که پلاتفرم رئیس جمهور موقت جمهوری چین استنباط می شود، و بخصوص هرگاه این پلاتفرم با پیشرفت های انقلابی روسیه، ترکیه، ایران، و چین مقایسه شود، مبتلا به تمام آسیاست. روسیه از جهات بسیار و از جهات بسیار اساسی، بی شک کشوری آسیایی است و مهمتر از آن، یکی از جاهلترین، قرون وسطایی ترین، و با شرمندگی باید

گفت ، عقب مانده ترین کشورهای آسیایی است .

دموکراسی بورژوازی روسیه که با نیای دور و ننها نیای خود هر تزن نجیب زاده شروع کرد و با نمایندگان توده های ، اعضای اتحادیه دهقانی ۱۹۰۵ و وکلای ترودوویک خود برای سه دوره نخستین ۱۲-۱۹۰۶ دوما ادامه داد ، رنگ و بویی نارودنیکی داشته است . اکنون ما می بینیم که دموکراسی بورژوازی چین نیز همان رنگ و بوی نارودنیکی را دارد . پس سون یات سن رانمونه قرار می دهیم تا ببینیم " اهمیت اجتماعی " ایده های مولودجنیش انقلابی هر چه عمیقتر شوند ، صدها و صدها میلیون مردمی که اکنون می روند تا جذب جریان تمدن جهانی سرمایه داری شوند ، در چیست .

هر سطر بلا تفرم سون یات سن از روح دموکراسی صادقانه و مبارزه جویانما شباع است . بلا تفرم نشان دهنده درک کامل نارسایی انقلاب " نژادی " است . بدون یک ذره بی تفاوتی نسبت به مسائل سیاسی ، یا حتی بدون یک ذره کم بها دادن به آزادی سیاسی ، یا حتی بدون اینکه ایده " اصلاح اجتماعی " چینی ، اصلاحات قانون اساسی چینی و نظایر آن بتوانند با استبداد چینی سازگار شوند . بلا تفرم برای دموکراسی کامل قد علم کرده است و خواهان جمهوری است . صریحا مسئله وضع توده ها و مبارزه توده های را مطرح می کند ؛ همدردی پر شور خود را با زحمت کشان و استثمار شوندهگان و ایمان خود را به حقانیت آنها و نیروی آنها بیان می کند .

در برابر ما ایدئولوژی واقعا " بزرگ ملت واقعا " بزرگی قرار دارد که می تواند نه فقط برای بردگی چند صد ساله خود سوگواری کند و آرزوی آزادی و برابری را در سر بپروراند ، بلکه می تواند با ستمگران چند صدساله چینی مبارزه کند . طبعا " لازم می آید که رئیس جمهور موقت جمهوری جاهل ، بی حرکت و آسیایی چین را با روی ساری جمهور جمهوریهای رنگارنگ اروپا و آمریکا ، یعنی با روی ساری جمهور کشورهای که دارای فرهنگ پیشرفته ای هستند ، مقایسه کنیم . روی ساری جمهور آن جمهوریها یکسره سوداگر ، کار گزار و با باز بچه دست بورژوازی ای هستند که تا معز استخوان فاسد است و از فرقی سرتاسرا نکست به لجن و خون آلوده است . نه به خون پادشاهان و امپراطورها . بلکه به خون کارگران اعتصابی ای که به نام ترقی و تمدن تیرباران شده اند . روی ساری جمهور آن کشورها نمایندگان بورژوازی ای هستند که مدتهاست از تمام آرمانهای جوانی خود دست شسته است ، بورژوازی ای که خود را به فحشا کشانده است و جسم و روح خود را به میلیونها ، میلیاردرها ،

فئودالیتهایی که بورژوا شده اند و نظایر آنان فروخته است .

در اینجا رئیس جمهور موقت آسیایی ، دموکراتی انقلابی است که سرشار از شرافت و قهرمانی آن طبقه ای است که در حال صعود است و نه زوال ، طبقه ای که از آینده نمی ترسد ، بلکه به آن ایمان دارد و فداکارانه در راه آن پیکار می کند ، طبقه ای که از گذشته متنفر است و می داند چگونه جسم بیجان و متعفن این گذشته را ، که مایه اختناق تمام زنده هاست ، به دهر افکند و برای حفظ امتیازات خود به حراست و اعاده گذشته متشبث نمی شود .

پس چشده ؟ آیا این بدان معنی نیست که غرب ماتریالیست رو به زوال است و پرتوروشنایی فقط از شرق مذهبی و عرفانی می نابد ؟ نه ، اتفاقا " برعکس است . این به دان معنی است که شرق قطعا " به جاده " غرب پا گذاشته است و از این به بعد صدها و صدها میلیون انسان جدید ، در مبارزه به خاطر آرمانهایی که غرب در راه آنها جان کند ، شرکت می جویند . بورژوازی غرب که دیگر گورکن آن سیرولتاریا - در برابرش ایستاده است رو به زوال نهاده است . اما در آسیا هنوز بورژوازی ای هست که می تواند دموکراسی صادقانه و مبارزه جو و پیکیر را اقامه کند ، بورژوازی ای که شایسته است تا رفیق ارزشمند مردان بزرگ عصر روشنگری فرانسه و رهبران بزرگ اواخر سده هجدهم باشد .

نماینده اصلی و یا تکیه گاه اصلی اجتماعی این بورژوازی آسیایی که هنوز می تواند از انجام امری که از لحاظ تاریخی مترقی است پشتیبانی کند دهقان است . و در کنار او بورژوازی لیبرال قرار دارد که رهبرانش ، مردانی نظیر یوانگ شی گای ، بیش از هر چیز استعداد خیانت دارند ؛ آنها دیروز از خاقان می ترسیدند و در برابرش جابلوسانه فروتنی از خود نشان می دادند . سپس وقتی که قدرت را دیدند ، وقتی که پیروزی دموکراسی انقلابی را احساس کردند ، به خاقان خیانت کردند ؛ و فردا باز دوبند با یک خاقان " مشروطه خواه " جدید یا قدیمی به دموکراتها خیانت خواهند کرد .

بدون شور و هیجانی عالی و صادقانه دموکراتیک ، که آتش شوق را در دل توده های زحمتکش می افروزد و آنان را به کارهای معجزه آسایی وا می دارد ، و این همه در سطر سطر بلا تفرم سون یات سن به چشم می خورد ، آزادی واقعی ملت چین از بردگی چند صد ساله محال می بود .

ولی نارودنیکی چینی این ایدئولوژی دموکراسی مبارزه جو را ، نخست ، با آرزوهای سوسیالیستی ، یا امید به اینکه چین از راه سرمایه داری احتراز خواهد کرد



و از سرمایه‌داری جلوگیری خواهد کرد به هم می‌آمیزد و در ثانی با برنامه‌ریزی و دفاع از اصلاحات ارضی اساسی، همین دو گرایش ایدئولوژیکی-سیاسی اخیر عنصر را تشکیل می‌دهند که نارودیسیم را می‌سازد- نارودیسیم در معنای اخص کلمه، یعنی همچون چیزی جدا از دموکراسی، همچون تکملای بر دموکراسی،

منشأ و اهمیت این جریانها چیست و چگونه است؟

دموکراسی چین بدون غلیان معنوی و انقلابی توده‌ها نمی‌توانست نظام کهن را در چین سرنگون کند و جمهوری را مستقر کند. چنین غلیانی، متضمن و مولد صمیمانه‌ترین غمخواریهها نسبت به وضع توده‌های زحمتکش و آتشین‌ترین کینه‌ها نسبت به ستمگران و استثمارگران آنهاست. اما در اروپا و آمریکا- که جینی‌های پیشرو، و تمام جینی‌هایی که آرمانهای آزادیبخش خود را از آنجا گرفته‌اند- دیگر وظیفه فوری خلاص شدن از بورژوازی است، یعنی نوبت سوسیالیسم فرا رسیده است. حسن نظر دموکراتهای چینی نسبت به سوسیالیسم و سوسیالیسم ذهنی آنها از اینجا ناشی می‌شود.

آنها دهنه "سوسیالیست‌اند، زیرا باستمرگی و استثمار توده‌ها مخالفند. اما شرایط عینی چین، که کشاورزی عقب مانده، کشاورزی و نیمه فئودالی است، تنها یک شکل خاص تاریخا "متمايز ستمگری و استثمار، یعنی فئودالیسم را در دستور روز زندگی ملت تقریبا" پانصد میلیونی، قرار می‌دهد. فئودالیسم بر سیادت کشاورزی و اقتصاد طبیعی اسوار بود؛ منشأ استثمار فئودالی دهقان چینی وابستگی اینچنانی یا آنچنانی او به زمین بود؛ فئودالها، چه به صورت جمعی و چه جدا جدا، به همراه خا فاسی که در رأس کل سیستم قرار داشت، نمایندگان سیاسی این استثمار بودند.

و اینک معلوم می‌شود که در عمل، از اندیشه‌ها و برنامه‌های ذهنی سوسیالیستی این دموکرات چینی فقط برنامه تغییر تمام بنیادهای حقوقی اموال غیرمنقول، فقط برنامه اصلاح استثمار فئودالی به دست می‌آید.

ماهیت نارودنیکی سون‌یات‌سن و برنامه مترقی، مبارزه‌جویانه و انقلابی اصلاحات ارضی بورژوا دموکراتیک و تئوری شبه سوسیالیستی او در این است.

هر گاه این تئوری را از نظر اصول بررسی کنیم، می‌بینیم که این تئوری ارتجاعی "سوسیالیستی" خرد بورژوازی است. زیرا آرزوی اینکه می‌توان در چین از سرمایه‌داری "پیشگیری کرد" و اینکه در برتو عقب ماندگی چین "انقلاب اجتماعی" در آنجا آسانتر صورت می‌گیرد و چیزهایی نظیر آن، کاملاً ارتجاعی است. و

خود سون‌یات‌سن با ساده‌لوحی بمانند و می‌توان گفت بگری، با پذیرش آنچه که واقعیت بر او تحمیل می‌کند تئوری ارتجاعی نارودنیکی خود را در هم می‌ریزد، یعنی با پذیرش اینکه: "چین در آسانه" ترقی صنعتی" (یعنی سرمایه‌داری) "عظیمی قرارداد"، اینکه در چین "بازرگانی" (یعنی سرمایه‌داری) "به مقیاس شگرفی دامنه خواهد یافت"، اینکه "ما پس از پنجاه سال شانگهای های بسیاری خواهیم داشت"، یعنی شهرهای چند میلیونی، یعنی مراکز ثروت و غنای سرمایه‌داری و احتیاج و فقر بیرونتری.

اینک چنین سئوالی مطرح می‌شود- و لب مطلب در این است، جالبترین نکته‌ای که غالباً "مارکسیسم کاذب لیبرال بی‌برگ و بار و عقیم در برابر آن وا می‌ماند در این است- سئوال چنین مطرح می‌شود که آیا سون‌یات‌سن بر اساس تئوری اقتصادی ارتجاعی خود واقعا" از برنامه ارضی ارتجاعی دفاع می‌کند؟

واقعیت امر این است که دفاع نمی‌کند. دیالکتیک روابط اجتماعی چین آشکارا خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که دموکراتهای چینی که صادقانه با سوسیالیسم در اروپا موافقت، آن را به تئوری ارتجاعی مبدل کرده‌اند و بر اساس این تئوری ارتجاعی "پیشگیری" از سرمایه‌داری، از برنامه ارضی صرفاً سرمایه‌داری و بغایت سرمایه‌داری پشتیبانی می‌کنند!

واقعا" هم "انقلاب اقتصادی" که سون‌یات‌سن با آن ظمطوق و ابهام در آغاز مقاله خود از آن صحبت می‌کند به چه چیزی منجر می‌شود؟

به پرداخت اجاره زمین به دولت، یعنی به ملی کردن زمین از طریق یک نوع مالیات واحدی به شیوه "هنری جورج منجر می‌شود. در "انقلاب اقتصادی" که سون‌یات‌سن پیشنهاد و تبلیغ می‌کند، مطلقاً "جز این هیچ چیز واقعی دیگری وجود ندارد.

تفاوت ارزش زمین، در نواحی دورافتاده روستایی و در شانگهای، تفاوت در نرخ اجاره است. ارزش زمین، اجاره زمینی است که به سرمایه تبدیل شده است. "ارزش افزوده" زمین، به "مالکیت مردم" در آمدن به معنی انتقال اجاره، یعنی مالکیت زمین به دولت است، یا به عبارت دیگر به معنی ملی کردن است.

آیا یک چنین اصلاحی در چارچوب سرمایه‌داری ممکن است؟ نه تنها ممکن است، بلکه ناب‌ترین، نامتفاضل‌ترین، و ناعادلانه‌ترین شکل سرمایه‌داری است. مارکس در "فقر فلسفه" به این مطلب اشاره کرد، در جلد سوم "سرمایه"

مفصلاً آن را اثبات کرد و در مباحثه با رودبرتوس در "تئوریهای ارزش اضافی" با وضوح خاصی به تکمیل آن پرداخت.

ملی کردن زمین امکان می‌دهد که اجاره مطلق از بین برود و فقط اجاره منفی باقی بماند. بر طبق تئوری مارکس ملی کردن زمین یعنی مرتفع کردن هر چه بیشتر انحصارهای قرون وسطایی و روابط قرون وسطایی کشاورزی، آزادی هر چه بیشتر معاملات در بازرگانی زمین، سهولت هر چه بیشتر در تطبیق کشاورزی با بازار است. توحی تاریخ در این است که نارودیسیم به نام "مبارزه با سرمایه‌داری" در کشاورزی از چنان برنامه‌ارزی ای پشتیبانی می‌کند که اجزای کامل آن به معنای تکامل هر چه سریعتر سرمایه‌داری در کشاورزی است.

کدام ضرورت اقتصادی انتشار پیشروترین برنامه‌ای بورژوا-دموکراتیک در مورد زمین را در یکی از عقب مانده‌ترین کشورهای دهقانی آسیا ایجاب کرده است؟ ضرورت تخریب فئودالیسم در تمام اشکال و مظاهر آن.

چین، هر چه بیشتر از اروپا و ژاپن عقب می‌ماند به همان نسبت تجزیه و انحطاط ملی، بیشتر آن را تهدید می‌کند. و فقط قهرمانی نوده‌های انقلابی توانست چین را "از نو بسازد". قهرمانی‌ای که توانست در قلمرو سیاست جمهوری چین را بیافریند و در قلمرو کشاورزی، از طریق ملی کردن زمین، به پیشرفت سرمایه‌داری سرعت هر چه بیشتری ببخشد.

اما اینکه چنین موقعیتی حاصل خواهد شد یا نه و تا چه اندازه‌ای حاصل می‌شود، مسأله‌ای دیگر است. کشورهای مختلف در انقلاب بورژوایی خود به مدارج گوناگونی از دموکراسی سیاسی و کشاورزی، در متنوعترین ترکیبات آنها، دست یافتند. اوضاع بین‌المللی و تناسب نیروهای اجتماعی چین این مسأله را حل خواهد کرد. خاقان لایب فئودالها و بوروکراسی و روحانیون چینی را متحد خواهد کرد و احیاء رژیم گذشته را تدارک خواهد دید و یوانگ‌شی‌کای نماینده بورژوازی‌ای که تازه توانسته است از لیبرال سلطنت طلب به لیبرال جمهوریخواه مبدل شود (حال برای چه مدتی خدا می‌داند) سیاست کجدار و مریز بین سلطنت و انقلاب را دنبال خواهد کرد. دموکراسی بورژوازی انقلابی که سون‌یات‌سن نماینده آن است، بدرستی راههای "تجدد" چین را در تامل هر چه بیشتر فعالیت‌های مبتکرانه، قاطعیت و شهامت توده‌های دهقانی در امر اصلاحات سیاسی و ارضی، جستجو می‌کند.

بالاخره، چون بر تعداد شانگهای‌های چین افزوده خواهد شد پرولتاریای

چین نیز افزایش خواهد یافت. احتمالاً این پرولتاریا، این یا آن حزب سوسیال دموکرات کارگری چین را ایجاد خواهد کرد و در عین حال که از او تویپاهای خرده‌بورژوایی و نظرات ارتجاعی سون‌یات‌سن انتقاد می‌کند، مطمئناً "درب‌گزیدن" دفاع کردن و تکامل بخشیدن به هسته انقلابی دموکراتیک برنامه سیاسی و ارضی او دقت خواهد کرد.

روزنامه "نیفسکایا زونیردا"، شماره ۱۷، ۱۵ ژوئیه  
۱۹۱۲

امضا: ول. ایلین

## هیرائی که از آن چشم می پوشیم

### تذکر

موضوع مقاله زیر از لنین بررسی رابطه " میراث روشنفکران بورژوازی" روسیه و تفکرات و بینش نارودنیک (پوپولیسیت) های روسیه است. آنچه در این مقاله مورد توجه ما بوده است، خصلت یا بی لنین از تفکرات پوپولیستی نارودنیک های روسیه است، که عمدتاً "در قسمت سوم مقاله آورده شده است، از آنجا که مقاله حاضر تاکنون به فارسی ترجمه نشده است، در اینجا کل مقاله را آورده ایم. سایر قسمتهای مقاله نیز در بردارنده مطالب مهمی در باره پوپولیسم است، لیکن بحث لنین در قسمت های اول مقاله به خاطر خصلت عمدتاً روستائی پوپولیسم روسیه، تا حدی با بحث های مربوط به پوپولیسم به مثابه جنبش شهری در کشورهای "عقب مانده" متفاوت است. باید توجه داشت که این مقاله عمدتاً به شکافتن مسأله پوپولیسم به مثابه یک ایدئولوژی کمک می رساند و نه به تحلیل جنبش های پوپولیستی. همانطور که در بررسی پوپولیسم گفته شد پوپولیسم به مثابه یک ایدئولوژی در بردارنده "ستایش های" فراوانی از زندگی روستائی و پیش سرمایه داری می باشد، لیکن در کشورهای "عقب مانده"، پوپولیسم به مثابه یک جنبش، عمدتاً شهری است (ر.ک. به "تاریخچه مختصر پوپولیسم در شیلی"، فوناندو میرز).

لنین در قسمت اول مقاله بررسی بورژوائی اصلاحات ارضی در روسیه و لغو سرواژرا مورد بحث قرار می دهد و این "میراث"

را بسیار واقع بینانه تر از تفکرات نارودنیک ها در باره جامعه روستائی در روسیه ارزیابی می کند. به نظر لنین، بورژوازی خیلی بهتر از نارودنیک ها ضرورت تحولات روستائی را دریافته است و به تحولات انجام شده بیعائی در خور می دهد. این بورژوازی به نظر لنین در این دوره (سالهای دهه نصدت قرن ۱۹) هنوز در پی دفاع از منافع یک اقلیت نیست و بهمین لحاظ واقعیت ها را تا حدی در جهت منافع عامه تحلیل می کند و از همین رواج مبارزه علیه سروز و کلیه مظاهر اجتماعی، اقتصادی و حقوقی ناشی از آن حمایت می کند. نارودنیک ها به عکس در مقابل این دیدگاه خواهان حفظ نهادهای کهنه هستند در حالیکه بورژوازی فقر دهقانان و شرایط زندگی آنان را حاصل "بقایای سروز" می داند و نه ناشی از تحولات انجام شده در روستاها.

در قسمت دوم مقاله، لنین به بحث در باره نظریاتی که ملغمه ای از "میراث بورژوائی" و نارودنیک است می پردازد. این نظریات هر چند به تحولات روستائی و رشد مناسبات سرمایه داری اشاره می کنند و این تحولات را در تحلیل های خود به تفصیل مورد توجه قرار می دهند، لیکن در مقابل آنها راه حل هائی واپسگرا عرضه می کنند و این بیانگر خصلت بوبولیسنی (نارودنیک) این نظرات است.

در قسمت سوم، که در اینجا بیشتر مورد توجه ما بود، لنین خصلت یابی خود از تفکرات نارودنیک و بینش آنها را نسبت به رشد مناسبات سرمایه داری بطور اعم، عرضه می کند. در اینجا لنین به خصلت ارتجاعی نارودنیک اشاره می کند و می گوید هر چند نارودنیک در مقایسه با "میراث بورژوائی" برخی از مسائل را بهتر مطرح می کند، لیکن در نهایت این ایدئولوژی از موضع ارتجاع به

سرمایه داری انتقاد می کند و این خود خصلت "خرده بورژوائی" این ایدئولوژی را نمایان می سازد. نکته مهم دیگر در این قسمت آن است که لنین در بررسی ایدئولوژی نارودنیک از تفاوت های موجود میان تفکرات گوناگون در این زمینه چشم پوشی می کند و محورهای اصلی تفکر بوبولیسنی را بازگو می کند.

لنین سپس یک به یک این محورها را در رابطه با واقعیت های رشد سرمایه داری در روسیه به نقد می کشد و در آخر نتیجه می گیرد هر چند نارودنیک برخی از مسائل مربوط به سرمایه داری را در روسیه را مطرح کرده است (و این نقطه مثبت آن نسبت به "میراث بورژوائی" است) لیکن در پاسخ گفتن به این مسائل خصلت ارتجاعی خود را نمایان می سازد و از این لحاظ از "میراث بورژوائی" نیز عقب مانده تر است.

## میراثی که از آن چشم می پوشیم (۱)

و ۱۰۰ لنین

آقای میخائیلوفسکی در سال ۱۸۹۷ در شماره دهم روسکویه بوگاتستو Russkoye Bogatstvo ، با اشاره به تفسیر آقای مینسکی در باب "ماتریالیستهای دیالکتیسم" می گوید: "او (یعنی آقای مینسکی) باید بداند که این مردم هرگونه پیوستگی با گذشته را انکار می کنند و با اصرار از این میراث چشم می پوشند" (ص ۱۷۹) یعنی از "میراث سالهای ۷۰-۱۸۶۰" میراثی که آقای و. رزانف V. Rozanov در سال ۱۸۹۱ در موسکوفسکیه ودوموسنی Moskovskiye Vedomosti رسماً از آن چشم پوشید (ص ۱۷۸). گفته آقای میخائیلوفسکی در باره "حواریون روسیه" دروغ است. در واقع او تنها نویسنده و نویسنده مستقل این دروغ که "حواریون روسیه از میراث چشم می پوشند" نیست - این دروغ عملاً مدتهاست که توسط نمایندگان مطبوعات لیبرال - نارودنیک، وقتی که با "حواریون" می جنگند تکرار شده است. تا آنجا که ما به خاطر داریم، وقتی که آقای میخائیلوفسکی جنگ سبعانه خود را با "حواریون" شروع کرد این او نبود که چنین دروغی را اختراع کرد، خیلی پیش از او دیگران این کار را کرده بودند. بعدها بود که او نیز به چنین دروغی متشبث شد. هرچه "حواریون" نظریات خود را در ادبیات روسیه بیشتر تکامل می بخشیدند، هرچه عقاید خود را چه در مورد مسائل نظری و چه در مورد مسائل عملی دقیقتر و جامعتر در نشریهها مطرح می کردند، تعداد مطبوعات مخالفی که از جهت مفاد (۱) این مقاله را لنین در اواخر سال ۱۸۹۷، هنگامی که در سبیری در تبعید به سر می برد نوشت. این مقاله نخستین بار در سال ۱۸۹۸ در جنگ بررسیها و مقالات اقتصادی، که توسط ولادیمیر ایلین منتشر می شد، به چاپ رسید.

اعتراضی به اصول بنیادی این گرایش جدید داشته باشند، اعتراضی به این نظر داشته باشند که سرمایه داری روسیه مترقی است و ایده آل نارودنیک تولید کننده کوچک بوج و بیمعی است و اینکه توضیح گرایشهای تفکر اجتماعی و نهاد های حقوقی و سیاسی را باید در منافع مادی طبقات مختلف جامعه روسیه جستجو کرد، کمتر و کمتر می شد. این اصول بنیادی با سکوت مواجه شد و بهتر آن دیده شد و هنوز هم چنین است - که در مورد آن چیزی گفته نشود، اما برای بی اعتبار کردن این اصول جدید قصه های جعلی بسیار زیادی ساخته شد. یکی از این جعلیات - "جعلیات بیشرمانه" - این سخن موجز رایج است که "حواریون روسیه از میراث چشم پوشیده اند". که آنها با بهترین سنتهای بهترین و مترقی ترین بخش جامعه روسیه قطع رابطه کرده اند، اینکه آنها از خط دمکراتیک جدا شده اند و غیره و غیره و به طرق مختلف این مطلب بیان می شود. واقعیت این است که یک چنین عباراتی که وسیعاً مورد استفاده قرار می گیرد ما را بر آن می دارد تا آنها را بررسی کنیم و کذب بودن آنها را نشان دهیم. برای اینکه افشاگری ما بدون پشتوانه نماید، مسئله را با مقایسه دو "مقاله نویس روستا" که به منظور تشریح "میراث" انتخاب شده اند، شروع می کنیم. از قبل بگوییم که ما منحصرأ به مسائل اقتصادی و اجتماعی آن "میراث" می پردازیم، یعنی صرفاً آنها را بررسی می کنیم، و مسائل فلسفی، ادبی، زیبایی شناختی و دیگر مسائل را کنار می گذاریم.

(۱)

### یکی از نمایندگان «میراث»

سی سال پیش، در سال ۱۸۶۷ اوتچستونیه زاپیسکی Otechestvenniye Zapiski (۱) شروع به انتشار سلسله مقالاتی تحت عنوان در جنگهای دور افتاده و در پایتخت کرد که توسط اسکالدین Skaldin نوشته می شد. در سال ۱۸۷۰ اسکالدین مجموعه مقالات خود را

در کتابی تحت همان عنوان منتشر کرد (۱). مطالعه دقیق این کتاب، که اغلب فراموش می‌شود، از نقطه نظر موضوع مورد بحث یعنی رابطه نمایندگان "میراث" بانارودنیکها و با "حواریون روسیه" بی‌نهایت آموزنده است. با این وجود عنوان کتاب دقیق نیست. خود نویسنده نیز از این موضوع آگاه بود. او در مقدمه کتاب خود توضیح می‌دهد که این متن عبارت است از طرز برخورد "پایتخت" با "روستا". به عبارت دیگر کتاب او مجموعه‌ای است از مقالات اجتماعی در باره شرایط روستا. و در ضمن توضیح می‌دهد که او قصد آن ندارد که بنطور مشخص از پایتخت صحبت کند. البته شاید او قصد انجام چنین کاری را داشت. اما مصلحت نمی‌دید. اسکالدین برای توضیح این مصلحت ندیدن کلماتی یونانی را به عاریت می‌گیرد (زیرا نمی‌خواهم آنطور که می‌توانم بنویسم و نمی‌توانم آنطور که می‌خواهم بنویسم).

اجازه دهید مختصر توضیحی در باره نظریات اسکالدین بدهم.  
ما شرح نظریات اسکالدین را با مسئله رفرم دهقانی (۲) شروع می‌کنیم -

مجله‌های ادبی و سیاسی بود که انتشار آن در سال ۱۸۲۰ در سن پترزبورگ شروع شد. از سال ۱۸۳۹ مترقی‌ترین مجله عصر خود شد. در میان کسانی که برای آن مجله مقاله می‌نوشتند می‌توان از و. ک. بلینسکی، آ. ای. هرزن، ت. ن. گرانوفسکی، و. ن. پ. اکاریف، نام برد. به دنبال کناره گیری بلینسکی از هیئت تحریریه اونجستونیه زاپیسکی در سال ۱۸۴۶ اهمیت این مجله روبه کاهش نهاد. در سال ۱۸۶۸ مجله تحت مدیریت ن. آ. نکراسف و م. ی. سالتیکوف شچدرین درآمد. این امر موجب شد تا دوباره مجله شکوف شود و بتواند روشنفکران دموکرات انقلابی روسیه را به کرد خود جمع کند. پامرک نکراسف (در سال ۱۸۷۷) مجله تحت نفوذ نارودنیکها درآمد. اونجستونیه زاپیسکی همواره زیر فشار سانسور چنان فرار داشت و سرانجام در آوریل ۱۸۸۲ توسط حکومت تزاری تعطیل شد.

(۱) In the Backwoods and in the Capital Skaldin - سن پترز-  
بورگ، ۱۸۷۰ (ص ۴۵۱). به علت عدم دسترسی به نسخه‌های این دوره،  
اونجستونیه زاپیسکی، تنها از کتاب فوق بود جستیم.

(۲) "رفرم دهقانی" ۱۸۶۱، که سرواژ را در روسیه بلخی کرد، توسط حکومت

این مسئله حتی امروزه نیز بناچار باید نقطه شروع حرکت تمام کسانی باشد که می‌خواهند نظریات کلی‌شان را در باره مسائل اقتصادی و اجتماعی توضیح دهند.

تزاری در جهت مصالح ملاکین سرفدار به مورد اجرا درآمد. آنچه رفرم را ضروری می‌کرد کل جریان تکامل اقتصادی روسیه و رشد جنبش تودهای در میان دهقانان بر علیه استعمار فئودالی بود. "رفرم دهقانی" از لحاظ شکل، فئودالی بود، اما فشار تکامل اقتصادی که روسیه را به راه سرمایه‌داری می‌کشاد به این شکل فئودالی محتوایی سرمایه‌داری می‌بخشد. هرچه این محتوی آشکارتر می‌شد، مقدار رمنی کار دهقان رنوده می‌شد کمتر می‌شد و هرچه حدایی رمنی دهقانان از رمنی ملاکها کمتر می‌شد، حراج (یعنی فدیهای) که دهقانان به فئودالها می‌پرداختند کمتر می‌شد ("رفرم دهقانی" و انقلاب پرولتری دهقانی) "رفرم دهقانی" کامی بود در جهت تبدیل روسیه به یک سلطنت بورژوازی. در ۱۹ فوریه ۱۸۶۱ الکساندر دوم بیانیه و نظاماتی را به نفع دهقانان امضا کرد که به موجب آن دهقانان از وابستگی فئودالی‌رها می‌شدند. تمام ۲۲۵۰۰۰۰۰ دهقانی که متعلق به زمینداران بودند "آزاد شدند". تا وجود این مالکیت بزرگ زمین باقی ماند. زمینهای دهقانی جزو املاک زمینداران اعلام شد. دهقانان تنها بر طبق معیاری که قانون مقرر می‌داشت (و حتی بعدها طبق توافقی که با ارباب زمیندار صورت می‌گرفت) می‌توانستند قطعه رمنی به دست آورند و آن هم در ازای پرداخت بهای آن. برآوردهای تقریبی نشان می‌دهد که بعد از رفرم، تنها ۷۱۵۰۰۰۰۰ دسائین زمین داشتند و دهقانان ۳۳۷۰۰۰۰۰ دسائین. رفرم به زمینداران این توانایی را داد که  $\frac{1}{5}$  یا حتی  $\frac{2}{5}$  زمینهای را که قبلاً دهقانان کشت می‌کردند از دست آنان خارج و خود تصاحب کنند.

اگرچه رفرم، سیستم بنگاری (Corvee) زراعی را تضعیف کرد اما آن را از بین نبرد. زمینداران مالکیت بهرین بخشهای قطعه زمینهای دهقانان ("زمینهای سطح شده"، جنگلها، مرغزارها، چشمه‌ها، مراتع و غیره) را به دست آوردند. مالکیت زمینهای را که بدون آنها دهقانان نمی‌توانستند زراعت مستقلی داشته باشند، قبل از تکمیل ترتیبات باخرید، دهقانان "موقتاً" وابسته بودند و خدماتی را به شکل کاری که در عوض اجاره صورت می‌گرفت و به شکل بنگاری (Corvee Service) انجام می‌دادند.

دمکراتهای انقلابی روسیه به رهبری جرنیستسکی به دلیل خصلت فئودالی

بخش بزرگی از کتاب اسکالدین نیز به رفرم دهقانی اختصاص داده شده است. شاید او نخستین نویسنده‌ای بود که بر پایه گسترده واقعیات و بررسی مفصل جمیع جوانب زندگی در روستا بطور سیستماتیک وضعیت مسکنت بار دهقانان را از بعد از رفرم، بدتر شدن وضعیتشان، اشکال جدید انقیاد، حیات اقتصادی، حقوقی و همچنین زندگی روزمره‌شان را نشان داد. خلاصه، نخستین کسی است که با یک چنین تفصیل و جامعیتی طی تحقیقات و بررسیهای بی‌شمار، مسائلی را نشان داد که اکنون روشن و آشکار شده‌اند. امروزه دیگر این حقایق جدید نیستند، اما آن زمان آنها نه فقط جدید بودند، بلکه موجب به وجود آمدن بی‌اعتمادی در جامعه لیبرالی شدند، جامعه‌ای که بیم آن داشت که مبادا در پس این اشاراتی که به "نقائص رفرم" صورت می‌گیرد محکومیت آن در کمین باشد و از این رو از پشتیبانی علنی رفرم دست شست. نظریات اسکالدین از آن جهت جالب است که او معاصر رفرم بود (و حتی شاید در آن دستی هم داشت. ما هیچگونه اطلاعات تاریخی، ادبی یا بیوگرافیکی در اختیار نداریم). در نتیجه نظریات او مبتنی بر مشاهده مستقیم هم "پایتخت" و هم "روستا"ی آن زمان بود نه مبتنی بر مطالعه مطالب چاپی در کنج خانه.



"رفرم دهقانی" از آن انتقاد کردند. و.ا. لنین "رفرم دهقانی" ۱۸۶۱ را نخستین عمل قهرآمیز بر علیه دهقانان در جهت منافع سرمایه‌داری نوپا در کشاورزی می‌دانست - زمینداران "املاک" را برای سرمایه‌داری "پاک" می‌کنند. برای کسب اطلاعات بیشتر در باره رفرم ۱۸۶۱ نگاه کنید به مقاله "موسیالسم در آلمان" اثر انگلس (Die Neue Zeit etg. X, Bd. L, 1891 III, 19) و همچنین "پنجاهمین سالگرد سقوط سرواز"، "The Jubilee" و "رفرم دهقانی و انقلاب پرولتاری دهقانی" اثر لنین.

⌘ Jubilee - این کلمه به معنی جشن و روز شادی است. در تاریخ بنی اسرائیل نام هر پنجاهمین سال از تاریخ تصرف کنعان است که در آن سال همه برده‌ها را آزاد می‌کردند و زمینهای واگذار شده را به صاحبان اصلی آنها برمی‌گرداندند (نقل از فرهنگ لغت - حیم).

آنچه بیش از هر چیز به ذهن خواننده کنونی خطور می‌کند، یعنی به ذهن خواننده‌ای که به هیجان بیمارگونه نارود نیکها در مورد رفرم دهقانی عادت کرده‌اند، اعتدال فوق العاده نظریات اسکالدین در باره آن رفرم است. او در برخورد با رفرم نه دچار توهم شد و نه به آن چون کمال مطلوب نگریست، او این رفرم را معامله میان دو طرف یعنی زمینداران و دهقانان می‌دید که تا آن موقع بر مبنای مناسبات معینی مشترکا از زمین استفاده می‌کردند و اکنون با کمک تغییر مقام حقوقی هر دو طرف، زمین را قسمت کرده‌اند و عاملی که شیوه تقسیم و اندازه سهم هر طرف را معین می‌کرد منافع مختص هر یک از آنها بود. این منافع بود که آرزوهای هر دو طرف را تعیین می‌کرد، حال آنکه این امر که یکی از آنها می‌توانست در خود رفرم مستقیما دست داشته باشد و عملا می‌توانست از مسائل متعددی که به اجرای آن منوط بود حداکثر استفاده را ببرد، در میان سایر چیزها، تعیین می‌کرد که کدام طرف موضع مسلط را داشته باشد. اسکالدین رفرم را اینچنین می‌فهمد. او بویژه روی جزئیات مسائل اصلی رفرم، تقسیمات و افساط باز خرید زمین تأمل میکند و بکرات در مقاله‌های خود باین مسائل مراجعه می‌کند. کتاب اسکالدین از یازده مقاله تشکیل می‌شود، که هر یک دارای جامعیت لازم است. شکل این مقالات به نامهایی که از روستا فرستاده شده باشند شبیه است. (تاریخ نخستین مقاله ۱۸۶۶ و آخرین آنها ۱۸۶۹ است). هر چند در کتاب اسکالدین هیچ صحبتی از مسئله معروف به مسئله دهقانان "کم‌زمین" نیست، و چیزی که برای خواننده این دوره جدید باشد در کتابش یافت نمی‌شود، با وجود این در اواخر دهه شصت اظهارات او هم جدید و هم باارزش بود. البته ما بر آن نیستیم که همه آنچه را که او گفته است تکرار کنیم، بلکه ما فقط می‌خواهیم به این موضوع بپردازیم که او واقعیات را به چه نحوی تشریح می‌کند. امری که به نظر ما او را از نارود نیکها - با برتری او - متمایز می‌کند. اسکالدین از "فقر زمین" صحبت نمی‌کند، اما در باره "جدا کردن مقادیر زیادی زمین از قطعه زمینهای دهقانان" (ص ۲۱۲ و ۲۱۴ و بسیاری جاهای دیگر، و همچنین عنوان مقاله سوم) صحبت می‌کند، و می‌گوید که چگونه بزرگترین قطعه زمینهایی که قانون (۱) مقرر داشت ثابت شد که حتی کوچکتر از زمینهای قبلی آنهاست (ص ۲۵۷) و ضمنا به ذکر بعضی از مشخصترین و نوعی‌ترین نقطه نظرهای دهقانان درباره این جنبه رفرم

(۱) قوانین ۱۹ فوریه ۱۸۶۱، قوانین مقرر به منظور الغای سرواز در روسیه.

می بردارد<sup>(۱)</sup> برای نویسنده‌های مانند اسکالدین که قاعدتا باید بسیار معتدل و میانرو باشد و جهان بینی کلی‌اش بی‌تردید بورژوازی است یک چنین توضیحات و دلایلی بسیار مفصل و محکم و حتی افراطی است. بنابراین اگر نویسندگانی چون اسکالدین چنین با تأکید از واقعیتها صحبت می‌کند، چنین واقعیتهایی می‌باید خیلی روشن بوده باشند. اسکالدین در ضمن با تأکید و بسیار مفصل از بار گران بازپرداختها صحبت می‌کند و در تأیید اظهارات خود شواهد بسیار زیادی می‌آورد. "مالیات بیش از حد" (عنوان فرعی مقاله، سوم، ۱۸۶۷) "علت اصلی فقر آنها (یعنی دهقانان) است" و اسکالدین نشان می‌دهد میزان مالیات بیش از عایدی دهقانان از زمین است. و با استفاده از اطلاعات اقدامات کمیسیون مالیات نسبت مقدار مالیات طبقات بالایی و پایینی روسیه را ذکر می‌کند. بر طبق این اطلاعات ۷۶٪ مالیاتها بردوش طبقات پایینی و ۱۷٪ بردوش طبقات بالایی است. در حالی که در اروپای غربی این نسبت همه جا متناسب حال طبقات پایین تعیین می‌شود. عنوان فرعی هفتمین مقاله (۱۸۶۸) چنین است: "بدهیهای بیش از حد مالی یکی از علل اصلی فقر دهقانان است" و نویسنده نشان می‌دهد که شرایط جدید زندگی بیدرتنگ نیازمند پول است. پول و پول بیشتر دهقانان، زیرا قانون به جبران الغای سرواز با تبدیل کردن پول به یک اصل، زمینداران را پاداش می‌داد (۲۵۲). او در ضمن نشان داد که مقدار اجاره "بر اساس اطلاعات معتبری که توسط زمینداران، مباشران و ریش سفیدان دهکده تهیه می‌شد قرار داشت؛ یعنی بر اساس اطلاعاتی که سزاوار کمترین اعتباری نبودند" (۲۵۵)، در نتیجه این اطلاعات حد متوسط اجاره‌هایی که توسط کمیسیون تعیین می‌شد بیش از حد متوسط اجاره‌های موجود بود. "آنچه که به گران بار اجاره دهقانان اضافه می‌شد

(۱) یکی از موریکهای باسواد و باتجربه می‌گوید: ( "آنقدر از سروته زمین ما زده است (تأکید از اسکالدین است) که بدون آن زمینها ما نمی‌توانیم زندگی کنیم؛ او از همه طرف ما را یا مزارعی محاصره کرده است به طوری که دیگر جایی برای چراندن گله‌هايمان نداریم، بنابراین، مجبوریم بهای قطعه زمینی را بپردازیم که به خودمان متعلق است و مهمتر آنکه ما باید بهای قطعه زمینی را که از آن محروم شده‌ایم به همان قسمتی که او می‌خواهد بپردازیم" ) ("چه طوری برای ما بهتر شده است؟ ما داریم درست مثل قبل همان اجاره را می‌پردازیم، در حالی که از سروته زمین ما زده شده است. ").

از کف دادن زمینی بود که طی قرن‌ها از آن استفاده کرده بودند" (۲۵۸). "بهای بازخرید زمین نه بر اساس مقدار اجاره‌های سرمایه‌داران، بلکه بر اساس ارزشی که در آن زمان آزاد سازی (الغای سرواز - م) داشت تعیین شده بود. بازخرید براحتی هرچه نامنور صورت گرفت و حتی نیازی به یاری حکومت، با صدور گواهینامه‌های معتبر نبوده است" (۲۶۴). "بازخریدی که مقررات ۱۹ فوریه می‌خواست به وسیله آن مسائل را برای دهقانان ساده‌تر کند و شرایط زندگی‌شان را بهبود بخشد، در واقع اغلب آنها را به دامان فقر حتی بیشتری افکند" (۲۶۹). غرض از ذکر این قطعات منتخب - که به خودی خود چندان جالب توجه نیستند و تا حدودی قدیمی‌اند - نشان دادن این موضوع بود که چگونه نویسندگانی که دشمن جماعت روستا بود و نقطه نظرهایش در مورد بسیاری از مسائل، نقطه نظرهای یک عضو واقعی مکتب منچستر بود، چنان با حرارت از منافع دهقانان دفاع می‌کرد. ذکر این مطلب بسیار آموزنده است که تقریباً تمام احکام سودمند و غیرارتجاعی نارودسید کاملاً منطبق بر احکام این عضو مکتب منچستر است. پرواضح است که اسکالدین با داشتن یک چنین نقطه نظرهایی در مورد رفرم به هیچوجه نمی‌توانست آن را از روی اجاسات کمال مطلوب بداند، بدان گونه که نارودنیکها می‌دانستند و هنوز هم می‌دانند وقتی که می‌گویند که رفرم تولیدخلفی را به رسمیت شناخته است و نسبت به رفرمهای دهقانی اروپای غربی مزیت دارد و ذهنیت کودکی روسیه را ساخته است و غیره. اسکالدین چیزی از این دست نه گفت و نه می‌توانست بگوید. او حتی رگ و راست می‌گوید که رفرم دهقانی در کشور ما برای دهقانان کم صرفه‌تر و کم فایده‌تر از رفرمهای غرب بود. اومی‌نویسد: "اگر ما از خودمان سؤال کنیم که چرا نتایج سودمند آزاد سازی در کشور ما، چنان رشد سریعی را ندارد که فرضاً در پروس یا ساکسونی، در نخستین ربع قرن حاضر، داشت، رگ و راست مسئله همچنان باقی می‌ماند" (۲۲۱). "در پروس و سراسر آلمان، دهقانان بابت بازخرید زمینهاشان چیزی نپرداختند، زیرا از مدتها پیش قانون مالکیت آنها را بر زمین به رسمیت شناخته بود. چیزی که آنها پرداختند بابت بازخرید خدمات اجباری‌شان برای اربابان زمیندار بود" (۲۷۲). حال اجازه دهید که از جنبه اقتصادی رفرم بگذریم و به جنبه حقوقی آن بپردازیم؛ البته آن طور که اسکالدین آن را می‌فهمد، اسکالدین دشمن خونی مسئولیت اشتراکی سیستم گذرنامه، و اقتدار پدرسالارانه "جماعت" دهقانی (و جماعت شهری) بر اعضایش، است. او در سومین مقالهاش (۱۸۶۷) بر الغای



مسئولیت اشتراکی، مالیات سرانه و سیستم گذرنامه، بر لزوم گرفتن مالیات عادلانه از ثروت و جایگزین کردن کواهنی‌نامه‌های رایگان و همیشگی به جای گذرنامه پای می‌فشرد. "در هیچ کشور متقدم دیگری مالیاتی برای گذرنامه‌های داخلی وجود ندارد" (۱۰۹). ما می‌دانیم که این مالیات تازه در سال ۱۸۹۷ بود که ملغی شد. عنوان چهارمین مقاله چنین است: "اعمال اختیاری جماعتی روستایی و دو ماه‌های شهری در زمینه انتشار گذرنامه و وضع مالیات در غیاب مالیات دهندگان". . . . "مسئولیت اشتراکی با رگرانی است که زارعین کارآمد و ساعی را مجبور می‌کند جور آدم‌های تنبل و بی‌کاره را بکشند" (۱۲۶). اسکالدین چیزی ننماید که تمایز میان دهقانان، تمایزی که آن زمان دیده می‌شد را به صفات شخصی آنهایی که موفق هستند و یا شکست می‌خورند نسبت دهد. او مشکلات دهقانانی را که در سن پترزبورگ زندگی می‌کنند، در زمینه فراهم کردن یا تمدید گذرنامه بتفصیل شرح می‌دهد و کسانی را که در مقابل این مشکلات "شکر خدا" می‌گویند به ریشخند می‌گیرد: "تمام این جمعیت کثیر دهقانان بی‌زمینی که در شهرها نامنویسی نکرده‌اند، تعداد ساکنین بی‌چیز شهر را افزایش ندادند" (۱۳۰). . . . "این مسئولیت اشتراکی وحشیانه" (۱۳۱). . . . "آیا مردمی را که تحت یک چنین وضعیتی قرار دارند می‌توان شهروندان آزاد نامید؟ آیا آنها همان دهقانان وابسته به زمین امپراطوری روم<sup>۱</sup> نیستند؟" (۱۲۲). رفرم دهقانی مورد سرزنش قرار می‌گیرد، "اما آیا رفرم دهقانی به این دلیل که قانون دهقان را از وابستگی به ارباب زمیندار رها کنید، ولی هیچ تدبیری برای خلاص کردن آواز وابستگی به جماعتش و محل نام‌نویسی نیاندیشید مقصر است؟ . . . کجاست نشانه‌های آزادی مدنی وقتی که دهقان مختار نیست که در مورد محل سکونت خود یا پیشه خود تصمیم بگیرد؟" (۱۲۲).

اسکالدین بدقت و بدروستی دهقان ما را "پرولتر ثابت"<sup>(۲)</sup> (۲۳۱) می‌نامد.

(۱) Glebaedscrinti دهقانانی که در امپراطوری روم وابسته به قطعه زمینهای معینی بودند و با وجود آنکه زراعت آنها ممکن بود بیفایده باشد، اما نمی‌توانستند زمین را ترک کنند — ویراستار.

(۲) اسکالدین نه فقط قسمت اول، بلکه قسمت دوم این تعریف (پرولتاریا) را با تفصیل هر چه بیشتر نشان می‌دهد. او در مقاله خود جای زیادی به توصیف

عنوان هشتمین مقاله (۱۸۶۸) چنین است: "وابستگی دهقانان به جماعتها و قطعه زمینهایشان مانع از بهبود وضعیتشان می‌شود. . . . این امر مانع تکامل صنایع غیرمنعطف است". "گذشته از چهل دهقانان و سنگین تر شدن بار مالیاتها، یکی از علل کند شدن پیشرفت کار دهقانی و در نتیجه، سعادت و نیکبختی دهقانان، وابسته بودن آنها به جماعتها و قطعه زمینهایشان است. وابستگی کارگر به یک محل و به زنجیر ناکسنتی جماعت روستایی — به خودی خود شرایط فوق العاده بدی برای تکامل کار، مؤسسه خصوصی و مالکیت کوچک زمین به وجود می‌آورد" (۲۸۴). "دهقانان به دلیل وابسته بودن به قطعه زمینها و جماعتهایشان و به دلیل اینکه قادر نیستند که کار خود را در جایی مورد استفاده قرار دهند که مولدتر است و برای خود آنها مزیت بیشتری به بار می‌آورد، درست مثل سابق، به همان شکل متحجری که از درون سرواژ سر برون آورند زندگی می‌کنند؛ تلنبار شده در یکجا، گله‌وار و غیرمولد" (۲۸۵). در نتیجه نقطه نظر اسکالدین در برخورد با این جنبه‌های زندگی دهقانی کاملاً بورژوازی است، اما با وجود این (و شاید بدین دلیل) تشخیص او در این مورد که انقیاد دهقانان برای تکامل اجتماعی و خود دهقانان مضر است، کاملاً صحیح است. (بگذارید اضافه کنیم) این امر موجب زیان ویژه‌ای برای پایین ترین بخشهای دهقانی، یعنی پرولتاریای روستایی می‌شود. اسکالدین بدروستی می‌گوید: "نگرانی قانون از اینکه هیچ دهقان بی‌زمینی باقی نماند قابل تحسین است. اما نباید فراموش کرد که نگرانی خود دهقانان از این حیث بسیار بیشتر از نگرانی هر قانونگذاری است" (۲۸۶). "گذشته از این امر که دهقان به قطعه زمین و جماعت خود وابسته است، حتی عزیمت موقتی او برای تحصیل چیزی در جایی دیگر، به سبب وجود مسئولیت اشتراکی و سیستم گذرنامه، مستلزم مشکلات و هزینه‌های قابل ملاحظه‌ای است" (۲۸۹). "به عقیده"

موقعیت وابسته دهقانان و فقر آنها، به توصیف سرنوشت شوم کارگران کشاورزی، به "توصیف فحطی ۱۸۶۸" (عنوان پنجمین مقاله) و اشکال گوناگون زندگی و دولت دهقانان، اختصاص می‌دهد. در دهه شصت نیز مانند دهه نود بودند کسانی که می‌خواستند وجود فحطی را کتمان کنند و بر روی آن سرپوش گذارند، اسکالدین با شور هر چه بیشتر در مقابل آنها ایستاد. البته ذکر نقل قول تفصیلی در این مورد زائد به نظر می‌رسد.

من اگر ... اقداماتی به عمل آید که دهقانان بتوانند ساده‌تر از زمین خود دست بکشند، راهی از میان موقعیت سختشان گشوده شده است" (۲۹۴). اسکالدین در اینجا آرزویی را بیان می‌کند که شدیداً مغایر با طرحهای نارودنیکی است. طرحهایی که جملگی گرایش کاملاً متضادی چون جاودانگی بخشیدن به جماعت دهکده، انتقال ناپذیر کردن قطعه زمینها و غیره را دارند. از آن زمان تا کنون شواهد فراوانی به دست آمده است که نشان دهد اسکالدین کاملاً محق بوده است: این واقعیت که دهقان به زمین وابسته باقی می‌ماند و جماعت دهقانی منحصرأ وضعیتی اجتماعی است که فقط وضع پرولتاریای روستایی را بدتر می‌کند و تکامل اقتصادی کشور را کند می‌کند، در حالی که به هیچوجه قادر نیست که از پرولتر ثابت در مقابل بدترین اشکال بندگی و تابعیت محافظت یا از کاهش دستمزد و سطح زندگی اش به پایین ترین سطح ممکن، جلوگیری به عمل آورد.

خواننده ما با توجه به نقل قولهایی که ذکر شد، حتماً متوجه شده است که اسکالدین دشمن جماعت دهکده است. او به جماعت و توزیع مجدد زمین، به دلیل علاقه اش به مالکیت خصوصی، سرمایه‌گذاری و غیره، اعتراض می‌کند. (ص ۱۴۲. نتیجه) اسکالدین در پاسخ مدافعین جماعت دهکده می‌گوید که "قانون اشتراکی باستانی" بیش از روزگار خود عمر کرده است. او می‌نویسد: "در تمام کشورها بتدریج که اهالی روستا در تماس با محیطی متمدن قرار می‌گیرند، قانون اشتراکی شان خلوص پیشین را از دست می‌دهد و دچار فساد و انحراف می‌شود. یک چنین چیزی می‌بایستی در کشور ما نیز مشاهده شود: اقتدار جماعت بتدریج بماقتدار استثمارگران دهکده و کارمندان روستایی بدل می‌شود و بجای محافظت از شخص دهقان بارگرانی بردوش او می‌شود" (۱۴۳) - بررسی ای کاملاً واقعی که واقعیتهای بیشمار این سی سال، درستی آن را اثبات کرده است. به نظر اسکالدین تاریخ "خانواده" پدرسالار، مالکیت عمومی زمین و قانون اشتراکی را به شکل برگشت ناپذیری محکوم کرده است. "آنهايي که این یادگارهای قرون گذشته را تا ابد برای ما نگاه می‌دارند به ما نشان می‌دهند که بیشتر مستعد آنند که با ایده‌های از جا در بروند تا اینکه در واقعیات نفوذ کنند و سیر مقاومت ناپذیر تاریخ را درک کنند" (۱۶۲) و اسکالدین به این ملاحظه صحیح، نطقهای آتشین مکتب منچستر را اضافه می‌کند. او در جای دیگر می‌گوید: "حق تصدی زمین توسط جماعت، هر دهقانی را در تابعیت برده وار کل جماعت قرار می‌دهد" (۲۲۲). بنابراین خصومت ورزیدن آشکار اسکالدین با جماعت دهکده که از نقطه نظری کاملاً

بورژوازی صورت می‌گیرد، با دفاع سرسختانه اش از منافع دهقانان بدهم می‌آمیزد. درست است که اسکالدین باجماعت دهکده خصومت می‌ورزد، اما لافاقل طرحهای احمقانه‌ای برای الغای اجباری جماعت و گذاشتن اجباری چیز دیگری به جای آن، مانند سیستم مالکیت بر زمین پیشنهاد نمی‌کند. این روزها معمولاً یک چنین طرحهایی از طرف مخالفین با جماعت دهکده، که بیجا در زندگی دهقانان دخالت می‌کنند و از هر موضعی بجز موضع دفاع از منافع دهقانان به جماعت حمله می‌کنند، پیشنهاد می‌شود. برعکس، اسکالدین شدیداً معترض است که در زمره معتمدین به "الغای اجباری حق تصدی اشتراکی زمین" (۱۴۴) قرار بگیرد. او می‌گوید: "مقررات ۱۹ فوریه خیلی هوشیارانه ... گذار ... از حق تصدی اشتراکی به حق تصدی خانوادگی را به خود دهقانان واگذاشت. برآستی که هیچ کس بجز خود دهقانان نمی‌توانند در مورد بهترین زمان انجام یک چنین گذاری تصمیم بگیرند." در نتیجه اسکالدین تنها به این دلیل با جماعت دهکده مخالفت می‌ورزد که جماعت از تکامل اقتصادی جلوگیری می‌کند و نمی‌گذارد که دهقان از جماعت صرف نظر کند و از زمییش دست بشوید، یعنی به همان دلیلی که "حواریون روسیه" امروزه، با آن مخالفند. این دشمنی هیچ وجه مشترکی با دفاع از منافع مبتنی بر سرواژ اربابان زمیندار، هیچ وجه مشترکی با دفاع از بقایا و روح سرواژ و هیچ وجه مشترکی با دفاع از مداخله در زندگی دهقانان ندارد. ذکر این نکته حائز اهمیت است، زیرا نارودنیکیهای این دوره و زمانه که عادت کرده‌اند دشمنان جماعت دهکده را تنها در اردوگاه موسکوفسکیه و دوموستی و نظایر آن بدانند، با اشتیاق بسیار وانمود می‌کنند که نسبت به هر نوع دیگر دشمنی با جماعت دهکده بی‌توجهاند.

نظر کلی اسکالدین در مورد علل شرایط زندگی محنت زای دهقانان این است که آنها تماماً بقایای سرواژند. او با توصیف فحطی ۱۸۶۸ متذکر می‌شود که سرقداران با شادی بدخواهانه‌ای از این موضوع صحبت می‌کنند و آن را به فساد دهقانان و الغای قیومیت اربابان زمیندار و غیره نسبت می‌دهند. اسکالدین با عصبانیت غلط بودن این نظریات را اثبات می‌کند. او می‌گوید: "علل بینوایی دهقانان از سرواژ به ارث رسید (۲۱۲) و ناشی از الغای آن نبوده. این علل، علل عامی هستند که اکثریت دهقانان ما را در سطحی که همسطح پرولتاریا باشد نگاهداشت" - و همان نظریات مربوط به رفوم را که در بالا ذکر کردیم، تکرار می‌کند. این احمقانه است که به تقسیم خانوادگی زمین حمله شود: "حتی اگر

تقسیمات به منافع مادی دهقانان برای مدتی صدمه بزند آنها آزادی شخصی خود و منزلت اخلاقی خانواده دهقانی را نجات خواهند داد، یعنی آن مواهب عالیتر انسانی را که بدون آنها هیچ پیشرفت مدنی‌ای امکان پذیر نیست" (۲۱۷)، و اسکالدین بدرستی به ذکر دلایل واقعی نبرد بر علیه تقسیم زمین می‌پردازد: "بسیاری از زمینداران در مورد مزار ناشی از تقسیم زمین غلو می‌کنند و به سبب تمام بی‌آمدهای ناشی از علل متعدد فقر دهقانان، که زمینداران چندان مایل به قبول آن نیستند، به عیب‌جویی از آن می‌پردازند همانطور که از مستی عیب‌جویی می‌کنند" (۲۱۸). اسکالدین در پاسخ کسانی که می‌گویند امروزه خیلی زیاد در مورد فقر دهقانان نوشته می‌شود، حال آنکه قبلاً اینطور نبود و اینکه پس باید شرایط (زندگی) دهقانان خرابتر شده باشد، که چنین است، می‌گوید: "برای اینکه بتوانیم با مقایسه وضع فعلی دهقانان با وضع سابق آنها در مورد رهایی آنان از قید اقتدار زمینداران داوری کنیم، لازم است که با وجود آنکه سرواژه هنوز غالب است، از سر و ته قطعه زمینهای دهقانان زد، همان طور که تاکنون زده شده است. و لازم است که به دهقانان با وجود همه وظایفی که بعد از آزادی به دوششان افتاده است، مالیات بست. و پس از آن دید که چگونه دهقانان سرف می‌باید یک چنین شرایطی را تحمل کرده باشند" (۲۱۹). اینکه اسکالدین تمام علل خرابتر شدن وضع دهقانان را به وابستگی آنها به بقایای سرواژه، به میراث بیگاری، اجاره، از دست دادن زمین و فقدان حقوق دهقانان و همچنین بی‌تحرکی، تحویل می‌کند، عالیترین مشخصه و خصوصیت مهم نظرات اوست. تنها این نیست که اسکالدین علل بینوایی دهقانان را در ساخت مناسبات نوین اجتماعی - اقتصادی، یعنی در ساخت اقتصادی بعد از رفرم نمی‌داند، او مطلقاً از قبول این اندیشه تن می‌زند و عمیقاً متقاعد شده است که الفای کامل تمام بقایای سرواژه است که عصر نیکبختی عمومی را نوید می‌دهد. نظریات او، در واقع، نفی کننده است؛ از میان برداشتن موانع به منظور تکامل آزاد دهقانان، از میان برداشتن موانعی که سرواژه ایجاد کرده است و در این بهترین دنیای ممکن هر چیزی به بهترین نحوی انجام می‌شود. اسکالدین می‌نویسد: "در اینجا" (یعنی در رابطه با دهقانان) "حکومت تنها یک روش می‌تواند در پیش گیرد: حذف لاینقطع و بی‌دری علی که دهقانان ما را به وضعیت فعلی سستی و فقر کشانده است، علی که بقا آنها اجازه نمی‌دهد روی پای خودشان بایستند" (۲۲۴). تأکید از من - ل) از این نظر مشخصه چشمگیر پاسخ اسکالدین است به کسانی که از "جماعت"

(جماعتی که دهقانان را به جماعت‌های دهکده و قطعه زمینها وابسته می‌کند) در جایی دفاع می‌کنند که بدون آن، "پرولتاری روسی پدید خواهد آمد". اسکالدین می‌گوید: "این اعتراض بی‌معنی می‌شود وقتی که به یاد بیاوریم قطعات بیحد و مرز زمین در کشور مابه علت فقدان دستهایی که آن را بکار د، غاظر و باطل می‌ماند. اگر قانون مانع از توزیع طبیعی نیروی انسانی نمی‌شد، تنها مردمی که باید پرولتارهای واقعی روسیه می‌شدند، گدایان حرفه‌ای یا بدکارهای اصلاح - ناپذیر و عیاش می‌شدند" (۱۴۴). نقطه نظر نوعی اقتصاددانان و "روشنگران" قرن هیجدهم، که معتقد بودند الغای سرواژه و تمام بقایایش نوید سلطنت نیکبختی عمومی در روی زمین را می‌دهد. نارودنیکها نمی‌باید هیچ تردیدی داشته باشند که با نخوت در اسکالدین به چشم حقارت بنگرند و خیلی ساده بگویند که او بورژوا بود. بلکه درست است که اسکالدین بورژوا بود، اما او نماینده ایدئولوژی بورژوازی مترقی بود در حالی که نارودنیکها آن ایدئولوژی را با ایدئولوژی دیگری که خرده‌بورژوازی و در بسیاری از موارد، ارتجاعی است، عوض کرده‌اند. و این "بورژوازی" در مورد چگونگی دفاع از منافع عملی و واقعی دهقانان ابدی‌های بهتر از ایده نارودنیکها داشت که هنوز هم با نیازهای تکامل اجتماعی به طور کلی همخوانی دارد! (۱)

در تکمیل گزارش نظریات اسکالدین اجازه دهید اضافه کنیم که او مخالف سیستم املاک اجتماعی است، از دادگاه واحدی برای همه آنها جانبداری میکند، "از لحاظ تئوریک" از این ایده طرفداری می‌کند که مقامات و لوستی (۲) نباید بر اساس املاک اجتماعی تعیین شوند، هوادار پروپا قرص آموزش همگانی، بویژه

(۱) و برعکس تا آنجا که ما دیده‌ایم تمام اقدامات عملی مترقیان‌های که نارودنیکها از آن حمایت کرده‌اند از نظر محتوا، کاملاً "بورژوازی" اند، یعنی آنها به خط تکامل سرمایه‌داری منتهی می‌شوند، و لاغیر، تنها افراد خرده‌بورژوا می‌توانند تئوری‌ای اختراع کنند که در آن گسترش حق تصدی دهقانی زمین، کاهش مالیات، اسکان مجدد، اعتبارات، پیشرفت فنی، نظامات بازاریابی و اقداماتی از این دست به سود "تولید" به اصطلاح "خلق" خدمت کند.

(۲) Vdost - یکی از تقسیمات حکومت محلی در روسیه؛ شورای یک منطقه؛ روستایی - م.

آموزش عمومی است، هوادار خودمختاری محلی و نهادهای زمستوایی Zemstvo است و معتقد است که اعتبارات ارضی، بویژه اعتبارات کوچک ارضی، باید در سطح وسیعی در دسترس همگان قرار گیرد، زیرا دهقانان علاقه شدیدی به خریدن زمین دارند. در اینجا نیز اسکالدین یک "منچستری" واقعی است. مثلا او میگوید که بانکهای زمستوایی و بانکهای وابسته به شهرداری "شکل پدرسالارانه یا ابتدایی بانک" اند و باید تسلیم بانکهای خصوصی که "برتری چشمگیری" دارند، شوند. زمین می توانست "از طریق برانگیختن فعالیت صنعتی و تجاری در ایالات ما" (۷۱) در مقابل بهایش واگذار شود و غیره.

حال آنچه را که در مورد اسکالدین گفتیم جمع بندی کنیم. از لحاظ پیش، اسکالدین را می توان روشنگری بورژوا خواند، نظریات او یادآورنده نظریات اقتصاد دانان قرن هیجدهم است (البته همان گونه منکسر درمنشور شرایط روسیه). و خصلت "روشنگرانه" "میراث" سالهای شصت را بروشنی هرچه تا متر منعکس می کرد. اسکالدین نیز نظیر روشنگران اروپای غربی و اکثر نمایندگان فرهیخته سالهای شصت، آکنده از دشمنی سرسختانه با سرواژ و تمام نتایج اقتصادی، اجتماعی و حقوقی آن بود. این نخستین خصوصیت ویژه یک "روشنگر" بود. دومین خصوصیتی که برای تمام روشنگران روسی مشترک بود. به طور کلی هواداری پرشور از آموزش، خودمختاری، آزادی، اشکال اروپایی زندگی و اروپایی کردن همه جانبه روسیه بود. سومین خصوصیت "روشنگر" دفاعش از منافع توده ها و عمده "دهقانان بود (دهقانانی که در عصر روشنگران هنوز کاملا "آزاد نشده بودند یا تنها در پویش آزاد شدن بودند). او صمیمانه اعتقاد داشت که الغای سرواژ و بقایایش به دنبال خود نیکبختی عمومی به ارمان می آورد و صمیمانه مشتاق بود که به فراهم آوردن چنین چیزی کمک کند. این سه خصوصیت جوهر آن چیزی را تشکیل می دهند که در کشور ما آن را "میراث سالهای شصت" می خوانند و تأکید بر این نکته مهم است که هیچ چیزی از نارودیسیم در این میراث نیست. هستند در روسیه نویسندگان چندی که نظریاتشان با این خصوصیتها مشخص می شود و هیچگاه چیز مشترکی با نارودیسیم نداشته اند. هرگاه بینش نویسندگانی حامل یک چنین خصوصیتی باشد همیشه چنین تشخیص داده می شود که او "سنتهای سالهای شصت را حفظ کرده است"، حال نظرش در مورد نارودیسیم هرچه می خواهد باشد. البته هیچکس نباید فکر گفتن این را بکند که فی المثل آقای م. استاسیولویچ M. Stasyulevich، که جشن سالگرد تولدش

همین اخیرا" برقرار شد. "میراث را انکار کرده بود" - صرفا" به این دلیل که او مخالف نارودیسیم بود یا نسبت به مسائلی که نارودیسیم پیش می کشید بی تفاوت بود. نمونه قراردادان اسکالدین اذیقا" به این دلیل است که او در عین حالی

(۱) شاید اعتراض شود و گفته شود که اسکالدین به دلیل دشمنی اش با جماعت دهکده به دلیل لحنش معرف سالهای شصت نیست. اما تنها مسئله جماعت دهکده مطرح نیست. مسئله نظراتی مطرح است که برای تمام روشنگران مشترک بود و اسکالدین نیز در آن سیم بود. و اما در باره لحن او، در واقع لحن او معرف صفتی عقلانی، صباه روی، تأکید بر تدریجی بودن و غیره آن نیست. به دلیل نبود که انگلس اسکالدین را لیبرال محافظه کار \* می خواند. با وجود این انتخاب نامیده، میراث که دارای لحنی نوعی تر باشد، نخست به دلایل متعدد می باید موجب باراحتی شود و ناسا" وقتی که او را با نارودیسیمهای امروزی مقایسه می کنیم، مسکن است که موجب سرافراهم شود. \* \* به دلیل خصوصیت وظیفه مان لحن (برخلاف آن گفتار حکیمانه) موسیقی را سعی سازد و لحن غیرنوعی اسکالدین به شکل گرفتن "موسیقی" اش، یعنی جوهر نظریاتش به گونه ای واضحتر خدمت می کند. و تنها این جوهر است که مورد علاقه، ماست. تنها بر اساس جوهر نظریات نویسندگان (و نه لحنشان) است که ما می خواهیم به مقایسه نمایندگان میراث با نارودیسیمهای امروزی بپردازیم.

\* انگلس در مقاله خود: Sozidaus Russland (در باب مناسبات اجتماعی روسیه) اسکالدین را محافظه کار میانه رو توصیف می کند. مارکس و انگلس، منتخب آثار، جلد دوم، مسکو ۱۹۵۸، ص ۵۸. \* \* \* لنین، وقتی که صحبت از "میراث" اندولوژی سالهای ۱۸۶۰ می شد، مجبور بود به دلیل سانسور، اسکالدین را معرفی کند. در واقع لنین، چرنیسفسکی را نام برده، اصلی این "میراث" می دانست. لنین هنگامی که در سبزی در تبعید به سر می برد در نامه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۸۹۹ خود به آن. پترسوف A. Potresov نوشت: "... با وجود این، در هیچ کجا پیشنهاد پذیرفتن میراث از اسکالدین را ندارم. تردیدی نیست که باید آن را از افراد دیگری قبول کرد. من فکر می کنم که بر اساس پانویس صفحه ۲۳۷، راحتتر می توانم (در مقابل حملات احتمالی مخالفین) از خود دفاع کنم. در آنجا من چرنیسفسکی را در نظر داشتم و در هماغه توضیح داده ام که چرا درست نبود که به منظور مقایسه او را مثال بیاورم."

که بدون شک نماینده "میراث" بود، دشمن مسلم آن نهادهای باستانی ای بود که نارودنیکیها آنها را تحت حمایت خود گرفته‌اند.

گفتیم که اسکالدین بورژوا بود. دلیل واضح این توصیف در بالا آمد، اما باید توجه کرد که این کلمه اغلب به شکل غلط، محدود و غیرتاریخی درک می‌شود، و (بدون متمایز کردن دوره تاریخی) با دفاع خود پرستانه از منافع یک اقلیت پیوند می‌خورد. نباید فراموش کرد که روشنگران قرن هیجدهمی (که با توافق همگانی در زمره رهبران بورژوازی قرار می‌گیرند) و روشنگران سالهای چهل و شصت در عصری می‌نوشند که تمام مسائل اجتماعی به مبارزه بر علیه سرواژ و بقاییش منجر می‌شد. در آن زمان مناسبات اجتماعی - اقتصادی جدید و تضادهای آن هنوز در مرحله جنینی خود قرار داشت. بنابراین ایدئولوگهای بورژوازی در آن زمان هیچ خودپرستی‌ای از خود نشان ندادند؛ برعکس، هم در غرب و هم در روسیه، آنها صادقانه به نیکبختی عمومی معتقد بودند و صادقانه آن را آرزو می‌کردند؛ آنها صادقانه، تضادها را در سیستمی که داشت از درون سرواژ رشدی‌کرد ندیدند (تا حدی هنوز نمی‌توانستند ببینند). بیدلیل نیست که اسکالدین در بخشی از کتاب خود از آدام اسمیت نقل قول می‌آورد: ما دیدیم که هم نظریات اسکالدین و هم خصوصیت مباحثاتش از جنبه‌های بسیار تکرار تریهای آن ایدئولوگ بزرگ بورژوازی مترقی است.

و بنابراین، اگر ما پیشنهادات عملی اسکالدین را از یک طرف با نظریات نارودنیکیهای امروزی مقایسه می‌کنیم و از طرف دیگر، با طرز تلقی "حواریون روسیه" نسبت به آن پیشنهادات، درمی‌یابیم که "حواریون" همیشه از پیشنهادات اسکالدین حمایت می‌کنند، زیرا پیشنهادات اسکالدین بازتابی است از منافع طبقات مترقی اجتماعی و منافع حیاتی تکامل اجتماعی به طور کلی در امتداد راه کنونی، یعنی راه سرمایه‌داری، چیزهایی را که نارودنیکیها درخواستهای عملی اسکالدین یا در ارائه مسائلش تغییر داده‌اند تبدیل به بدتر است، و "حواریون" از پذیرفتن آن تغییرات امتناع می‌کنند. حواریون در مقابل "میراث" نیست که "خودشان را قرار می‌دهند" (که جعلی بوج و بیمعنی است)، بلکه در مقابل افزودنیهای رمانتیک و خرده بورژوازی نارودنیکیها به میراث است که می‌ایستند، و اما این افزودنیها.

(۲)

آنچه که نارودنیسم به میراث افزود

حال اجازه دهید که اسکالدین را رها کنیم و به انگلهاردت Engelhardt بپردازیم. نامه‌هایی از روستای او نیز مقالنی است که در باره جنبه‌های اجتماعی زندگی روستا نگاشته شده است، به طوری که این کتاب از لحاظ محتوا و حتی از لحاظ شکل شبیه کتاب اسکالدین است. انگلهاردت خیلی با استعدادتر از اسکالدین است و نامه‌هایی از روستای او به شکل غیرقابل مقایسه‌ای زنده تر و تخیلی تر است. مقالات طولانی نویسنده جدی در جنگهای دورافتاده و در پایتخت را در کتاب انگلهاردت نمی‌توان یافت، کنایی که به دلیل نقش خود مشحون از تصاویر و تشبیهات استادانه است. تعجب آور نیست که کتاب انگلهاردت از مقبولیت عامه بیشتری برخوردار است و فقط همین اخیراً چاپ جدیدی از آن بیرون آمد، در حالی که کتاب اسکالدین تقریباً به طور کامل فراموش شده است، با وجود این تنها دو سال بعد از انتشار کتاب اسکالدین بود که او نچستو نیه زاپیسکی شروع به چاپ نامه‌های انگلهاردت کرد. بنابراین لازم نیست که ما خواننده را با محتویات کتاب انگلهاردت آشنا کنیم و لذا خود را به شرح مختصر دو جنبه نظریاتش محدود می‌کنیم: نخست نظریاتی که مشخصه "میراث" به طور کلی است و برای انگلهاردت و اسکالدین به طور خاص مشترک است، و دوم نظریاتی که به طور مشخص نارودنیکی است، انگلهاردت تقریباً نارودنیکی است، اما وجه مشترک نظریات او با تمام روشنگران بسیار زیاد است، آنقدر زیاد که نارودنیسم معاصر مجبور شده است یا از آن نظریات دست بشوید یا در آنها دست بیورد، به طوری که شخص معطل می‌ماند که او را به کدام گروه منسوب کند - به نمایندگان "میراث" به طور کلی، بدون جانشی نارودنیکی یا به نارودنیکیها.

آنچه که انگلهاردت را به اسکالدین مانند می‌کند اساساً اعتدال قابل توجه نظریات او، شرح روشن و بلاواسطه‌ای گزار واقعیت، ارائه می‌دهد و افشای بیرحمانه

تمام جوانب بد "بنیادها" به طور کلی و دهقانان به طور خاص است - جوانب بد همان "بنیادهایی" که صورت آرمانی بخشیدن و آرایش کردن دروغین آن جزو اصلی تشکیل دهنده نارودیسیم است. بنابراین نارودیسیم سست و کم رنگی که در اظهارات انگلهدارت بازتاب می یابد در تضاد مستقیم و آشکار با تصویر واقعیت های روستایی ای قرار می گیرد که او با آنچنان استادی ای ترسیم می کند؛ و اگر شخص اقتصاددان یا جامعه شناسی نقطه نظرهای خود را در مورد روستا بر واقعیتها و مطالعات (۱) انگلهدارت قرار می داد، امکان نداشت که او بتواند از چنین مواد و مصالحی نتایج نارودینکی استخراج کند. صورت آرمانی بخشیدن به دهقان و جماعت دهکده اش یکی از عناصر اصلی نارودیسیم است و نارودینکیها با وجود همه اختلافات جزئی شان، از آقای و. و گرفته تا آقای میخائیلوفسکی سعی بلیغ می فرمایند تا "جماعت" را بیارایند و از آن صورتی آرمانی ارائه دهند. حال آنکه کمترین نشانی از یک چنین آراستنی در انگلهدارت نیست. او به همان اندازه که در مقابل به صحبت مدروز روحیه اشتراکی دهقانان ما، تقابل جاری این "روحیه اشتراکی" با اندیویدوالیسم شهر، رقابت اقتصاد سرمایه داری و غیره بیرحم است، در افشای اندیویدوالیسم مبهوت کننده کشاورز کوچک نیز کاملاً بیرحم است. او بتفصیل نشان می دهد که "دهقانان ما در خصوص مالکیت شدید ترین احساس مالکیت را دارند" (ص ۶۲، چاپ ۱۸۸۵)، او نشان می دهد که دهقانان نمی توانند "کار جمعی" را بر خود هموار کنند و با انگیزه های شدیداً خودخواهانه و خود پرستانه از آن بیزارند؛ در زمینه کار جمعی هر یک از آنها "از آن می ترسد که بیش از دیگران کار کند" (ص ۲۰۶). این مسئله که هر دهقان از آن می ترسد که

(۱) این موضوع نه فقط می باید بی نهایت حالب و آبرورنده باشد، بلکه در عین حال از طرف یک محقق اقتصادی می باید کاملاً درست و مشروع باشد. وقتی که دانشمندان به داده های پرستنامه ها اعتماد می کنند - به پاسخها و اظهار نظرهای مالکین متعددی که در اکثر موارد منعصب و بی اطلاع اند، و لذا نمی توانند بسندی با ثبات را تکامل بخشند و یا هوشیارانه در باره نظریات خود بیاندیشند - چرا به مطالعات مردی اطمینان نکنند که با قدرت عالی مشاهده خود آنها را در طول بازده سال گرد آورده است، مردی که بیچون و چرا صادق است و مطالعه کشفی در باره چیزی که از آن صحبت می کند به عمل آورده است.

بیش از دیگران کار کند، ابعاد خنده آوری (یا شاید غم انگیز خنده داری) پیدا می کند؛ مثلاً نویسنده از زبانی صحبت می کند که زیر یک سقف زندگی می کنند و بستیکهای مسکن مشترک و خویشاوندی آنها را به هم پیوند می دهد، ولی با وجود این هر یک از آنها فقط قسمتی از میزی را که خود روی آن غذا می خورد نمی میزند. هر کس بنوبت برای فرزند خود از گاو شیر می دوشد (می ترسند که بیاداد بکران مقداری از شیر را پنهان کنند) و هر کس به طور جداگانه برای فرزند خود توربا می بزد (ص ۲۲۲). انگلهدارت این خصوصیات را با آنچنان تفصیلی بیان می کند و آنها را با آنچنان مثالهای زیادی اثبات می کند که هیچ سؤالی در مورد استثنایی بودن آنها باقی نمی ماند. به هر جهت یکی از این دو حالت صحیح است؛ یا انگلهدارت مشاهده گر بی ارزشی است که لایق هیچ اعتمادی نیست و یا افسانه روحیه اشتراکی و فضیلت های اشتراکی موزیکهای ما پندار محض است. پنداری که به خصوصیات عمل اقتصادی ناشی از شکل حق تصدی زمین بر می گردد (مضافاً به اینکه از این شکل زمینداری است که تمام جنبه های مالی و اداری ناشی می شود). انگلهدارت نشان می دهد که موزیک در فعالیت اقتصادی خود کولاک شدن را هدف خود قرار داده است. او می گوید (ص ۴۹۱): "در هر دهقان مقدار معینی کولاک وجود دارد"، "ایده آلهای کولاک در میان دهقانان شایع است". "من بارها و بارها گفتم که اندیویدوالیسم، خودپرستی، و انگیزه استثمار کردن قویا" در میان دهقانان رشد می کند. "..." هر یک از آنها به خود مباحثات می کنند که اردک ماهی باشد و می گویند نا ماهیهای کوچک را ببلعد". انگلهدارت خیلی خوب نشان می دهد که گرایش موجود در میان دهقانان رو به سوی "سیستم اشتراکی" و "تولید خلقی" ندارد، بلکه منوجه معمولی ترین سیستم خرده بورژوازی ذاتی در تمام جوامع سرمایه داری است. او به توصیف و اسباب بیچون و جرای این امر می پردازد که دهقان ثروتمند تقابل دارد که به تجارت بپردازد (ص ۳۶۳)، غلات را در مقابل کار قرض بدهد، کار موزیک فقیر را بخرد (ص ۴۵۷، ۴۹۲ و غیره) - یا به زبان اقتصادی تبدیل شدن موزیکهای سرمایه گذار به بورژوازی روستا. او می گوید: "اگر دهقانان شکل اشتراکی اقتصاد را نپذیرند و هر یک به تنهایی به اداره مزرعه خود ادامه

دهد، در این صورت حتی اگر زمین به مقدار زیادی هم وجود داشته باشد، باز در میان دهقانان زارع هم دهقانان بزمین وجود خواهد داشت و هم کارگران کشاورزی، به علاوه، من معتقدم که اختلافی که هم اکنون در وضع دهقانان وجود دارد، بیشتر خواهد شد. با وجود مالکیت اشتراکی زمین، همراه با افزایش "ثروتمندان" انبوهی از کارگران کشاورزی بزمین نیز پیدا خواهد شد. راستی وقتی که نه سرمایه‌ای داشته باشم و نه وسایلی که با آن کشت کنم، حق داشتن بر زمین برای من و فرزندان من چه فایده‌ای دارد؟ مثل این است که به مرد کوری زمینی بدهید و بگویید آن را بخور!" (ص ۳۷) دهقانان یا تمسخری مالیخولیایی صریحا" این "شکل اشتراکی اقتصاد" را که با درماندگی در عبارات فوق چنان چون آرزویی پاک و مقدس تصویر شده است و با وجود این از واقعیات زندگی دهقانان بدور است رد می‌کنند و آن را قابل قبول نمی‌دانند.

خصوصیت دیگری که انگلهدارت را بدون آلودگی نارودنیکي در زمره نمایندگان میراث قرار می‌دهد این اعتقاد اوست که علت اصلی و بنیانی وضع محنت زای زندگی دهقانان بقایای سرواژ و مقررات مختص آن است. پس نابودباد این بقایا و این مقررات، تا همه چیز نیکو شود. خصوصیت مطلق انگلهدارت با مقررات و طنز گذشته‌اش نشان می‌دهد که او به هیچوجه سر آن ندارد که سعادت و نیکبختی را از طریق مقررات از بالا به موزیکها اعطا کند که این خود در شدیدترین تعارضها با اعتقاد نارودنیکي به "خرد و آگاهی"، دانش و میهن پرستی طبقات حاکم" (کلمات آقای یوزاکف Yuzhakov، در روسکوبه بوگاستتسو Rasskoye Bogatstvo، شماره ۱۲، ص ۱۰۶) قرار دارد، در شدیدترین تعارضها با طرحهای خیالی "تولید سازمان یابنده" شان و غیره قرار دارد. به یاد بیاورید که انگلهدارت چگونه به قانونی که فروش ودکا را در کارخانه‌های آرد ممنوع می‌کرد، یعنی به قانونی که به "نفع" موزیکها بود، حمله می‌برد. یا به یاد بیاورید که او یا چه نفعی از فرمان لازم الرعایه ممنوعیت کشت چاودار تا قبل از ۱۵ اوت که در سال ۱۸۸۰ توسط تعدادی از زمستوها مقرر شده بود صحبت می‌کند، و چگونه آن را فضولی شرم‌آور "دانشمندان" آسوده خیال در کشت و کار "میلیونها دهقان مالک" (ص ۴۲۴) می‌داند. اگر چه این فرمان نیز با انگیزه خیر و سعادت موزیکها صادر شده بود، انگلهدارت در مورد قوانین فوق و قوانینی نظیر ممنوعیت سیگار کشیدن در جنگلهای کاج، ماهیگیری در فصل بهار، قطع کردن درخت غان برای جشن ماه مه، غارت آشیانه پرندگان و غیره، به طعنه

می‌گوید: "..... موضوعی که همواره ذهن روشنفکران را به خود مشغول کرده و می‌کند موضوع مربوط به زندگی موزیک است. چه کسی برای خودش زندگی می‌کند؟ همه برای موزیک زندگی می‌کنند! ... موزیک احمقی است که نمی‌تواند ترتیب کار و بار خود را بدهد. اگر کسی نباشد که از او مواظبت کند، او تمام جنگلها را به آتش می‌کشد، تمام پرندگان را می‌کشد، رودخانه‌ها را از ماهی تهی می‌کند، زمینها را به ویرانی می‌کشد و خودش را نیز از بین می‌برد (ص ۳۹۸)، خواننده آیا تو فکر می‌کنی چنین نویسنده‌ای می‌توانست هیچگونه همدلی با قوانینی که آنقدر برای نارودنیکها عزیز است داشته باشد که بگوید آنها انتقال مالکیت قطعه زمینها را فسخ می‌کنند؟ آیا قلم اومی توانست چیزی نظیر عبارت یکی از ارکان روسکوبه - بوگاستتسو، که در بالا نقل شد، را نوشته باشد؟ آیا او می‌توانست از نظر آقای ن. کارشف N. Karshev این رکن دیگر مجله، سیمی ببرد و در باره زمستوها ایالتی ما (در سالهای نود) بگوید که آنها "جایی برای صرف هزینه هنگفت و قابل توجه مقرر جهت سازماندهی کار کشاورزی نمی‌یابند؟" (۱)

اجازه دهید دیگر خصوصیتی که انگلهدارت را به اسکالیدین همانند می‌کرد متذکر شویم: طرز برخورد ناآگاهانه او با بسیاری از آرزوها و اقدامات صرفا بورژوازی البته نه اینکه انگلهدارت می‌کوشد که خرده بورژوازی را تدهیب کند یا در پی دستاویزی باشد تا (مثل آقای و.و) این عنوان را برای هر پیشقدم خاصی به کار نبرد. به هیچوجه چنین نیست. انگلهدارت چون زارعی اهل عمل، با هر نوآوری مترقیانه، با هر پیشرفتی که در روشهای کشت و زرع صورت می‌گیرد از خود بیخود می‌شود و از درک این مطلب کاملا عاجز است که شکل اجتماعی این پیشرفتها به مؤثرترین شکلی اثبات اشتباه بودن نظریه خود اوست؛ نظریه‌ای که تحقق سرمایه‌داری در کشور ما را ناممکن می‌داند. مثلا" به یاد بیاورید که او چقدر از موفقیتی که در اثر به کار گرفتن سیستم کارمزدی پرداخت حقوقی به کارگران مزرعه خود به دست آورده بود خرسند بود (در زمینه کوبیدن، از پوست در آوردن و خرمن کردن بذرک). انگلهدارت حتی گمان هم نمی‌کند که جایگزین کردن سیستم روزمزدی به جای کارمزدی یکی از منداولترین روش‌هایی است که یک اقتصاد

۱- روسکوبه بوگاستتسو، شماره ۵، مه، مقاله آقای کارشف درباره هزینه زمستوی ایالتی در فعالیتهای اقتصادی، ص ۲۰.

سرمایه‌داری در حال رشد با استفاده از آن به تشدید کار می‌افزاید و نرخ ارزش اضافی را بالایی برد. مثالی دیگر: انگلهدارت برنامه زملدچسکا با کارتا (۱) را به ریشخند می‌گیرد. برنامه عبارت بود از: "عدم قطع پرداخت اجاره مزارع به منظور حفظ دور کشت و زرع (۲)، کشت و زرع مبتنی بر استخدام کارگر، به کار گرفتن ماشینها، ابزار و انواع دامهای اصلاح شده و به کار گرفتن سیستم چند حوزهای، بهبود بخشیدن به مراتع و چراگاهها و غیره و غیره". در اینجا انگلهدارت فریاد برمی‌آورد: "همه اینها چیزی جز حرفهای کلی نیستند!" (ص ۱۲۸). با وجود این انگلهدارت همین برنامه را در زراعت عملی خود پذیرفت، او با استخدام کارگران زراعی بود که توانست به پیشرفت فنی مزرعه خود نایل شود. با از طرف دیگر: ما می‌دانیم که انگلهدارت با چه صراحت و صداقتی تمایلات موزیک سرمایه‌گذار را افشاء کرد، اما این مانع از آن نشد که او بگوید: "این نه کارخانه بلکه دستگاههای نمک‌گیری روستایی کوچک (تأکید از انگلهدارت)، آسیابهای نفتی و غیره است که مورد نیاز است" (ص ۳۳۶). یعنی آنچه که "مورد نیاز است" بورژوازی روستایی است که صنایع کشاورزی را پیشه خود کرده باشد - چیزی که همواره و همه جا یکی از نشانههای سرمایه‌داری کشاورزی است. در اینجا این واقعیت مطرح می‌شود که انگلهدارت نه یک تئوریسین، بلکه زارعی اهل عمل است. بحث کردن درباره امکان پیشرفت بدون سرمایه‌داری یک چیز است زراعت کردن خود آدم چیز دیگر. از آنجایی که هدف انگلهدارت این بود که مزرعه خود را بر مبنای خطوطی عقلانی اداره کند، مجبور بود، به موجب شرایط محیطی، با روشهای صرفاً سرمایه‌دارانه برای رسیدن به آن هدف بکوشد، و تمام هراسهای

۱ - Zemledetchesheskaya Gazeta (اخبار کشاورزی) - ارگان وزارت املاک دولتی (از ارگان وزارت املاک دولتی و کشاورزی). این نشریه از سال ۱۸۳۴ تا ۱۹۱۷ در سن پترزبورگ منتشر می‌شد.

۲) دورکشت و زرع - شکل اسارتبار بیگاری دهقان برای ارباب زمیندار درازای اجاره زمین. ارباب زمیندار زمینی را به دهقان اجاره می‌داد یا آنکه او را چه به صورت نقدی و چه به صورت جنسی وامدار خود می‌کرد. در این صورت دهقان موظف بود درازای آن با استفاده از ابزار و دام خود یک "درو" زراعت کند؛ یعنی یک دساتین محصول بهاره و یک دساتین محصول زمستانه کشت کند، و گاهی اوقات درو کردن یک دساتین محصول نیز بدان اضافه می‌شد.

نظری و مجرد ناشی از "استخدام کارگران کشاورزی" را به کناری بپهد. وقتی که اسکالدین در زمینه تئوری نظیر یک عضو تمام عیار مکتب منچستر بحث می‌کرد، هم از درک این موضوع عاجز بود که مباحثات او درست از یک چنین خصوصیتی برخوردار است، و هم از درک این مطلب عاجز بود که آنها با نیازهای نحول سرمایه‌داری روسیه منطبق‌اند. در زمینه عملی انگلهدارت مجبور بود که چون یک منچستری تمام عیار عمل کند، در حالی که از نقطه نظر تئوریک بر علیه سرمایه‌داری اعراض می‌کرد و می‌خواست باور کند که سرزمینش در مسیر خاص خودش پیش می‌رود.

انگلهدارت به این موضوع باور داشت و همین است که ما را بر آن می‌دارد تا او را نارودنیک بخوانیم. او بروشنی گرایش واقعی تکامل اقتصادی روسیه را درک کرده بود و در پی تأویل کردن و تخفیف دادن تضادهای این تکامل بود. او سعی کرد ثابت کند که سرمایه‌داری کشاورزی در روسیه غیرممکن است، و "هیچ نوکری در کشور ما وجود ندارد" (ص ۵۵۶) - با این وجود خود او بتفصیل هرچه بیشتر کذب بودن این امر را اثبات می‌کند که کارگران ما بر خراج‌اند، و خود او نشان می‌دهد که با چه بدبختی‌ای مزد گاودارش، پیترا پیترا را می‌پردازد، مزد کسی را که با خانوادهاش در عرض یکسال، پس از خرج خورد و خوراک، تنها شش روبل برایش باقی می‌ماند "که با آن باید نمک، روغن و لباس بخرد" (ص ۱۰). "با وجود این هستند کسانی که حتی به او غبطه می‌خورند و اگر من او را بیرون کنم، پنجاه نفر دیگر هستند که مشتاقند بلافاصله جای او را بگیرند" (ص ۱۱). انگلهدارت وقتی که از موفقیت مزرعهاش و شیوه ماهرانهای که کارگزارانش هنگام کار کردن با خیش به کار می‌برند، صحبت می‌کند، پیروزمندان فریاد بر می‌آورد که: "و این شخم زنها چه کسانی هستند؟ دهقانان نادان، دهقانان بیوجدان روسیه" (ص ۲۲۵).

اگرچه تجربه کشاورزی خود انگلهدارت واضناگری او در مورد اندیویدوالیسم دهقانان بر تمام توهمات مربوط به "روحیه اشتراکی" خط‌بطلان می‌کشد، او نه فقط "منقد بود" که دهقانان می‌توانستند یک شکل اشتراکی اقتصاد را بپذیرند، بلکه ابزار "اطمینان" می‌کرد که یک چنین چیزی باید نمونه‌ای باشد و ما، یعنی روسها، باید این کار بزرگ را به انجام برسانیم و شیوه نوینی در کشاورزی به کار گیریم. "این است آن چیزی که خصوصیت استثنایی و ماهیت ویژه اقتصاد ما را تشکیل می‌دهد" (ص ۲۴۹). انگلهدارت رئالیست به انگلهدارت رمانتیک مبدل



می شود، انگلهدار دتی که چون در روشهای کشاورزی خود و روشهای کشاورزی دهقان مورد مطالعه خود هیچ "خصوصیت استثنایی" ندید "ایمان" به یک "خصوصیت استثنایی" آتی را جایگزین آن کرد! از این ایمان نا خصوصیهای الترانارودنیکی که - اگرچه خیلی کم - می توان در انگلهدار دت سراغ گرفت، تنها یک کام فاصله است و همچنین از این ایمان تا ناسیونالیسم تنگ نظرانه ای که هم مرز با شوونیسم است ( " ما اروپا را شکست خواهیم داد" و " در اروپا نیز موزیکها طرفدار ما خواهند بود" ( ص ۲۸۷) - این حرفها را انگلهدار دت هنگامی که با زمینداری بر سرچشم انداز جنگ بحث می کرد گفته است ) و حتی با صورت آرمانی بخشیدن به بیگاری فاصله زیادی نیست! بلکه همین انگلهدار دت بود که مقدار بسیار زیادی از صفحات درخشان کتاب خود را به توصیف وضع پریشان شده و رقت انگیز دهقانی اختصاص داد که می باید وامی را که به صورت پول یا غله گرفته بود، به صورت کار پرداخت کند و مجبور بود، تقریباً برای هیچ، در بدترین شرایط وابستگی شخصی رحمت بکشد! - این همان انگلهدار دت بود که به آنجا رسید که بگوید: " خوب بود اگر دکتر" ( او از فایده و نیاز به دکتر در مناطق روستایی صحبت می کند. و. ۱۰۱) "از خود مرزهای داشت، به طوری که موزیکها می توانستند حق درمان او را با کار خود جبران کنند" ( ص ۴۱). توضیح زاید است.

رویه همرفته با مقایسه خصوصیات خوب بینش انگلهدار دت که در بالا بر شمرده شد ( یعنی خصوصیتی که بدون هیچگونه شایبه نارودنیکی بین او و نمایندگان " میراث" مشترک است) با خصوصیات بد او ( یعنی خصوصیات نارودنیکی) ما مجبوریم بپذیریم که در نویسنده نامهایی از روستا بیچون و چرا خصوصیات خوب غالب است. در حالی که خصوصیات بد ترکیبی خارجی و تصادفی است چنانکه گویی تصادفاً جمع شده است، این ترکیب با لحن کلی کتاب او مبیانت دارد.

(۴)

### آیا «میراث» از پیوند با نارودنیسم بدست آمده است

خواننده ما احتمالاً خواهد گفت: " شما از نارودنیسم چه می فهمید؟"

(۱) به خاطر باورید تعویب ریش سفید دهکده ( یعنی پیشکار ارباب زمیندار) را که زمانی دهقانی را به کار فرا خواند که دهقان محصولش سوخته و نابود شده بود و دهقان نیز صرفاً به این دلیل مجبور بود برود که اگر نمی رفت مقامات ولوسی " نفسش را می بریدند".

معنای مربوط به مفهوم " میراث" در بالا تعریف شد، اما هیچ تعریفی از مفهوم " نارودنیسم" ارائه نشده است.

به نظر ما نارودنیسم سیستمی از نظریاتی است که شامل سه خصوصیت زیر باشد:

۱- اعتقاد به اینکه سرمایه داری در روسیه نشاندهنده زوال و انحطاط است.

به این ترتیب اصرار و تمایل به " کند کردن"، " وقفه انداختن" و " متوقف کردن تجزیه" بنیادهای کهنه توسط سرمایه داری و فریادهای ارنجایی مشابه.

۲- اعتقاد به خصوصیت استثنایی سیستم اقتصادی روسیه به طور عام و

دهقانان همراه با جماعت دهکده و مزارع اشتراکی شان و غیره به طور خاص.

ضرورت کاربرد مفاهیمی که علم جدید در رابطه با طبقات اجتماعی مختلف و

تعارضهایشان به دست داده است در مناسبات اقتصادی روسیه مورد توجه قرار

نمی گیرد. جماعت دهکده دهقانان چیزی برتر و عالیتر از سرمایه داری دانسته

می شود؛ تمایلی وجود دارد که به " بنیادها" صورت آرمانی ببخشد. وجود

تضادهایی که مشخصه هر اقتصاد کالایی و سرمایه داری است در میان دهقانان

انکار یا بدست فراموشی سپرده می شود؛ هرگونه رابطه میان این تضادها و شکل

پیشرفته شان در صنعت سرمایه داری و کشاورزی انکار می شود.

۳- نادیده گرفتن ارتباط میان " روشنگران" و نهادهای حقوقی و سیاسی

کشور از یک طرف و منافع مادی طبقات اجتماعی معین از طرف دیگر. انکار این

ارتباط، فقدان توضیح ماتریالیستی این عوامل اجتماعی، به وجود آوردن این باور

که آنها نیرویی را نمایش می دهند که می تواند " تاریخ را به مسیر دیگری بکشاند"

( آقای و. ) می تواند آن را " از مسیر منحرف کند" ( آقای ن - در باره

آقای یوزا کف) و غیره.

این است مقصود ما از " نارودنیسم". بنابراین خواننده می بیند که ما این

اصطلاح را در مفهوم وسیعش مورد استفاده قرار می دهیم، درست همانطور که تمام

" حواریون روسیه" وقتی که بایک سیستم کامل نظریات و نه تک تک نمایندگان این

سیستم مخالفت می ورزند از آن استفاده می کنند. البته در بین هر یک از این

نمایندگان اختلافهایی وجود دارد و حتی گاه اختلافهای مهمی وجود دارد.

هیچکس این اختلافها را نادیده نمی گیرد. اما نظریاتی که قبلاً ذکر شد بین

متنوعترین نمایندگان نارودنیسم مشترک است، - اجازه بدهید بگوییم، از آقای

یوزوف گرفته تا آقای میخائیلوفسکی. به خصوصیت‌های قابل ایراد نظریات یوزوفها، سازانوفها، و. و. ها و غیره خصوصیت‌های دیگری را می‌توان افزود که نه فی‌المثل آقای میخائیلوفسکی در آنها سهمی دارد و نه دیگر مقاله نویسهای روسکویه بوگاستو کنونی. البته انکار اختلاف‌های میان نارودنیکها در مفهوم محدود و نارودنیکها به طور کلی، اشتباه است. اما نادیده گرفتن این واقعیت که نقطه نظریات بنیادی اجتماعی - اقتصادی تمام نارودنیکها بر آن نکات عمده‌ای که قبلاً ذکر شد منطبق‌اند اشتباه باز هم بزرگتری است. و از آنجایی که این نظریات بنیادی است که "حواریون روسیه" آنها را رد می‌کنند و فقط "انحراف تأسف انگیز" از آنها در بدترین جهت ممکن نیست، آنها کاملاً محق‌اند که اصطلاح "نارودیسیم" را در مفهومی وسیعتر مورد استفاده قرار دهند. و نه تنها محق‌اند که چنین کاری را بکنند، بلکه غیر از این کاری نمی‌توانند بکنند. وقتی که بخواهیم به نظریات بنیادی نارودیسیم که مختصراً در بالا شرح داده شد بپردازیم، نخستین چیزی که باید خاطر نشان کنیم این است که "میراث" مطلقاً هیچ نقشی در آن نظریات ندارد. هستند تعداد کثیری از نمایندگان و نگهبانان "میراث" که هیچ وجه مشترکی با نارودیسیم ندارند، کسانی که اصلاً مسئله سرمایه‌داری را مطرح نمی‌کنند، به سرشت استثنایی روسیه، به جماعت دهقانی و غیره ایمان ندارند و روشنفکران و نهادهای حقوقی و سیاسی ما را عاملی نمی‌دانند که توانایی این را داشته باشند که "از مسیر منحرف شود". بیشتر، از ویراستار و ناشر وستنیک بیورومی Vestnikyevropy (۱) نام بردیم، کسی که او را به چیزی جز بیحرمتی کردن به سنت‌های میراث نمی‌توان متهم کرد. از طرف دیگر، هستند کسانی که نظریاتشان به‌اصول بنیادی سابق‌الذکر نارودیسیم می‌ماند، ولی با وجود این رک و پوست‌کنده "از میراث چشم‌پوشی می‌کنند" - برای مثال می‌توان از همان آقای آبراموف که آقای میخائیلوفسکی به‌او اشاره می‌کند و یا آقای یوزوف نام برد. نارودیسیمی که "حواریون روسیه" بر علی‌عناش مبارزه می‌کنند،

(۱) Vestnikyevropy (پیک اروپا) - ماهنامه تاریخی، سیاسی و ادبی که دارای گرایش بورژوا لیبرالی بود. این مجله از سال ۱۸۶۶ تا سال ۱۹۱۸ در سن پترزبورگ منتشر می‌شد و مقالاتی بر علیه مارکسیست‌های انقلابی منتشر می‌کرد. ویراستار و ناشر آن تا سال ۱۹۰۸ م. م. استاسیوویچ

بود. M.N. Stasyuevich

حتی وقتی که میراث (با استفاده از اصطلاح حقوقی) "واگذار" می‌شد، یعنی طی سال‌های شصت، نیز وجود نداشت. ریشه‌ها و مقدمات نارودیسیم نه فقط به سال‌های شصت، بلکه به سال‌های چهل و حتی پیشتر بر می‌گردد (۱). اما این تاریخ نارودیسیم نیست که مورد علاقه ماست. با تکرار می‌کنیم آنچه که برای ما مهم است اثبات این مطلب است که "میراث" سال‌های شصت، به همان مفهومی که پیشتر ذکر شد، هیچ وجه مشترکی با نارودیسیم ندارد، یعنی هیچ وجه مشترکی در جوهر نظریاتشان وجود ندارد، یعنی هر کدام از آنها مسائل مختلفی را مطرح می‌کنند. هستند نگهبانان "میراثی" که نارودنیک نیستند، و هستند نارودنیک‌هایی که "از میراث چشم‌پوشی کرده‌اند".

البته هستند نارودنیک‌هایی که از "میراث" محافظت می‌کنند، یا نارودنیک‌هایی که دعوی چنین کاری را دارند. به این سبب است که ما از ارتباط میان میراث و نارودیسیم صحبت می‌کنیم. حال ببینیم نتیجه این ارتباط چه بوده است.

نخست آنکه، نارودیسیم در مقایسه با میراث گام بزرگی به جلو برداشت و این کار را، برای جلب توجه جامعه، با طرح مسائلی انجام داد که محافظین میراث تا حدی به دلیل محدودیت ذاتی بینششان (در زمان خودشان) هنوز قادر نبودند که مطرح کنند یا نکردند و نمی‌کنند. نارودنیکها با طرح این مسائل خدمت تاریخی بزرگی انجام دادند و این کاملاً طبیعی و قابل فهم است که نارودیسیم به موجب ارائه راه حلی برای آن مسائل (که اگرچه ممکن است با ارزش باشد) در بین گرایش‌های مترقی تفکر اجتماعی روسیه، نخستین مکان را اشغال کرد.

اما ثابت شد که راه حل‌هایی که نارودنیکها برای حل این مسائل ارائه کردند بی‌ارزش است، ثابت شد که بر تئوریهای عقب مانده‌ای مبتنی هستند که مدت‌ها قبل در اروپای غربی دور ریخته شده‌اند، ثابت شد که بر نقد رمانتیک و خرده - بورژوازی سرمایه‌داری و نادیده گرفتن حقایق اساسی تاریخ و واقعیت روسیه مبتنی هستند. تا وقتی که تکامل سرمایه‌داری در روسیه و تضادهای ذاتی‌اش هنوز بسیار ضعیف بود، این انتقاد ابتدایی از سرمایه‌داری می‌توانست پایگیرد. اما نارودیسیم مطلقاً قادر نیست که خود را به سطح تکامل کنونی سرمایه‌داری در روسیه، به سطح کنونی شناختی که از تاریخ و واقعیت اقتصادی روسیه وجود دارد، و همچنین به

(۱) مراجعه کنید به نوگان - بارانوسکی کارخانه روسی (سن پترزبورگ، ۱۸۹۸).

سطح فهم نیازهای کنونی روسیه به تئوری‌ای جامعه‌شناختی برساند، نارودیسیم که روزگاری به دلیل آنکه مسئله سرمایه‌داری را مطرح می‌کرد مترقی بود، اینروزها تئوری‌ای ارتجاعی و مضر است که اندیشه اجتماعی را به گمراهی می‌کشد و کاری می‌کند که به نفع رکود و عقب ماندگی آسیایی تمام می‌شود. امروزه سرشت ارتجاعی انتقاد نارودیسیم از سرمایه‌داری به آن چنان خصوصیاتی بخشیده است که می‌رود تا به سطح نگرشی که خود را به حفاظت مؤمنانه میراث محدود می‌کند، تنزل مقام دهد (۱)

حال با تحلیل هر یک از آن سه خصوصیتی که در بالا برشمردیم، ثابت می‌کنیم که چنین است.

خصوصیت اول - اعتقاد به اینکه در روسیه، سرمایه‌داری نشاندهنده زوال و انحطاط است. بعد از اینکه مسئله سرمایه‌داری در روسیه مطرح شد، خیلی زود روشن شد که تکامل اقتصادی ما سرمایه‌داری است، و نارودینیکاها گفتند که تکامل انحطاط است، اشتباه است، انحراف از مسیری است که احتمالاً کل تاریخ زندگی ملت آن را معین کرده است، انحراف از راهی است که بنیادهای کهن آن را تقدیس کرده‌اند و غیره و ذلک. ایمان سوزان روشنگران به این جریان تکامل اجتماعی جای خود را به بی‌اعتمادی به آن داد. خوش بینی و امیدواری تاریخی جای خود را به بدبینی و افسردگی داد. علت این بدبینی و افسردگی این بود که هرچه مسائلی که جریان داشت بیشتر می‌شد، محل این مسائل که زائیده تکامل نوین بودند سخته و مشکلتر می‌شد. تشبیهاتی صورت گرفت تا "جلوی" این تکامل "گرفته شود" و به "تعویق بیافتد"، و تئوری‌ای که اقامه می‌شد این بود که عقب ماندگی روسی‌ها خوش شانسی اوست و غیره. تمام این خصوصیات بینش نارودینیکی که هیچ وجه مشترکی با "میراث" نداشتند، کاملاً با آن در تضاد بودند. اعتقاد به اینکه سرمایه‌داری روسیه نشاندهنده "انحراف از مسیر" و نشاندهنده زوال و غیره است، به بدجلوه دادن کل تحول اقتصادی روسیه، به بدجلوه دادن "گذار" به شرایط جدیدی که در مقابل چشمان ما در حال صورت گرفتن است، می‌انجامد.

(۱) بیشتر در مقاله "رمانتیسیم اقتصادی گفتیم که مخالفین ما در برخورد با اصطلاحات ارتجاعی و خرده بورژوازی چنان کوشه نظری بیمانندی از خودشان می‌دهند که گویی اینها فحشهایی جدلی هستند، حال آنکه این اصطلاحات دارای یک معنای تاریخی - فلسفی کاملاً معینی هستند.

نارودینیکاها که به دلیل تمایلشان به کند کردن تجزیه بنیادهای کهن که توسط سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، از جا در رفتانند، عدم درایت تاریخی حیرت‌انگیزی از خود نشان می‌دهند. آنها فراموش می‌کنند که قبل از سرمایه‌داری هیچ چیز به جز همان استثمار که با اشکال بیشمار بندگی و وابستگی شخصی می‌آمیخت، وجود نداشت، آنها فراموش می‌کنند که آنچه که بر وضعیت زندگی کارگر سنگینی می‌کرد، چیزی جز جریانی یکنواخت و رکود در تولید اجتماعی و از این رو در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی نبود. نارودینیکاها که از موضع رمانتیک و خرده‌بورژوازی خود با سرمایه‌داری مخالفت می‌کردند واقعه‌گرایی تاریخی را به کناری نهادند و همواره واقعیت سرمایه‌داری را با افسانه نظام ماقبل سرمایه‌داری مقایسه می‌کردند. "میراث" سالهای شصت که به سرشت مترقی جریان موجود تکامل اجتماعی عمیقاً ایمان داشت، "میراثی" که کاملاً و منحصرماً دشمن سرسخت آثار گذشته بود و اعتقاد داشت که این آثار را باید روفت و هرچیزی باید به نحو عالی پیش رود. یک چنین "میراثی" بعید است که نقشی در نظریات نارودیسیمی که در بالا از آن صحبت کردیم داشته باشد. این میراث مستقیماً در مقابل آن نظریات قرار می‌گیرد.

خصوصیت دوم نارودیسیم اعتقاد به استثنایی بودن روسیه، صورت آرمانی بخشیدن به دهقانان، جماعت دهکده و غیره است. دکترین استثنایی بودن روسیه نارودینیکاها را بر آن داشت تا به تئوریهای منسوخ اروپای غربی متشبث شوند، آنها را بر آن داشت تا بسیاری از دستاوردهای فرهنگ اروپای غربی را با سبکری حیرت‌انگیزی مورد ملاحظه قرار دهند. نارودینیکاها با این فکر دوباره به خود قوت قلب می‌دادند که اگر ما فاقد بعضی از خصوصیت‌های بشریت متمدن هستیم، "مقدر است که" شیوه‌های جدیدی از اقتصاد را به جهانیان نشان دهیم و غیره. نه فقط تحلیل سرمایه‌داری و تمام تجلیاتش که توسط تفکر مترقی اروپای غربی به دست داده شده بود، در رابطه با روسیه مقدس پذیرفته نمی‌شود، بلکه کوششهای فراوانی می‌شد، که به هربهبانهای، همان نتایجی که از سرمایه‌داری اروپایی حاصل می‌شد، در مورد سرمایه‌داری روسیه حاصل نشود. نارودینیکاها در مقابل این تحلیل گران خضوع و خشوع از خود نشان می‌دهند و خونسردانه همان رمانتیک‌هایی باقی می‌مانند که این تحلیل گران تمام عمرشان را در ستیز با آنان گذرانده‌اند. مجدداً باید بگوییم که دکترین استثنایی بودن روسیه که تمام نارودینیکاها از آن سهم می‌برند، بعید است که وجه مشترکی با "میراث" داشته باشد. میراثی که

مستقیماً" در جهت مقابل این دکترین حرکت می‌کند. برعکس، "شصتی‌ها" که علاقمند به اروپایی کردن روسیه بودند، اعتقاد داشتند که روسیه باید فرهنگ عام اروپایی را بپذیرد، به نهادهای این فرهنگی که به هر چیز ما جز به سرزمین استثنایی ما منتقل شده بودند علاقه داشتند. هر دکترینی که پیامزد که روسیه استثنایی است، کاملاً در تباین با روح و سنت سالهای شصت قرار می‌گیرد. آنچه که بیشتر در تباین با این سنت قرار می‌گیرد صورت آرمانی بخشیدن و آرایش بیش از حد روستاست. این صورت آرمانی بخشیدن دورغبین می‌خواست که به هر قیمتی که شده سیستم روستایی ما را چیزی ویژه، چیزی کاملاً" برعکس سیستم روستایی دیگر کشورها در دورهٔ مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بداند، در تضاد آشکار با سنتهای معتدل و رئالیستی میراث قرار می‌گیرد. هرچه سرمایه‌داری گسترده‌تر و عمیق‌تر تکامل یافت، هرچه روستا با وضوح بیشتر تضادهایی را نمایش داد که مابین تمام جوامع کلاسی - سرمایه‌داری مشترک بود، ضد و نقیضهای موجود بین کلام شهدآمیز نارودنیکها در بارهٔ "روحیهٔ اجتماعی" و "روحیهٔ اشتراکی" دهقانان و غیره از یک طرف، و تقسیم واقعی دهقانان به بورژوازی روستا و پرولتاریای روستا، از طرف دیگر، آشکارتر و آشکارتر می‌شد و نارودنیکها، که همچنان به مسائل از دید دهقانان می‌نگریستند، سریعتر از رمانتیسیت‌های سانتی‌مانتال به ایدئولوژیهای خرده بورژوازی مبدل می‌شدند، زیرا در جامعهٔ نوین تولیدکننده کوچک به تولیدکنندهٔ کلام‌مبدل می‌شد. صورت آرمانی بخشیدن به روستا و رویای رمانتیکی آنها در بارهٔ "روحیهٔ اجتماعی" نارودنیکها را به پذیرفتن نقطه‌نظری کاملاً مسخره دربارهٔ نیازهای واقعی دهقانان که از جریان موجود تکامل اقتصادی برمی‌خاست، انجامید. در تئوری می‌شد صمیمانه از استحکام بنیادها صحبت کرد، اما هر نارودنیکی در عمل خیلی خوب حس می‌کرد که امحای آثار گذشته و بقایای سیستم ماقبل رفرم، که تا همین امروز نیز دهقانان ما را از سر تا به پا اسیر و گرفتار کرده‌اند، راهی به سوی جریان تکامل سرمایه‌داری و نه راهی دیگر خواهد گشت. این نقطه نظر که رکود بهتر از رشد سرمایه‌داری است، اساساً نقطه نظر تمام نارودنیکها نسبت به روستاست، اما با وجود این هر نارودنیکی جرأت آن را ندارد که با صراحت بیریای آقای و. وچنان رک و پوست‌کنده اقرار کند. "دهقانان به دلیل وابسته بودن به قطعه زمینها و جماعت‌هایشان، به دلیل اینکه قادر نیستند کار خود را در جایی مورد استفاده قرار دهند که مولدتر است و برای خود آنها مزیت بیشتری به بار می‌آورد. درست مثل سابق، به همان شکل متحجری که از درون

سرواز سر برون آوردند زندگی می‌کنند: تلنبار شده در یک جا، کلموار و غیر - مولد". چنین عبارتی نشان می‌دهد که یکی از نمایندگان "میراث" از نقطه نظر "روشنگرانه" مختص خودش چگونه به مسئله نگاه می‌کند (۱). "بهتر است که دهقانان در همان شکل عادی و پدرسالارانه زندگی خود باقی بمانند تا اینکه راه سرمایه را در روستا هموار کنند". و این نشان می‌دهد که نارودنیکها چگونه به مسئله نگاه می‌کنند. در واقع، شاید یک فرد نارودنیک جرأت انکار کردن این را نداشته باشد که انحصار املاک اجتماعی جماعت دهقانی که دارای مسئولیت اشتراکی است و فروش زمین را تحریم می‌کند و بر حق دست کشیدن از یک قطعه زمین لعنت می‌فرستد، با واقعیتهای اقتصادی معاصر، با مناسبات کلاسی - سرمایه داری معاصر و تکامل آن مناسبات، در حادثه‌ترین تضادها قرار دارد. انکار این تضاد غیرممکن است، اما تمام نکته این است که نارودنیکها بشدت از روشن شدن مسئله، یعنی از روشن شدن تقابل موقع حقوقی دهقانان با واقعیتهای اقتصادی و جریان کنونی تکامل اقتصادی می‌ترسند. مقدر است که نارودنیک لجوجانه به یک تکامل غیرموجود، غیرسرمایه‌داری که توهم ذهن رمانتیک خود اوست باور داشته باشد و از این رو... مایل است تا تکامل کنونی را که در طول خط سرمایه‌داری حرکت می‌کند، کند کند. طرز برخورد بگ نارودنیک با مسائلی نظیر منحصر بودن املاک عمومی به جماعت دهقانی، مسئولیت اشتراکی و حق دهقان در فروش و واگذار کردن زمین خود، نه فقط یکی از محتاطانه‌ترین طرز برخوردهاست و نسبت به سرنوشت "بنیادها" (بنیادهای بیحرکتی و رکود) بیمناک است، بلکه مهمتر از آن این است که او حتی به چنان سطحی از ابتدال سقوط می‌کند که از قانون پلیسی‌ای که دهقانان را از فروش زمین منع می‌کند استقبال می‌کنند. به یک چنین نارودنیکی می‌توان با کلمات انگلهاردت پاسخ داد: "موزیک احمقی است که نمی‌تواند ترتیب کار و بار خود را بدهد. اگر کسی نباشد که از او مواظبت کند، او تمام جنگلها را به آتش می‌کشد، تمام پرندگان را می‌کشد، رودخانه‌ها را از ماهی تهی می‌کند، زمینها را به ویرانی می‌کشد و خودش را نیز از بین می‌برد." در اینجا نارودنیک ما که کاملاً، "از میراث چشم‌پوشی کرده است" مرتجع می‌شود. و توجه داشته باشید که همراه با پیشرفت تکامل

(۱) عبارتی است از کتاب اسکالدرین: در جنگلهای دور افتاده و در پایتخت،

اقتصادی، این انهدام انحصار املاک عمومی جماعت دهقانی برای پرولتاریای روستا هرچه بیشتر به نیازی ضروری تبدیل می‌شود، حال آنکه دردهکده‌های ناشی از آن برای بورژوازی دهقانی به هیچوجه قابل ملاحظه نیست. "موزیک سرمایه‌گذار" می‌تواند زمین را براحتی به طرفی اجاره دهد، مؤسسه‌های در دهکده‌های دیگر باز کند و به قصد کسب و کار به هر کجا که مایل است و هر وقت که مایل است، سفر کند. اما "دهقانی" که عمدتاً با فروش نیروی کار خود گذران می‌کند، به زمین خود وابسته است و جماعت مانعی بزرگ بر سر راه فعالیت اقتصادی اوست، امکان نمی‌دهد که دهقان کارفرمای بهتری پیدا کند و او را مجبور می‌کند که نیروی کار خود را فقط به خریداران محلی‌ای بفروشد که همواره دستمزد کمتری می‌پردازند و از هر شیوه و وسیله‌ای استفاده می‌کنند که او را به بندگی بکشانند، نارودنیکی که به سلطه رویای رمانیکی تن دهد، و با وجود جریان تکامل اقتصادی حفظ و نگهداری از بنیادها را هدف خود قرار دهد. بدون اینکه خود بداند، آنقدر در این سراسیمی می‌لغزد تا اینکه خود را در کنار زمینداری بیاید که با تمام قلب و روح خود آرزوی حفظ و تقویت "وابستگی دهقان به زمین" را دارد. خوب است به یاد بیاوریم که، فی‌المتل، انحصار املاک عمومی جماعت دهقانی، روشهای ویژه اجیر کردن کارگران را به وجود می‌آورد؛ مالکین کارخانه‌ها و مزارع کارگزارانی را به دهکده‌ها، بویژه، به دهکده‌هایی که شدیداً عقب مانده‌اند روانه می‌کنند تا با بهترین شرایط کارگرا جبر کنند. خوشبختانه، تکامل سرمایه‌داری، با درهم شکستن "وضع ثابت" پرولتاریا (یک چنین چیزی نتیجه استفاده‌های معروف به استخدام‌های بروسی کشاورزی است)، بتدریج در حال جانشین کردن مزدوری آزادانه به جای شکل فعلی بندگی است. دیگر تأیید مباحثه ما دایر بر اینکه نتایج‌های امروزی نارودنیکی زبان آورند را باید در گرایش مشترک همه نارودنیکی‌ها به صورت آرمانی بخشیدن به بیگاری جستجو کرد. قبلاً منال می‌آوردیم که چگونه انگلهدارت با به پایان رساندن سقوط نارودنیکی خودنا جایی بیس رفت که بگوید "خوب است" که بیگاری در روستا تکامل پیدا کند! ما تین همین مورد را در طرح معروف آقای یوزگوف برای دبیرستان کشاورزی می‌بینیم (روسکوب بوکاسنو، ۱۸۹۵ شماره ۵). وقتی که آقای و.و. همکار انگلهدارت در مقالات مهم اقتصادی خود، در همان مجله اعلام می‌کند که دهقانان بر اربابان زمینداری که حرفاً خواسته بودند سرمایه‌داری را برویج دهند پیروزی کسب کردند، در صورت آرمانی بخشیدن راه افراط می‌بیماید، اما تمام مشکل این بود که دهقان در ارای

زمینی که از ارباب زمیندار "اجاره" می‌کرد، موظف بود که زمین او را کشت کند. به عبارت دیگر، همان شیوه اقتصادی را بازسازی می‌کرد که در سروز وجود داشت. چنین بود بعضی از درخشانترین تصاویر طرز برخورد ارتجاعی نارودنیکی‌ها با مسائل مربوط به کشاورزی ما. ایده دیگری هست که زندگی کمتری دارد ولی معهذاً، ایده‌های است که هر نارودنیکی از آن طرفداری می‌کند. تمام نارودنیکی‌ها می‌گویند که سرمایه‌داری در کشاورزی ما مضر و خطرناک است، زیرا سرمایه‌داری، همان طور که می‌دانید، کارگر کشاورزی را جانشین دهقان مستقل می‌کند. واقعیت سرمایه‌داری ("کارگر کشاورزی") در تقابل با افسانه "دهقان مستقل" قرار می‌گیرد؛ و وقتی این افسانه بر پایه مالکیت دهقانی وسایل تولید، در عصر ماقبل سرمایه‌داری قرار گیرد، این واقعیت متواضعانه مورد غفلت قرار می‌گیرد که دهقان درازای این وسایل تولید دو برابر ارزش آن را می‌پردازد؛ که این وسایل تولید به انجام بیگاری خدمت می‌کند؛ که سطح زندگی این دهقان "مستقل" آنقدر پایین است که در هر کشور سرمایه‌داری به مثابه کدا طبقه بندی می‌شود؛ و آنچه که به فقر چاره‌ناپذیر و سکون روشنفکرانه دهقان "مستقل" اضافه می‌شود، وابستگی شخصی‌ای است که ضرورتاً با اسکال اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری همراه است.

سومین خصوصیت مختص نارودنیسم - یعنی نادیده گرفتن ارتباط بین "روشنفکران" و نهادهای حقوقی و سیاسی کشور از یک طرف و منافع مادی طبقات اجتماعی معین از طرف دیگر - به شکل تفکیک ناپذیری به خصوصیت‌های قبلی منوط است؛ فقط یک طرز برخورد غیررئالیستی با مسائل جامعه شناسانه می‌توانست دکترینی به وجود آورد که می‌گوید سرمایه‌داری روسیه یک "اسباب" است و "انحراف از مسیر" ممکن است. این بینش نارودنیکی هیچ ربطی به "میراث" و سنت‌های سالهای شصت ندارد، بلکه برعکس، مستقیماً در حین مساله این سنتها حرکت می‌کند. نتیجه طبیعی این بینش این است که طرز برخورد نارودنیکی‌ها با بقایای بیشتر مقررات ماقبل سرمایه‌داری زندگی روسیه، طرز برخوردی است که هیچیک از نمایندگان "میراث" نمی‌توانستند در آن سهمی داشته باشند. به منظور ارائه تصویری از این طرز برخورد اجاره می‌خواهیم که از اظهارات درخشان آقای و. ایوانف، در مقاله‌اش، "یافتنی کپنه" (نویسه‌سلوز Novoyeselovo سپتامبر ۱۸۹۷) استناد کنیم. نویسنده به داستان آقای بوبوریکین Boborykin، معنی زهر متنازل رجوع می‌کند و به افشای تصور غلطی که او از نزاع بین نارودنیکی‌ها و "حارثون" دارد می‌پردازد. آقای بوبوریکین

قهرمان خود را می‌سازد، نارودنیکی را می‌سازد که "حواریون" را به سبب اینکه رؤیای "رزمی سربازخانه‌ای" را در سر می‌پرورانند که "استبداد تحمل‌ناپذیر مقررات را برقرار می‌کند" مورد سرزنش قرار می‌دهد. آقای ( . ایوانف در این رابطه چنین می‌گوید :

"بعید است که گفته شود "رؤیای" مخالفین آنها استبداد تحمل‌ناپذیر "مقررات" بوده است. آنها ( نارودنیکیها ) " مادامی که نارودنیکی اند نمی‌توانند چنین چیزی بگویند و نخواهند گفت. از این لحاظ منازعه آنها با "ماتریالیستهای اقتصادی" این است که به‌منظر نارودنیکیها، بقایای نظم کهن می‌تواند مبنایی برای تکامل آینده‌اش باشد. تحمل‌ناپذیر بودن مقررات کهن از نظر آنها پوشیده می‌ماند و سبب آن از یک طرف اعتقاد آنها به این امر است که "روح ( یگانه و تقسیم‌ناپذیر) دهقانی به‌سمت مقررات در حال متحول شدن است و از طرف دیگر باور آنها به طور کلی به حسن اخلاقی موجود یا آینده "روشنفکران"، "جامعه" یا "طبقات اصلی" است. آنها ماتریالیستهای اقتصادی را متهم می‌کنند که واله و شیدای "مقررات" اند، حال آنکه برعکس، آنها واله و شیدای سیستم غربی‌ای هستند که رها از مقررات است. در واقع، ماتریالیستهای اقتصادی ادعا می‌کنند که بقایای مقررات کهن، که از یک شکل طبیعی اقتصاد ناشی شده است، هرچه می‌گذرد، در کشوری که به‌سمت اقتصاد پولی‌ای گذار کرده است که موجب تغییرات بیشماری هم در وضع واقعی و هم در سیمای معنوی و اخلاقی بخشهای متعددی از افراد جامعه شده است، "تحمل‌ناپذیر" تر می‌شود. بنابراین آنها معتقدند که شرایط لازم برای ظهور "مقررات" نوین و سودمند زندگی اقتصادی کشور نمی‌تواند از بقایای مقرراتی که منطبق است بر اقتصاد طبیعی و سرواژ تکامل یابد و تنها در جوی که از تمام مقررات کهن خلاص شده است، نظیر کشورهای پیشرفته اروپای غربی و آمریکا، می‌تواند انکشاف یابد. این است نزاعی که بین نارودنیکیها و مخالفینشان بر سر مسئله "مقررات" وجود دارد." (ص ۱۲ - ۱۱ همان کتاب). طرز برخورد نارودنیکیها با "بقایای مقررات کهن" شاید، آشکارترین انحراف از سنتهای "میراث" باشد، نمایندگان این میراث، نا آنجا که ما می‌دانیم، با بیزاری ریشه‌کن ناشدنی و شدیدشان از تمام بقایای مقررات کهن مشخص می‌شوند. در نتیجه، از این لحاظ، "حواریون" به نحو غیرقابل مقایسه‌ای به "سنتها" و "میراث" سالیهای شصت بیشتر نزدیک‌اند تا نارودنیکیها.

علاوه بر خطای بسیار بزرگ نارودنیکیها که در بالا ذکر شد، آنها به دلیل

نداشتن رئالیسم جامعه‌شناسانه، در برخورد با مسائل اجتماعی به شیوه خاصی از تفکر و استدلال کشانده می‌شوند که می‌توان آن را خود بینی تنگ‌نظرانه روشنفکری، یا شاید، طرز فکر بوروکراتیک نامید. نارودنیکیها، همواره، در باره راهی که "ما" باید برای کشورمان انتخاب کنیم، در باره بدبختیهای ناشی از اینکه "ما" کشور را به فلان راه بکشانیم، در باره چشم‌اندازهای روشنی که ما به دست می‌آوریم اگر خطرات راهی که اروپای کهن در پیش گرفته است احتراز کنیم، اگر ما "چیزهای خوب" هم اروپا و هم سیستم باستانی جماعت دهکده خود را بگیریم و غیره و غیره، درازگویی می‌کنند. بنابراین نارودنیکیها نسبت به گرایشهای مستقل طبقات اجتماعی‌ای که تاریخ را منطبق با منافع خود شکل می‌دهند کاملاً "بدگمانند و آن را خوار می‌شمرند. بدین ترتیب سبکسری نارودنیکیها (که شرایطی را که آنها را احاطه کرده است فراموش می‌کنند)، در اقامه تمام انواع طرحهای اجتماعی، از "سازمان‌دادن کار کشاورزی" گرفته تا "اشتراکی کردن تولید" از طریق ادارات خوب "جامعه" حیرت‌انگیز است. ( "به تمامیت عمل تاریخی، به حجم توده‌ای که عملش به این ترتیب افزایش خواهد یافت" ) (۱)

این عبارت یکی از عمیقترین و مهمترین احکام آن تئوری تاریخی - فلسفی‌ای را بیان می‌کند که نارودنیکیهای ما قادر به درک آن نیستند و نخواهند بود. همچنانکه فعالیت تاریخسازای انسان وسیعتر و عمیقتر می‌شود، حجم آن توده از انسانهایی که سازنده آگاه تاریخ‌اند بیشتر می‌شود. با این وجود نارودنیکیها، همواره به مردم یک کشور به طور کلی و بویژه به مردم زحمتکش آن به مثابه این یا آن کمیت کم و بیش محسوس، به مثابه چیزی که باید در طول این یا آن مسیر جریان یابد نگاه کرده‌اند، و هرگز طبقات مختلف جمعیت را تاریخسازان مستقل در مسیر موجود ندیده‌اند، هرگز سؤال نکرده‌اند که کدام اوضاع و احوال مسیر حاضر می‌تواند فعالیت مستقل و آگاهانه این تاریخسازان را برانگیزد ( یا برعکس آن را فلج کند) .

(۱) مارکس Die Heilige Familie ص ۱۲۰، نقل از بلتوف Beltoy ، ص ۳۳۵ ( مارکس، خانواده مقدس \* - ویراستار (انگلیسی) - این جمله در متن اصلی به زبان آلمانی است که در اینجا ترجمه فارسی آن آمده است ) .

\* ( مارکس و انگلس، خانواده مقدس، مسکو، ۱۹۵۶، ص ۱۱۰ )

و بنابراین با وجود آنکه نارودیسیم، با طرح مسئله سرمایه داری در روسیه، گام بزرگی به جلو برداشت که با "میراث" روشنگران همسری می‌کند، اما ثابت شده است که راه حلی که پیشنهاد می‌کند به دلیل نگرش خرده بورژوازی و انتقاد سانی مانتال آن از سرمایه داری قانع کننده نیست و ثابت شده است که در زمینه بسیاری از مسائل اصلی زندگی اجتماعی پشت سر روشنگران لنگ لنگان می‌رود. ثابت شده است که پیوستگی نارودیسیم با میراث و سنتهای روشنگران ما مآلاً پیوستگی بازدارنده‌ای است: نارودیسیم، مسائل جدیدی را که ناشی از تکامل اقتصادی بعد از رفرم روسیه است و اندیشه اجتماعی روسیه با آنها رودرست، حل نکرده است، و خود را به ضجه زدن سانی مانتال و ارتجاعی بالای سر آنها محدود کرده است؛ در حالی که رمانتیسیم نارودنیکی، بردهای تاریک بر مسائلی که قبلاً روشنگران مطرح کرده بودند فرو می‌گردد و به این ترتیب حل کامل آنها را به تأخیر می‌اندازد.

(۴)

#### «روشنفکران»، «نارودنیکیها» و «حواریون»

حال می‌توانیم نتایج مقایسه‌های خود را جمع بندی کنیم. نخست اجازه دهید مختصراً به شرح رابطهای پیردازیم که در آن هریک از گرایشهای تفکر اجتماعی که عنوان این بخش را تشکیل می‌دهند، در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. روشنگر به جریان موجود تکامل اجتماعی ایمان دارد زیرا او نمی‌تواند تضادهای ذاتی این تکامل را ببیند. نارودنیکی از جریان موجود تکامل اجتماعی می‌ترسد، زیرا از وجود این تضادها آگاه است. «حواری» به جریان موجود تکامل اجتماعی ایمان دارد، زیرا طبیعتاً آینده‌های بهتر را در تکامل کامل این تضادها می‌بیند. بنابراین گرایش اول و سوم می‌گویند تا در امتداد مسیر حاضر از این تکامل حمایت کنند، بر سرعت آن بیافزایند تسلیاتی برای آن فراهم کنند، و تمام موانعی را که از این تکامل جلوگیری می‌کند و آن را به تأخیر می‌اندازد، از سر راه آن بردارند. نارودیسیم، برعکس، می‌گویند تا این تکامل را به تأخیر بیاورند و متوقف کند و از امحای موانع معینی که بر سر راه تکامل سرمایه داری

قرار دارد بیمناک است. گرایش اول و سوم را چیزی که می‌توان آن را خوش بینی تاریخی نامید مشخص می‌کند: هرچه چیزهایی که وجود دارند بیشتر و سریعتر حرکت کنند، بهتر و بهتر خواهد شد. نارودیسیم، برعکس، طبیعتاً به سمت بدبینی تاریخی گرایش دارد: هرچه چیزهایی که وجود دارند، بیشتر و سریعتر حرکت کنند، بدتر و بدتر خواهد شد. «روشنگران» هرگز مسئله‌ای را که به سرش تکامل بعد از رفرم مربوط باشد مطرح نکردند، و خود را منحصر به جنگ با بقایای سیستم ماقبل رفرم، به وظیفه نفی کنندهای که صاف کردن راه برای تکامل نوع اروپایی در روسیه باشد محدود کردند. نارودیسیم مسئله سرمایه داری روسیه را مطرح کرد. اما پاسخش بدان مفهوم بود که سرمایه داری ارتجاعی است و از این رو نمی‌توان میراث روشنگران را به طور کامل پذیرفت: نارودنیکیها همواره با کسانی که کلاً برای اروپایی کردن روسیه، از دیدگاه یک «تمدن واحد»، تلاش می‌کردند می‌جنگیدند؛ با آنها می‌جنگیدند اما نه فقط به دلیل اینکه آنها، یعنی نارودنیکیها نمی‌توانستند خود را به آرمانهای این افراد منحصر کنند (که بنابراین چنان جنگی می‌باید عادلانه باشد)، بلکه به این دلیل که آنها نمی‌خواستند در تکامل سرمایه داری و تمدن زیاد پیش بروند. پاسخ «حواریون» به مسئله سرمایه داری به دین معنی بود که سرمایه داری مترقی است، و بنابراین نه فقط می‌توانند، بلکه باید، میراث روشنگران را در تمامیت آن، بپذیرند، و آن را با تحلیل تضادهای سرمایه داری، از دیدگاه تولید کنندگان بیچیز، تکمیل کنند. روشنگران هیچ طبقه‌ای از افراد جامعه را به دلیل توجه خاص جدا نکردند، آنها نه فقط از مردم به طور کلی، بلکه از ملت به طور کلی صحبت کردند. نارودنیکیها خواهان نشان دادن منافع کار بودند. اما به هیچیک از گروههای معینی که در سیستم اقتصادی معاصر وجود دارند، توجهی نکردند؛ آنها در واقع، دیدگاه تولیدکننده کوچکی را پذیرفتند که سرمایه داری به تولیدکننده کالا مبدلش می‌کند. «حواریون» نه فقط منافع کار را مقیاس خود می‌گیرند، بلکه برای انجام چنین کاری به گروههای اقتصادی کاملاً معینی که در اقتصاد سرمایه داری وجود دارند، یعنی به تولید کنندگان بیچیز، توجه می‌کنند. گرایشهای اول و سوم به سبب ماهیت هدفهایشان بر منافع طبقاتی که توسط سرمایه داری خلق می‌شوند و تکامل می‌یابند، منطبق اند، اما نارودیسیم به دلیل ماهیت خود، بر منافع طبقه تولید کنندگان کوچک، یعنی خرده بورژوازی که در میان طبقات جامعه معاصر موقعیت میانی را اشغال می‌کند، منطبق است. بنابراین، طرز برخورد متضاد نارودیسیم با «میراث» تضاد می‌نست، بلکه نتیجه

ضروری ماهیت نظریات نارودنیکی است: دیدیم که یکی از خصوصیات اصلی نظریات روشنگران، علاقه زایدالوصف آنها به اروپایی کردن روسیه بود، درحالی که نارودنیکیها بدون اینکه کاملاً از نارودنیکی بودن خود دست بکشند، نمی‌توانند در این علاقه سهیم باشند.

سرانجام به نتیجه‌های می‌رسیم که قبلاً نیز در موارد خاصی مکرراً آن را نشان داده‌ایم: حواریون در محافظت از میراث بسیار راسختر و پایمانتر از نارودنیکیها هستند. بنابراین خیلی بعید است که آنها از میراث چشم‌پوشی کنند، آنهایی که یکی از وظایف اصلی خود را اثبات اشتباه بودن هراسهای رومانیتیک و خرده-بورژوازی می‌دانند که نارودنیکیها را بر آن می‌دارند تا در بسیاری از موارد و مواردی بسیار مهم آرمانهای اروپایی روشنگران را دور بریزند. اما بدیهی است که "حواریون" به همان ترتیبی که بایگان از مدارک قدیمی محافظت می‌کند، از میراث محافظت نمی‌کنند. محافظت از میراث بدین معنی نیست که شخص خود را به میراث محدود کند. و از این روست که "حواریون" به دفاع خود از آرمانهای عام اروپائیسیم تحلیل تضادهای ضمنی تکامل سرمایه‌داری و همچنین ارزیابی این تکامل را از نقطه نظر خاصی که در بالا ذکر شد، اضافه می‌کنند.

۵

### آقای میخائیلوفسکی و مسئله از میراث چشم پوشیدن حواریون

اجازه دهید، در پایان به آقای میخائیلوفسکی بزرگ‌دبیم و اظهارات ایشان را در خصوص موضوع تحت بررسی، مطالعه کنیم. تنها این مسئله نیست که آقای میخائیلوفسکی اعلام می‌دارد که این افراد (حواریون) "هرگونه پیوستگی با گذشته را انکار می‌کنند و بر چشم‌پوشی از میراث پای می‌فروشند" (کتاب مذکور، ۱۷۹)، او در ضمن اظهار می‌دارد که "آنها" (حواریون به همراه دیگر کسانی که متنوعترین گرایشها را دارند، منجمله آقای آبراموف، آقای ولینسکی Volynsky و آقای رزانف) "خود را با خشم هرچه بیشتر در مقابل میراث قرار داده‌اند." (ص ۱۸۰). اشاره آقای میخائیلوفسکی به کدام میراث است؟ به میراث دهه

۲۰۶

شصت و هفتاد، به میراثی که موسکوفسکیه و دوموستی از آن چشم‌پوشی کرد و می‌کند (ص ۱۷۸).

قبلاً گفتیم که اگر غرض از میراث چیزی باشد که به مردم امروزی رسیده است پس باید میان دو میراث تمایز قابل شد: یک میراث، میراث روشنگران به‌طور کلی است؛ میراث کسانی که با کل نظام ماقبل رفرم کاملاً دشمن بودند، هواخواه آرمانهای اروپایی و طرفدار منافع توده وسیعی از جمعیت بودند و میراث دیگر نارودیسیم است. ما قبلاً نشان دادیم که یکی گرفتن این دو چیز مختلف خطای بزرگی است، زیرا هر کسی می‌داند که کسانی بوده‌اند و هستند که از "سنتهای سالهای شصت" محافظت می‌کنند، اما با وجود این هیچ وجه مشترکی با نارودیسیم ندارند. تمام ملاحظات آقای میخائیلوفسکی کاملاً و منحصرأ بر پایه یکی گرفتن این دو میراث کاملاً متفاوت قرار دارد. و از آنجایی که آقای میخائیلوفسکی می‌بایستی از این اختلاف آگاه باشد، بنابراین حمله او نه فقط مضحک، بلکه قطعاً افتراآمیز است. آیا موسکوفسکیه و دوموستی خود را، فقط در مقابل نارودیسیم قرار داد؟ به هیچوجه. موسکوفسکیه و دوموستی بیش از آنکه در مقابل نارودیسیم قرار گیرد در مقابل روشنگران به‌طور کلی، و وستنیک یورویی که به شکل زاید-الوصفی از نارودیسیم نفرت دارد، قرار گرفت. در نظر موسکوفسکیه و دوموستی، وستنیک یورویی کمتر از روسکویه بوگاتستو نارودنیکی دشمن نیست. البته این مجله باید در بسیاری از موارد با نارودنیکیهایی که با تأکید هرچه بیشتر از میراث چشم‌پوشی می‌کنند - مثلاً یازوف - توافق نداشته باشد، اما بندرت خود را خشمگین در مقابل او قرار می‌دهد و هر جا که لازم باشد، از او به دلیل آنکه او خود را از نارودنیکیهایی که به حفظ میراث علاقمندند متمایز می‌کند، ستایش به عمل می‌آورد. آیا آقای آبراموف یا آقای ولینسکی خود را در مقابل نارودیسیم قرار دادند؟ اصلاً و ابداً. خود آقای آبراموف نارودنیکی است، و هر دو خود را به‌طور کلی در مقابل روشنگران قرار می‌دهند. آیا "حواریون روسیه" خود را در مقابل روشنگران روسیه قرار دادند؟ آیا آنها از میراثی که همواره به دشمنی آشکار با شیوه زندگی ماقبل رفرم و بقایایش فرمان می‌داد، چشم‌پوشی کردند؟ حاشا که آنها خود را در مقابل آن قرار داده باشند، آنها بر علیه نارودنیکیها داد سخن می‌دهند، زیرا نارودنیکیها از روی ترس، ترس خرده بورژوازی از سرمایه داری، خواهان ابقای بعضی از این بقایا هستند. آیا آنها هیچگاه خود را در مقابل میراثی که آرمانهای عام اروپایی را مقرر می‌دارد، قرار دادند؟ آنها هرگز خود را در



مقابل میراث قرار ندادند. آنها به تقبیح نارودنیکیها پرداختند، زیرا نارودنیکیها در بسیاری از موارد بسیار مهم به جای حمایت از آرمانهای عام اروپایی، به اختراع بدترین مزخرفات در باره سرشت استثنایی روسیه پرداختند. آیا آنها خود را در مقابل میراثی قرار دادند که نگران منافع توده‌های مردم بود؟ حاشا که چنین باشد! آنها نارودنیکیها را محکوم می‌کنند، زیرا نگرانی آنها نسبت به این منافع ناستوار و مناقص است (به دلیل گرایش مسلم آنها به یک کاسه کردن بورژوازی دهقانی و پرولتاریای روستایی)، زیرا ارزش نگرانی آنها به دلیل عادتشان به خیالپردازی در باره چیزی که می‌توانست باشد به عوض توجه به چیزی که هست نقصان می‌پذیرد؛ زیرا نگرانی آنها بینهایت محدود است. و این بدان دلیل است که آنها هرگز قادر نبودند چنانکه شاید بویاید به ارزیابی شرایطی (اقتصادی و غیره) بپردازند که به سر این راه که این مردم خود مواظب منافع خود باشند، تسهیلاتی فراهم می‌کند و یا آن را مشکلتر می‌کند.

آقای میخائیلوفسکی که ممکن نیست با این اتهامها موافق باشد - او که خود نارودنیکی است یقیناً با این اتهامها موافقت نخواهد کرد - ادعا می‌کند که برخی از افراد "خشمگینانه" به "میراث سالهای صحت و هفتاد" حمله می‌برند، حال آنکه آنها "خشمگینانه" تنها به نارودنیسم حمله می‌برند، زیرا نارودنیسم درمانده از حل مسائل جدیدی بوده است که تاریخ بعد از رفرم با روح یک چنان میراثی و بدون اینکه در تضاد با آن قرار بگیرد با خود آورده است - بدین سبب است که چنان ادعایی را زانگونه بیان دادن حقیقت است.

آقای میخائیلوفسکی با شکفتی هرچه بیشتر شکایت می‌کند که "حواریون" خیلی راحت "ما" را (یعنی نویسندگان روسکویه بوگاتسنورا) با "نارودنیکیها" و دیگر کسانی که هیچ رأی‌دای با روسکویه بوگاتسنو ندارند، یکی می‌گیرند (ص ۱۸۵). یک چنین گوش‌غریبی برای جدا کردن خود از "نارودنیکیها" مادامی که در عین حال از تمام نقطه نظرهای اساسی نارودنیسم محافظت می‌شود، موجب هیچ چیز بجز خنده نمی‌شود، همه می‌دانند که کلیه "حواریون روسیه"، کلمات "نارودنیکی" و "نارودنیسم" را در مفهوم وسیع آنها به کار می‌برند. هیچکس فراموش نمی‌کند و منکر این نیست که میان نارودنیکیها تفاوت‌های جزئی‌ای وجود دارد. مثلاً: پ. استرووه P. Struve و نه، ن. بلتوف، آقای میخائیلوفسکی را آقای و. و. و حتی از آن بابت، با آقای یوزاکف یکی نگرفتند، پس این تفاوت‌ها می‌تواند میان آقایان موجود بود غفلت نکردند و نظریات

یکی را به دیگری نسبت ندادند. پ. ب. استرووه حتی آشکارا به تفاوت نظریات آقای یوزاکف و آقای میخائیلوفسکی توجه می‌کند. مسئله یکی گرفتن نظریات متفاوت یک چیز است و تعمیم و در زمره هم قرار دادن نویسندگانی که با وجود تفاوت‌هایی که در بسیاری از مسائل دارند، در مورد هدفهای بنیادی و اصولی متفق القولند، در مورد هدفهایی که "حواریون" با آنها مخالفند، چیزی دیگر. آنچه که برای "حواریون" مهم است نشان دادن بی ارزش بودن نظریاتی نیست که فی‌المثل آقای یازوف نامی را از سایر نارودنیکیها متمایز می‌کند، بلکه مهم اثبات اشتباه بودن نظریاتی است که بین آقای یازوف و آقای میخائیلوفسکی و تمام نارودنیکیها به طور کلی مشترک است - یعنی نظر آنها نسبت به تحول سرمایه داری روسیه، بحث آنها در باره مسائل اقتصادی و اجتماعی از دیدگاه تولیدکننده کوچک و ناتوانی آنها از درک ماتریالیسم اجتماعی (یا تاریخی). این خصوصیات صفت مشترک کل گرایش تفکر اجتماعی‌ای است که نقش تاریخی بزرگی را ایفا کرده است. این گرایش وسیع شامل متنوعترین خرده اختلافهاست: جناحهای راست و چپ، کسانی که در ناسیونالیسم و آنتی سمیتیزم و غیره غرق شده‌اند و کسانی که به این گونه چیزها آلوده نشده‌اند، کسانی که بسیاری از احکام میراث را به ریشخند گرفته‌اند و کسانی که منتهای سعی خود (البته منتهای سعی یک نارودنیکی) را به کار برده‌اند تا از این احکام مراقبت کنند. حتی یکی از "حواریون روسیه" نیز این خرده اختلافها را انگار نمی‌کند. آقای میخائیلوفسکی حتی یکی از آنها را هم نتوانسته است محکوم کند که نظریات یک نارودنیکی این خرده اختلاف را به نارودنیکی آن خرده اختلاف نسبت داده است. اما وقتی که ما با تمام نقطه نظرهای بنیادی‌ای که برای تمام اینهایی که دارای خرده اختلاف هستند مشترک است، مخالفیم، پس چرا باید از ما انتظار داشته باشند که از اختلافهای جزئی‌ای که درون این گرایش عام وجود دارد صحبت کنیم؟ مطمئناً این تقاضای مطلقاً بی‌معنی‌ای است! مدتها قبل از پیدایش "حواریون" ادبیات ما مشحون از نویسندگانی است که با آنکه در مورد همه مسائل متفق القول نبودند، مع هذا درباره سرمایه‌داری روسیه، "جماعت" دهقانی، قدرت مطلق به اصطلاح "جامعه" نقطه نظرهای مشترکی داشتند، و آن ادبیات نه تنها به این مسائل پرداخت بلکه از آن به مثابه ویژگی فرخنده روسیه ستایش کرد. و باز تکرار می‌کنم که اصطلاح "نارودنیسم"، در مفهوم اعم کلمه، مدتها قبل از پیدایش "حواریون"، در ادبیات مابعد کار رفت. آقای میخائیلوفسکی نه فقط سالها در کنار "نارودنیکی" (در مفهوم

اخص کلمه) که آقای و. و. باشد برای مجله‌ای مقاله می‌نوشت، بلکه بیانش هر دوی شان محتوی همان خصوصیات بنیانی‌ای بود که در بالا ذکر شد. با وجود این، چه در سالهای هشتاد و چه نود، آقای میخائیلوفسکی به برخی از نتیجه‌گیریهای آقای و. و. اعتراض کرد و صحت حرکت ایشان را در میدان جامعه‌شناسی مجرد رد کرد. اما او هم در سالهای هشتاد و هم نود، کتمان کرد و گفت که انتقادش متوجه آثار اقتصادی آقای و. و. نبوده است و با نظریات اساسی ایشان در باره سرمایه‌داری روسیه هم‌رأی است. در نتیجه ارکان روسکویه پوکاستو، که نظریات نارودیسیم را (در معنای اعم آن) چنین تکامل بخشیدماند، تقویت کرده‌اند و منتشر کرده‌اند، اگر فکر کنند که صرفاً با اعلام اینکه "نارودنیک" (در معنای اخص کلمه) نیستند، صرفاً با اعلام اینکه آنها "مکتب اخلاقی - اجتماعی" کاملاً خاصی را تشکیل می‌دهند، می‌توانند از انتقاد "حواریون روسیه" بگریزند، باید بدانند که یک چنین عذر و بهانه‌هایی تنها می‌تواند توجیه آدمهای مسخره‌ای باشد که در عین حال که بسیار شجاعند، سیاستمدارهای خیلی خوبی هم هستند.

آقای میخائیلوفسکی در صفحه ۱۸۲ مقاله خود بحث شگفت‌انگیز زیر را بر علیه "حواریون" پیش می‌کشد. آقای کامنسکی Kamensky کینه - توزانه به نارودنیکها حمله می‌برد (۱)، این نشان می‌دهد که او خشمگین است و او حق ندارد (کذا) که خشمگین باشد "ما پیرمردهای ذهنی"، و "جوانهای ذهنی"، می‌توانیم به خودمان اجازه یک چنین نقیصاتی را بدهیم، بدون اینکه دچار تناقض کوبی شده باشیم. اما نمایندگان دکترینی که "به عینیت انعطاف - ناپذیران می‌بالند" (گفته یکی از "حواریون") در وضعیت متفاوتی قرار دارند. یعنی چه؟ اگر کسانی تأکید کنند که نقطه نظرهای مربوط به پدیده اجتماعی باید بر تحلیل عینی انعطاف ناپذیر واقعیتها و جریان واقعی تکامل مبتنی باشد، نتیجه این می‌شود که آنها حق ندارند خشمگین شوند؟! این حرف مفت و بی‌معنی است که آنها نتوانند خشمگین شوند. آقای میخائیلوفسکی نشینداید که سرمایه این اثر مشهور را یکی از درخشانترین نمونه‌های عینیت انعطاف ناپذیر در بررسی

(۱) ل. کامنسکی یکی از اسامی مستعاری بود که پلخانوف مورد استفاده قرار می‌داد. مقاله‌ای که به آن اشاره می‌شود. مقاله "مفهوم ماتریالیستی تاریخ" او می‌باشد که در سال ۱۸۹۷ در دوازدهمین شماره (سپتامبر) نوووسلوو Novoyeslovo به چاپ رسید.

پدیده‌های اجتماعی می‌دانند؟ دقیقاً همین عینیت انعطاف ناپذیر اثر است که بسیاری از دانشمندان و اقتصاددانان آن را نقص اصولی و اساسی اثر می‌دانند. با وجود این بندرت چنین اثر علمی‌ای می‌توان یافت که چنین "باعاطفه"، چنین باحرارت و احساسات به‌نمایندگان نظریات عقب‌مانده، به نمایندگان اجتماعی‌ای که به نظر صائب نویسنده، مانع تکامل اجتماعی می‌شوند، حمله کند. نویسنده‌ای که با عینیتی انعطاف ناپذیر مثلاً نشان می‌دهد که عقاید پرودون بازتاب طبیعی، قابل فهم و اجتناب ناپذیر نظریات و تمایلات خرده بورژوازی فرانسه است، با این وجود "خود را" با تعصبی شگرف و حتی سوزان "در مقابل این" ایدئولوژی خرده بورژوازی "قرار می‌دهد". آیا آقای میخائیلوفسکی معتقد است که مارکس در اینجا دچار "تناقض کوبی" شده است؟ اگر دکترینی از همه کسانی که در زندگی اجتماعی شرکت دارند بخواهد که به تحلیل عینی انعطاف ناپذیر واقعیتها و مناسبات بین طبقات گوناگونی که ناشی از این واقعیتهاست، بپردازند، با چه اعجازی می‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت که آنها نباید با "حق ندارند" از این یا آن طبقه جانبداری کنند. پس در این رابطه حتماً صحبت کردن از وظیفه هم مضحک است، زیرا هر شخص زنده‌ای چاره‌ای ندارد جز اینکه جانب این یا آن طبقه را بگیرد (وقتی که روابط آنها را درک کرده باشد)، چاره‌ای ندارد جز اینکه از موفقیت آن طبقه خوشحال و از شکستهایش ناامید شود، چاره‌ای ندارد جز اینکه از کسانی که با آن طبقه دشمن‌اند، از کسانی که با نشر نظریات عقب مانده مانع تکامل آن می‌شوند، خشمگین شود و غیره و غیره. حمله مسخره آقای میخائیلوفسکی تنها نشان می‌دهد که او هنوز از درک فرق اولیه بین جبرگرایی و قدرگرایی عاجز است.

آقای میخائیلوفسکی می‌نویسد: "سرمایه‌داری می‌آید" - این مسلم است، اما (کذا) مسئله این است، که چگونه با آن برخورد کنیم" (ص ۱۸۹). آقای میخائیلوفسکی بزرگی می‌کنند ایشان به "مسئله‌ای" اشاره می‌کنند که از قرار معلوم "حواریون روسیه" در باره آن هیچ مطلبی نگفته‌اند! گویا بر سر این نبود که "حواریون روسیه" راه خود را از نارودنیکها جدا کردند! "برخورد" بسا سرمایه‌داری در حال تکامل روسیه فقط دو شکل دارد: با آن را حرکتی مترقی بدانیم یا حرکتی قهقرایی، یا آن را گامی به جلو در راهی صحیح بدانیم، یا انحراف از راه راست، یا آن را از دیدگاه طبقه تولیدکنندگان کوچکی ارزیابی کنیم که سرمایه‌داری نابودشان می‌کند، یا از دیدگاه تولیدکنندگان بیچیزی ارزیابی

کنیم که سرمایه‌داری می‌آفریندشان، هیچ راه میانمای وجود ندارد<sup>(۱)</sup>، پس وقتی که آقای میخائیلوفسکی صحت برخوردی را که "حواریون" بر آن تأکید می‌ورزند انکار می‌کند یعنی اینکه او برخورد نارودنیک را پذیرفته است، برخوردی که بارها به شکل کاملاً صریحی در مقالات اولیه او بیان شده است، او به نظریات قدیمی خود هیچ چیز اضافه نکرده و هیچ چیز اصلاحی نیافزوده و همچنان نارودنیک باقی مانده است، اما هیچ همچو چیزی نیست! خدا نکند که او نارودنیک باشد! او نماینده یک "مکتب اخلاقی - جامعه‌شناختی" است...

آقای میخائیلوفسکی چنین ادامه می‌دهد: "به هیچکس اجازه ندهید که از منافع آینده‌های (؟؟) صحبت کند که تکامل بیشتر سرمایه‌داری فراهم خواهد کرد (؟)".

آقای میخائیلوفسکی ابتدا "نارودنیک نیست، او فقط تمام عقاید نادرست و روشهای مباحثه سفسطه‌آمیز نارودنیکها را تکرار می‌کند، نارودنیکها بارها گفته‌اند که صحبت کردن از "آینده" غلط است، که مسئله "آینده" مطرح نیست، بلکه مسئله، مسئله تغییرات واقعا مترقیانمای است که از قبل در مناسبات ماقبل سرمایه‌داری روی داده است - تغییراتی که تکامل سرمایه‌داری در روسیه دارد فراهم می‌آورد (نه اینکه خواهد آورد). آقای میخائیلوفسکی با بردن مسئله به آینده، در واقع فرض می‌کند که تمام اظهارات مورد اعتراض "حواریون" درست‌اند، او می‌پندارد که در واقع، یعنی در آن واقعیتهایی که در مقابل چشمان ما در حال روی دادن است، تکامل سرمایه‌داری هیچ تغییر مترقیانمای در مناسبات اجتماعی - اقتصادی کهن فراهم نمی‌آورد، این چیزی است که بینش نارودنیک را می‌سازد و بر علیه همین است که "حواریون روسیه" بحث می‌کنند و نشان می‌دهند که عکس آن صحیح است، کتابی نیست "حواریون روسیه" منتشر کرده باشند و در آن تصریح نکرده باشند و نشان نداده باشند که جانشین شدن کار مزدوری به جای بیگاری در کشاورزی

(۱) ما، البته، از برخورد کسانی که منافع کار را راهمائی ضروری نمی‌دانند و با کسانی که برای آنها تعمیم اصطلاح "سرمایه‌داری" غیرقابل درک و نامفهوم است، چیزی نمی‌گوئیم. با وجود آنکه یک چنین گرایشهای فکری‌ای ممکن است در حیات روسیه اهمیت داشته باشد، هم‌اکنون هیچ کاری به نزاع بین نارودنیکها و مخالفینشان ندارند و به این ترتیب در این رابطه هیچ محلی از اعراب ندارند.

و جانشین شدن صنعت کارخانهای به جای چیزی که "صنعت دستی" نامیده می‌شود، حادثه‌های واقعی است که هم‌اکنون و "نه فقط" در آینده" (با سرعتی شگرف) در حال روی دادن است، این تغییر است که از هر لحاظ مترقی است، این تغییر است که تولید دستی یکنواخت، پراکنده و کوچک را که سالهای سال بیحرکت و راکد بوده‌است، تجزیه می‌کند، این تغییر است که بارآوری کار اجتماعی را افزایش می‌دهد و بدین ترتیب امکان سطح عالینتر زندگی را برای انسانی که کار می‌کند به وجود می‌آورد. این تغییر است که شرایطی می‌آفریند که آن شرایط این امکان را به ضرورت بدل می‌کند - یعنی با تبدیل "پرولتاریای ثابتی" که در "جنکلهای دورافتاده" گم شده است، با تبدیل پرولتاریایی که از لحاظ فیزیکی و اخلاقی ساکن است به پرولتاریای متحرک و با تبدیل اشکال آسیایی کار، که با بندگی تکامل یافته نامحدود و اشکال کوناگون وابستگی شخصی شان همراه است، به اشکال اروپایی کار. و اینکه "ضرورت شیوه تفکر و احساس اروپایی به دلیل استفاده مؤثر از ماشین آلات، بهیچوجه کمتر از بخار، ذغال سنگ و فنون نیست" (۱). ما باز تکرار می‌کنیم که همه اینها توسط تک تک "حواریون" گفته و نشان داده می‌شود، اما احتمالاً برای آقای میخائیلوفسکی "و شرکا" به کار نمی‌برند، تمام اینها فقط بر علیه "نارودنیکها" بی نوشته می‌شود که به روسکویه بوگاستو "متصل نیستند"، می‌دانید که روسکویه بوگاستو "مکتبی اخلاقی - جامعه‌شناختی"

(۱) عبارات Schulze در مقاله مربوط به صنعت پنبه مسکو - ولادیمیر در Schmollers Jahrbuch (۱۸۹۶) (\*).

\* Schnellers Jahrbuch عنوان کامل آن چنین است:

Jahrbuch für Gesetzgebung, Verwaltung und Volkswirtschaft im Deutschen Reich

(سالنامه قانونی، اداری و اقتصادی امپراطوری آلمان). این مجله که به مسائل اقتصاد سیاسی میرداخت از سال ۱۸۷۷ به این طرف توسط اقتصاددانان بورژوازی آلمان و سوسیالیستهای کاتدر Katheder، یعنی ف. هولزندورف F. Holtzendorf و ل. برنتانو L. Brentano از سال ۱۸۸۱ توسط ک. شمولر G. Schmoller منتشر می‌شود.

است، که ماهیتش این است که زیر ظاهر جدید به مهملات قدیمی خدمت کند. همان طور که در بالا دیدیم، غرض از نوشتن این مقاله اثبات اشتباه بودن ادعایی است که در سطح بسیار گسترده در مطبوعات لیبرال - نارودنیکی منعکس است، یعنی اثبات اشتباه بودن این ادعا که "حواریون روسیه" به "میراث" دشنام می دهند و از بهترین سنتهای بهترین بخش جامعه روسیه بریده اند و غیره. بیفایده نیست ببینیم که چطور آقای میخائیلوفسکی، با تکرار این عبارات مبتذل در واقع دقیقاً همان چیزی را می گوید که مدتها پیش و با تأکید بیشتر "نارودنیکی" گفته بود که هیچ "رابطهای" با روسکویه بوگاتستو "نداشت" - آقای و. و. رامی گویم. خواننده عزیز آیا با مقالاتی که این نویسنده سه سال پیش، در اواخر سال ۱۸۹۴، در پاسخ به کتاب پ. ب. استرووه برای ندلیا Nedelya (۱) نوشت آشنا هستید؟ اگر آشنا نیستید، من به شما اطمینان می دهم که مطلقاً چیزی را از دست نداده اید. ایده اصلی این مقالات این است که "حواریون روسیه" دارند رشته دمکراتیک را که از میان تمام گرایشهای مترقی تفکر اجتماعی روسیه می گذرد، پاره می کنند. آیا این، تنها با اصطلاحاتی که قدری فرق می کند، دقیقاً همان چیزی نیست که آقای میخائیلوفسکی می گوید، وقتی که او "حواریون" را متهم به چشم پوشیدن از میراثی می کند که موسکوفسکیه و دوموستی خود را با غضب در مقابل آن قرار می دهد. در واقع، آنطور که ما فهمیدیم، مخترعین این ادعا وقتی که گسست برگشت ناپذیر "حواریون" از نارودیسیم را به معنی گسست از بهترین سنتهای بهترین بخش جامعه روسیه می دانند، دیگران را بدخاطر گناهانی سرزنش می کنند که خود مرتکب شده اند. آقایان فکر نمی کنید که مسئله درست برعکس این باشد؟ آیا یک چنین گسستی بدین معنی نیست که این بهترین سنتها می روند تا از نارودیسیم پاک شوند؟

(۱) Nedelya (هفته) - روزنامه سیاسی - ادبی، لیبرال - نارودنیک که از سال ۱۸۶۶ تا سال ۱۹۰۱ در سن پترزبورگ منتشر می شد. این روزنامه مخالف مبارزه بر علیه حکومت مطلقه بود و از اصطلاح نظریه "مسائل جزئی" طرفداری می کرد، یعنی از روشنفکران می خواست که از مبارزه انقلابی دست بردارند و به "فعالیت فرهنگی" بپردازند.

## تاریخچه مختصر پوپولیسیم

### فرناندو میرز

این مقاله قسمتی از یک کار تحقیقاتی است پیرامون "پوپولیسیم در شیلی" که من در جریان انجام آن هستم. قبل از پرداختن به اصل مطلب لازم می دانم نکاتی را در مورد مفهوم پوپولیسیم که امروزه یکی از رایج ترین و در عین حال مبهم ترین مفاهیم تئوری اجتماعی و سیاسی است، توضیح دهم.

۱ - منظور ما از اصطلاح پوپولیسیم بیان عقب افتادگی سیاسی وایدئولوژیکی است که نوده ها در جریان جنبشها از خود بروز می دهند. در چنین وضعیتی نوده ها با بدون رهبری واقعی هستند و یا اصولاً "دارای رهبری ای هستند که بلامانع تاریخی آنها بیگانه است، هر چند که ممکن است با خواسته های آنها هم خوانی داشته باشد.

۲ - استناد ما عمدتاً به پوپولیسیم آمریکای لاتین است که تا حدودی مغایر با پوپولیسیمی است که طی قرن های گذشته بر جنبشهای اروپائی حاکم بوده است.

۳ - در این جا، ما از پوپولیسیم روستائی که اساساً "خصلتی ارتجاعی دارد" (این مفهوم برای اولین بار توسط لنین توضیح داده شده و وارد تئوری مارکسیستی

۱ در سال ۱۹۷۳ جهت روشن ساختن موضع Mir (جنبش چپ انقلابی) در برابر حزب سوسیالیست نوشته شده. فرناندو میرز، نویسنده مقاله خود یکی از مشهورترین تئوریسین های چپ انقلابی شیلی است.

شده است) صحبت نمی‌کنیم.

پوپولیسیم امروزین آمریکای لاتین، بطور یقین دارای برخی ویژگی‌های روستائی است (در شیلی ما شاهد هستیم که چگونه حزب دمکرات مسیحی به این نوع پوپولیسیم دامن می‌زند)، با این وجود مراد ما پوپولیسیمی است که جنبه غالب آن شهری است.

۴- در نتیجه، مطالعه ما مربوط می‌شود به جنبش‌هایی که مشخصه آن‌ها در آمریکای لاتین آن است که مقارن و همگام با سازمان دهی مجدد اقتصادی و سیاسی، توده‌های عظیم مردم را به عرصه سیاست می‌کشاند و حتی در بسیاری از موارد چنین حرکت عظیم توده‌های آن تجدید سازمان دهی اقتصادی و سیاسی (صنعتی کردن و دموکراتیزه کردن به سیاق بورژوائی) را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. به عنوان نمونه می‌توان از پرونیسم، وراگائیسیم، آپرلیسم، جبهه خلق و (در شیلی) و ایپانیسم نام برد.

۵- و بالاخره این که جنبش‌های پوپولیسیتی با وجود این که متنوع هستند اما وجوه اشتراک فراوانی نیز با یکدیگر دارند. ویژگی مشترک تمامی این جنبش‌ها بیش از هر چیز در نفی نظم موجود، و داشتن یک ایدئولوژی مشخص و نیز پراتیک انقلابی منبعث از این ایدئولوژی است.

تاریخ شیلی در قرن بیستم عمدتاً "تاریخ پوپولیسیم است. این پدیده (پوپولیسیم) با ابعادی گسترده، در شکلی که به جبهه خلق ۱۹۳۸ (۱) معروف است، متبلور می‌شود، اما تاریخ پیدایش آن عملاً بر می‌گردد به اواخر قرن نوزدهم. پیروزی انتخاباتی آرتورو الکساندری پالما (۲) در سال ۱۹۲۰ نقطه عطفی در تاریخ پوپولیسیم شیلی است. در این تاریخ است که توده‌ها بطور جدی به مشارکت

۱- جبهه خلق ۱۹۳۸ جبهه سیاسی‌ای بود، که تشکیل شده است از حزب جمهوریخواه حزب سوسیالیست و حزب کمونیست، سپس فالانژ ملی و حزب دمکرات مسیحی و گروه‌های دیگر نیز به آن می‌پیوندند. همین جبهه است که پدرو اگیروس را (شخصیت رادیکال) را به ریاست جمهوری می‌رساند.

۲- رئیس جمهور شیلی بین سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۵ و سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۸ توسط ائتلافی که به "اتحاد لیبرال" معروف است، این شخص در ضمن پدر ژرژ الکساندری است که بین سال ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴ رئیس جمهور می‌شود.

در حیات سیاسی شیلی کشیده می‌شوند.

بخش‌هایی از بورژوازی شیلی که طرح صنعتی کردن مستقل را در سر می‌پروراندند به حمایت از الکساندری با یکدیگر ائتلاف می‌کنند. هدف پوپولیسیم نوپای این دوره بر پائی قدرت اجرائی دولت و براندازی مجلس شیلی است که به فساد معروف است. ولی ناکفته‌مانند که این پوپولیسیم دارای چهره‌ای بسیار مبهم، نامنسجم و غیر عقلانی است.

از این رو، اصلاحات نیم بند الکساندری که در واقع چیزی جز رستگاری و سرهم بندی در سطح نهادهای اقتصادی و سیاسی نیست، با موفقیت همراه است و البته حمایت عظیمی که در این جهت از او می‌شود نه بخاطر نفوذ شخصی وی بلکه بیشتر بدلیل نفی است که افسران جوان، در این مرحله از تاریخ شیلی ایفا می‌کنند. در ضمن باید گفت که دخالت این افسران از همان ابتدای امر بااعت می‌شود که آثاری از بنیادریسم در پوپولیسیم شیلی ظاهر شود. با نگاه‌های اجماعی رژیم الکساندری عبارتند از خرده بورژوازی، افسار متوسط، بیرولتاریای بسیار نامشکل، و کلاً "توده‌های شهری و نظامیانی که بر حسب نزدیکی به افسار نامبرده، مایل به صعود اجتماعی آن‌ها هستند.

پوپولیسیم همواره در حال اوج گرفتن و فروکش کردن است. این در واقع ویژگی پوپولیسیم است. کارلوس ایبانز (۱)، به عنوان مثال، صمیم فروکش کردن پوپولیسیم است. او کسی است که در عین اقدامات احیاگرانه، دست به سرکوب (بر چیدن همه احزاب سیاسی و سازمان‌های سندیکائی) می‌زد و خواسته‌های سیاسی‌ای را که الکساندری قبل از او به شکل عوامفریبانه‌ای جهت تقویت قدرت اجرائی دولت مطرح کرده بود، از راه‌های غیر پوپولیسیتی، با سرکوب برآورده می‌کرد.

الکساندری هم چنین در برابر گوشه‌های استقلال طلبانه بخش‌هایی از بورژوازی به مخالفت برخاسته و با امضای موافقتنامه نیترات، با ایالات متحده و

۱- کارلوس ایبانز بین سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۳۱ رئیس جمهور بوده، در دوره - انتخاباتی بعد، از نهضت خلق شکست می‌خورد. وی مجدداً "بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۸ به نمایندگی از طرف یک جنبش پوپولیسیتی به ریاست جمهور می‌رسد.

متعاقبا " با تسلیم کل مازاد ملی شیلی به آمریکائیان ، آنهم با حیل‌های مربوط به امور صادرات - واردات ، در جهت تحکیم وابستگی کشور قدم برداشت .

اما با بحران ۱۹۲۹ و عواقب ناشی از آن باردیگر تمایل به خودکفائی در بورژوازی شدت می‌گیرد . بورژوازی به سیاست حمایت از بازار داخلی ، که در آن زمان ممکن‌ترین شکل انباشت سرمایه بر پایه ملی است ، متوسل می‌شود . علاوه بر این ، فشاری که طی سال‌های بحران بر اقشار متوسط جامعه وارد شده بود ، بسیج کارگران شهری که خود نتیجه عالی‌ترین شکل سازمان یافتگی آنها بود و بالاخره محرومیت شدید نوده‌ها در ضمن سال‌های بحران ، جملگی شرایطی را فراهم می‌آوردند که اپوزیسیون در مقابل ایبائز عملاً " بد نیروی عظیمی مبدل شده و به حد اعلای رادیکالیزه شده سیاسی خود برسد .

در چنین چارچوبی است که می‌بینیم چگونه سوسیالیسم ، قدرت فوق‌العاده‌ای برای خود کسب می‌کند ؛ قدرتی که به مثابه یک ایدئولوژی با ایدئولوژی‌های دیگر که خالصاً " بوبولیستی و در بسیاری از موارد جلوه‌های سوسیالیستی دارند ، هم زیستی می‌کند .

این پدیده خاص که ناشی از تأثیر متقابل و اختلاط بین سوسیالیسم و بوبولیسم می‌باشد . درد و جریان که یکی بقدرت رسیدن گروه نظامیان سوسیالیست در چهارم ژوئن ۱۹۳۲ دیگری تأسیس حزب سوسیالیست است ، ظاهر می‌شود .

در میان رویدادهای تاریخی ، ما کمتر به رویدادهائی بر می‌خوریم که به اندازه وقایع سال‌های ۱۹۳۰ شیلی رنگ بوبولیستی بخود گرفته باشد . " جمهوری سوسیالیستی (۱) که در سال‌های ۱۹۳۰ ، برای مدتی کوتاه ، روی کار می‌آید و " کار " هائی که انجام می‌دهد ، بهترین نمونه و دلیل رادیکالیزه شدن بوبولیسم است . بوبولیسم این دوره تمام عیار است و هیچ کم و کاستی ندارد ؛ سیاستمداران و رهبران " شبه‌الهی " دارد که ایدئولوژیستان در نهایت آشفتگی و ابهام است ، ملی‌گرایان نظامی دارد ، خریده بورژوازی چپ‌گرا دارد ، اصلاحات خارق‌العاده

۱ - " جمهوری سوسیالیستی ۱۹۳۲ " به دوره کوتاه مدت دوماهه‌ای اطلاق می‌شود که ضمن آن یک گروه مختلط نظامی - غیر نظامی بر شیلی حکومت می‌کند . این دوره نمایشگر بوبولیسم افراطی‌ای است که حاصل یک عکس‌العقل غیر عقلانی در مقابل دیکتاتوری ایبائز می‌باشد .

انجام می‌دهد و ... امثالهم . (۱)

حزب سوسیالیست شیلی وارث رادیکالیزه شدن اجتماعی و بوبولیسم این دوره است . این حزب به لحاظ دو وجه اساسی که دارد ، یکی نفوذ حزب در میان توده‌های کارگری و دیگری گرایش به مارکسیسم‌لنینیسم ( بدون این که این‌گرایش نافعی خصلت بوبولیستی حزب باشد ) ، نمونه‌ای می‌شود از یک حزب بوبولیستی شیلیائی . این دو وجه نه تنها باعث رشد و گسترش خود حزب می‌شود بلکه کل بوبولیسم ملی را نیز جهت می‌بخشد .

انفجار بوبولیسم در سال‌های دهه ۱۹۳۰ آن چنان شدید است که دیگر نمی‌شود باز سرگیری سرکوب به شیوه ایبائز آن را کنترل کرد . بازگشت به قدرت " غیر نظامیان وابسته به الیگارشی " ، در دومین دوره ریاست جمهوری الکساندری ، نیز نمی‌تواند در مقابل سیل خروشان بوبولیسم کاری از پیش برد ؛ حکومت بین سرکوب و امتیاز دادن‌های عوام‌فریبانه در نوسان است . اقشار متوسط بار دیگر هجوم می‌آورند برای این که در بخش عمومی ( دولتی ) جائی برای خود پیدا کنند ؛ خریده بورژوازی روبه رشد در صدد دست یافتن به یک الگوی توسعه اقتصادی نسبتاً " خود مختار می‌باشد ؛ بورژوازی انگلی نیز که درآمدهایش دائماً " در حال تنزل است به وحشت افتاده است و بالاخره مالکین بزرگ ارضی ( لانتیفوندیست ) که بخاطر فقدان بازار خارجی قادر نیستند مازاد اقتصادی خود را به جریان اندازند همگی وارد صحنه می‌شوند .

تشکیل جبهه متحد خلق به سال ۱۹۳۸ در واقع نهادی شدن موج بوبولیستی است . در زمینه اقتصادی ، برنامه صنعتی کردن کشور مطرح می‌شود و سعی می‌شود که تولید داخلی جانشین کالاهای وارداتی شود . بدین منظور دو اقدام اساسی زیر دنبال می‌شود .

۱ - ایجاد شرایطی که رشد سرمایه‌گذاری بر پایه ملی ( داخلی - م ) را برای مدتی ممکن سازد ؛

- ۱- گروه نظامیان مزبور در " بیانیه " خود اصلاحات زیر را پیش‌بینی می‌کرد .
  - تأسیس یک بانک دولتی ،
  - کنترل و نظارت بر تجارت داخلی و خارجی ،
  - ایجاد اشتغال کامل ،
  - نوسازی نظام آموزشی ،

ایدئولوژی عمومی جبهه متحد خلق همان ایدئولوژی پوپولیسم سنتی (کلاسیک) است که عناصر اصلی تشکیل دهنده آن یکی ناسیونالیسم گنگی است که تاهمگونی آن بر خصلت خرده بورژوازی اش سرپوش می نهد و دیگری ضدیت با الیگارش (مالکان ارضی - م) است. لیکن از آن جایی که ماهیت "الیگارش" در این ایدئولوژی شناسانده نمی شود، جنبه ضد-الیگارش پوپولیسم مورد بحث به مراتب مبهم تر از جنبه ناسیونالیسم آن است.

حزب رادیکال و حزب سوسیالیست دو حزب پوپولیستی جبهه می باشند. حزب رادیکال که در ابتدا جناح چپ منفرد حزب لیبرال را تشکیل می داد، از اوایل قرن حاضر در صدد تحکیم موقعیت خود بر می آید و برای این کار سعی می کند توده‌های را به گرد خود جمع آورد تا از این طریق خود را به عنوان حزبی که قادر است با طبقات مسلط وارد مذاکره شود جانشین احزاب کلاسیک سازد.

این حزب توانسته بود در میان اقشار متوسط جامعه که بیش از پیش خصلت انگلی داشتند، در خرده بورژوازی، بورژوازی شهری و تجارتنی و حتی در میان پرولتاریای معادن و شهرها پایگاهی برای خود دست و پا کند، هرچه نتایج بحران که ابتدا جنبه ملی داشت و متعاقبا "بعدهی جهانی بخود گرفته بود، بیشتر احساس می شد، به همان میزان ناراضیاتی اجتماعی بیشتر متوجه عوامل دستگاه دولتی می شد. در سال ۱۹۲۰ این پارلمان فاسد بود که آماج مخالفت‌ها قرار می گیرد. در سال ۱۹۳۰ حملات علیه دیکتاتوری ایبائز صورت می گیرد و در سال ۱۹۳۸ ضدیت با الیگارش اوج می گیرد.

حضور این نهادها که در ضمن به سهولت قابل شناسائی هستند به پوپولیسم جان نازمای می بخشد و آن را چنان دستخوش تناقضات بیشتر می کند و به ستیز با این نهادها می کشاند که در اثر جوش اجتماعی شکل یک ایدئولوژی سوسیالیستی را بخود می گیرد.

حتی حزب رادیکال هم از این جریان بدور نمی ماند و بالاخره پس از نشست های متعددی سوسیالیسم ملحق می شود.

بدین ترتیب، در مقایسه با حزب سوسیالیست که نمونه ریشه دار (نهادی شده) پوپولیسم شدیداً "چپ است، حزب رادیکال مظهر تبدیل اجباری یک حزب بورژوازی به یک "حزب کارگری" می باشد. در این میان حزب سوسیالیست نقش کلیدی جنبش را بازی می کند. از طرفی، در میان فعالان این حزب تندترین

منتقدین چپی وجود دارند و علیرغم ادعاهای برخی از رهبران، حزب نقش "محلل" را میان حزب کمونیست و حزب رادیکال ایفا می نماید. اما موضوع قابل اهمیت این است که این انتقادات از ناحیه چپ در بسیاری از موارد می توانست به سرعت به انتقادات راست گرایانه مبدل شود و این درست موافقی بود که حزب سوسیالیست بدون برخورد با کل جبهه متحد خلق، خواستار اخراج حزب کمونیست از جبهه می شد. اختلاف میان دو حزب، ظاهراً "برسر" مسائل بین المللی (سیاست استالین در جریان جنگ جهانی دوم) بوده ولی بنظر ما اشتباه است اگر بخواهیم پیچیدگی های سیاست داخلی را تنها در تضادهای بین المللی خلاصه کنیم؛ چه این چگونگی شرایط داخلی است که باعث می شود تا مسائل بین المللی چنین مهم شوند. علت اختلاف میان دو حزب را می توان بدین صورت توضیح داد که: هر دو حزب مدعی پایگاه اجتماعی واحدی که همان پرولتاریای متشکل است بودند؛ رهبری حزب سوسیالیست بطور غالب با خرده بورژوازی بود و بالاخره این که بین دو حزب اختلافات مهم ایدئولوژیک وجود داشت. بدین ترتیب نقد چپگرایان سوسیالیست ها اغلب سرپوشی می شود بر مواضع راست گرایانه آنان و حتی همین "چپگرایان" (برخی از رهبران حزب سوسیالیست، یا میانروهای تروتسکیست) با ماندن در جبهه که کلاً "پوپولیستی است، بی آن که آن را واقعا" مورد سؤال قرار دهند. کارشان بجائی می کشد که درقبال حزب کمونیست، نقش کارگزارانهای را در جناح راست حزب سوسیالیست و در کل جبهه متحد-ایفاء می کنند.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که حضور و نقش حزب کمونیست در جبهه متحد خلق بدون رجوع به چرخش استالینی در این دوره قابل درک نیست؛ توضیحا" این که جبهه متحد خلق شیلی صرف نظر از اسم و شکل آن، هیچ وجه اشتراکی با جبهه های خلقی اروپائی نداشت، جبهه های متحد خلقی در اروپا در واقع بر اساس برداشت دیمیتریف، به عنوان سدهای کثیرالطبقه ای، در برابر پیشروی بین المللی فاشیسم پدید آمده بودند، در حالیکه، بینش جبهه متحد خلق شیلی به عکس حالت تهاجمی داشت و باید آن را به مثابه مرحله ای از "انقلاب دموکراتیک ملی" به شمار آورد. سمت گیری تهاجمی جبهه خلق، انطباق خط مشی استالین با شرایط ملی را روشن می کند و در مجموع نشان می داد که چگونه حزب کمونیست اعتلای انقلاب بورژوازی را برانقلاب پرولتری ترجیح می دهد، ولی در عین حال، بگونه ای متناقض در پی ایجاد جبهه های تدافعی در مقابل بورژوازی، می باشد.

حزب کمونیست بخاطر این انقلاب "دموکراتیک"، در بریدن از دهقانان لحظه‌ای تردید نکرد و بدین ترتیب تنها اتحاد انقلابی، یعنی اتحاد کارگران با دهقانان را که قادر به برآورده ساختن خواست‌های دموکراتیک، بورژوازی است (بدون این که برآورده ساختن این خواست‌ها به سود بورژوازی یا امپریالیسم تمام شود) از بین برد.

یادآور شویم که طی پوپولیسم ۱۹۳۸ دخالت نظامیان، بر خلاف سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۶ که عملاً "نقش واسطه را بازی می‌کنند، بسیار ناچیز است. عاجل اساسی در این جا، بنظر ما گذشته از یک رشته علل فرعی (نظیر افزایش اهمیت ایدئولوژیکی حکومت غیر نظامیان پس از سال‌های ۳۰ و پاکسازی سیاسی تریب عناصر در ارتش) این است که پوپولیسم ۱۹۳۸ به مثابه خمیره وحدت بخش‌های مختلف بورژوازی بروز می‌کند، حال آن که پوپولیسم سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بیشتر تناقضات درون بورژوازی را تشدید می‌کرد. این چنین است که طرح نوبتی از اتحاد سلطه - گرانه میان بخش‌های گوناگون بورژوازی، اقشار متوسط رو به رشد و منافع ضمنی امپریالیسم از طریق استثمار شدید و آشکار دهقانان و پرولتاریا، شکل می‌گیرد. پایه اصلی این اتحاد، سیاست صنعتی کردن ارشادی و تمرکز طلب و برنامه ریزی دولتی است. شکل پوپولیستی‌ای که وحدت مجدد بورژوازی، در زمینه اقتصادی و سیاسی بخود می‌گیرد، سبب افت تدریجی حرکت جبهه خلق می‌شود و سیاستی را ضروری می‌گرداند که بیش از پیش رنگ ارتجاعی دارد.

نظام اجتماعی و سیاسی حاکم، به محض انسجام و تحکیم مجدد خود، مجموعاً علیه پرولتاریا بپا می‌خیزد؛ خاصه این که پرولتاریا به علت اطمینانی که گاه به دولت و گاه به بخش‌های گوناگون بورژوازی، یعنی در واقع به دشمنان خود کرده، به موضعی انفعالی کشانده شده است.

حزب کمونیست که قربانی شکست خود شده است، هم چون فردی که رویای عشقی از دست رفته را در سر دارد، هم چنان خود را به دامان حکومت‌های ارتجاعی نظیر حکومت گونزالس ویدالا می‌آویزد. و اما در مورد حزب سوسیالیست؛ این حزب که نخست درگیر تناقضات درونی خود است. دائماً "در حال خارج شدن و وارد شدن به جبهه می‌باشد، و هر بار، به دنبال اعلامیه یکی از "سردمداران" (که

\* caudillos ر. ک. به "وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین"، کاردوزو،

فالتو، ص ۶۸ انتشارات تندر ۱۳۵۹.

گل‌گردن‌شان ناشی از اوضاع نابسامان این دوره است) دچار تجزیه و انشعاب می‌شود.

کارگران که درآمد و امکان اشتغالشان در نخستین سال‌های تأسیس جبهه خلق، به علت گسترش صنایع، نسبتاً افزایش یافته بود، اکنون با پایان گرفتن مرحله صنعتی شدن بار دیگر شاهد بازگشت فوق بهره‌گشی می‌باشند.

این چنین است که با همکاری و بدست احزاب پرولتری، جبهه کارگران و دهقانان قبل از آن که پا بگیرد، از میان می‌رود. این سیاست یاور نکردنی از آن همان کسانی بود که از مبارزه علیه "لیگاری ارضی و فئودالی" دم می‌زدند.

از این بحران، امپریالیسم نیرومندتر از همیشه بیرون می‌آید. خوان آنتونیو - ریوس و گابریل گونزالس ویدالا، نه تنها رشته‌های وابستگی (به امپریالیسم) را پاره نکردند بلکه در تحکیم آن‌ها نیز کوشیدند. حال دیگر بورژوازی، در زمینه سیاسی، نیازی به پرولتاریا نداشت؛ دوران پوپولیسم دیگر بسر آمده بود، حزب سوسیالیست دائماً "در حال تجزیه شدن بود و حزب کمونیست هدف شدیدترین سرکوب قرار گرفت؛ سرکوبی که تا این تاریخ در مورد هیچ حزبی به این شدت انجام نگرفته است.

آثار پوپولیسم ۱۹۳۸، هنوز کاملاً "محو نشده بود که بار دیگر انفجار پوپولیسم، شیلی را بلرزه درآورد؛ این باز نوبت ایبانیسم است. پوپولیسم، در واقع مهار شده بود، اما از میان نرفته بود. لازم به تذکر است که در شیلی به علت خصلت‌های شکل بندی اجتماعی و نیز به علت خصلت‌های ناشی از وابستگی، پوپولیسم تنها زمانی از بین می‌رود که امکان هرگونه رخنه ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی در میان نودها سد شود و این کار خود مستلزم استقرار یک رهبری پرولتری، انقلابی و با اهداف سوسیالیستی می‌باشد. زمانی که ایبانیسم ظهور می‌کند، یک چنین رهبرانی وجود ندارد. حکومت‌های رادیکال با استفاده از پایگاه‌های نودهای خود و نیز با بهره‌گیری از سردرگمی ایدئولوژیکی‌ای که خود احزاب کارگری نیز بدان گرفتارند، موفق می‌شوند، منافع بخش‌های گوناگون بورژوازی را جمع‌آوری و یگانه کنند. در نتیجه، یک جدائی ناگهانی میان حزب رادیکال و پایگاه اجتماعی آن پدید می‌آید و باعث می‌شود که این حکومت‌ها، نسبت به پرولتاریا و حتی نسبت به بخش‌های وسیع و ناهمگن اقشار متوسط منفرد شوند. از آن جایی که حزب رادیکال در این زمان دیگر یک حزب نمونه طبقه متوسط نبود، این طبقه (چنانکه در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۸ هم می‌بینیم) از نظر سیاسی آمادگی این را پیدا می‌کند که با هر



طرحی، هر قدر نامتجانس و غیر عقلانی همراهی کند و بدنبال هر رهبری که از اندک جاذبه‌ای برخوردار است، گشانده شود.

اما حزب رادیکال به نوبه خود، بیش از پیش به "احزاب الیگارش" پیوسته و با پیروی از سنس این احزاب، سکوی پرشی می‌شود برای اعضای خود جهت دست یابی به منابع و ساخت‌های مالی کشور.

موجی که ایبانتز را به حکومت رساند، شباهت زیادی به مدل کلاسیک پوپولیسم دارد. در این جا نیز لبه تیز حملات، ابتدا متوجه فساد اداری است، و موج بیا خواسته همچنان فاقد یک استراتژی سیاسی و قدرت واقعی است.

رهبری در اختیار فردی چون ایبانتز است که از مقبولیت عامه برخوردار است؛ گذشته تاریخی‌ای پشت سر دارد و از پشتیبانی آشکار بخش‌های نظامی برخوردار است... و اضافه بر این اوصاف یک حزب کارگر، با بهتر بگوئیم بخشی از حزب طبقه کارگر، یعنی حزب سوسیالیست خلقی هم داریم که پیش به این موج پوپولیستی کشیده شده و از کاندیداتوری ایبانتز پشتیبانی می‌کند و بعدها حتی در حکومت هم با او سهیم می‌شود.

اما این پوپولیسم نمی‌توانست چندان دوام بیاورد، زیرا در لحظه تاریخی‌ای پدید می‌آید که امکان برقراری ارتباط کامل میان جنبش‌های سیاسی و ایدئولوژیک (جنبش‌هایی که پوپولیسم ناشی از آن‌هاست)، با پایمهای اقتصادی جامع وجود ندارد.

بدیهی است که در چنین شرایطی احکام پوپولیستی هیچ گونه شانس برای ارائه راه حل ندارند، چرا که برخلاف پوپولیسم ۱۹۳۸ که از عمال جاده صافکی نظام حاکم و از یازسازی وحدت طبقه حاکم بوسیله دستگاه دولتی حمایت می‌کرد، پوپولیسم ایبانتز هیچ گونه راه حل اقتصادی نداشت و چاره‌ای برای پیش نمی‌ماند جز دنبال کردن راه دولت‌های رادیکالی که در ضمن انتقاد چندان هم بدانها نداشت.

راه حل دیگری که وجود داشت این بود که ایبانتز کلاً از سیستم ببرد؛ ولی نه طرح‌های او چنین چیزی را نشان می‌داد و نه اصولاً در توان و در حد امکانات او و نیروهای اجتماعی و سیاسی نامتجانسی بود که او را همراهی می‌کردند. نتیجتاً برای ایبانتز راهی جز پناه بردن به دستگاه دولت و دست زدن به اقدامات مقطعی باقی نمی‌ماند.

وی در این راه از هر آنچه بوروکراتیک و تکنوکراتیک بود، استفاده می‌کرد.

سرانجام او چیزی بیش از یک عامل دولتی، در خدمت بنگاه‌های بزرگ خارجی، نمی‌توانست باشد. مسائل عمده او عبارت بودند از حذف باقیمانده حمایت اقتصادی که دولت‌های رادیکال از صنایع داخلی بعمل می‌آوردند؛ معاف کردن بنگاه‌های خارجی از پرداخت هرگونه هزینه و بالاخره پائین آوردن درآمد کارگران از طریق کنترل تورم در سیستم اقتصادی.

در واقع این آمریکا بود که از طریق اعزام کلاین ساکس، ایبانتز را در انجام این اقدامات یاری می‌داد. در نتیجه چنین سیاستی، ایبانتز بزودی پایگاه اجتماعی خود را از دست داد. تنها کسانی که به طور ضمنی از وی پشتیبانی می‌کردند، احزاب کلاسیک دست راستی بودند که خواهان برقراری ثبات سیاسی بودند.

زوال سریع پوپولیسم به عنوان ایدئولوژی، با مجموعه ایدئولوژی‌ها و یا باقیمانده ایدئولوژی‌ها، در این دوره سبب می‌شود که استقلال عمل جنبش توده‌ها، برای اولین بار در تاریخ کشور تسهیل گردد. البته منظور ما از استقلال عمل جنبش، با توجه به فقدان رهبری انقلابی، نمی‌تواند خود مختاری سیاسی باشد.

بلکه حداقل، رهائی نوده‌ها از بند رهبری بورژوازی است. پیامد این رهائی نوعی خودجوشی توده‌ها در عمل است. در این مورد باید نقش انقلابی کادرهای سندیکای C.U.T. را یادآور شد. این کادرها، در این زمان، نقشی را بر عهده گرفتند که در واقع متعلق به آنان نبود؛ مراد رهبری سیاسی است. اما نه تنها شایسته آن بودند، بلکه بسیار بهتر از رهبران سیاسی‌ای که با سرپوش گذاردن بر اهداف تاریخی پرولتاریا، این اهداف را پیرو خواست‌های بخش‌هایی از بورژوازی نمودند، از پس این کار برآمدند. برخوردهای فراوان توده‌ها با دولت به آنان فرصت داد تا خود را از قیومت پوپولیسم رها سازند. اما این، ابدأ "به معنای روی آوردن توده‌ها به طرحی انقلابی با چشم اندازی سوسیالیستی نبود. گسستن پیوند توده‌ها از بورژوازی همگام با پذیرش بینش تاریخی پرولتاریا نبود، چرا که جنبش فاقد یک حزب پرولتاریائی بود. بیکار جوئی توده‌ها در جنبش خواه ناخواه تأثیراتی، هر چند ناچیز بر رفتار سنتی احزاب بجای گذاشت. حزب سوسیالیست تجدید سازمان یافت. حزب کمونیست از اختفا بیرون آمد، ولی سمت گیری مهلک سازشکارانه خود را هم چنان حفظ کرد. در عین حال این حزب دیگر نمی‌توانست این سازشکاری را عملاً پیاده کند، زیرا هیچ یک از فراکسیون‌های بورژوازی حاضر به اتحاد با او نبودند. با این همه، در سال ۱۹۵۸، بلوک سیاسی، متشکل از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها تا مرز به ریاست جمهوری رساندن آلنده را به ریاست جمهوری

\* \* \*

پس از پیروزی الکساندری در سال ۱۹۵۸ ( الکساندری کاندیدای راست افراطی در جریان انتخاباتی خود به برخی حیل‌های پوپولیستی متوسل میشود ) این خصلت ویژه تاریخ قرن بیستم شیلی ، یعنی تداوم و مزمن شدن پوپولیسم ، رفته رفته مورد توجه قرار می‌گیرد .

ظهور مکرر و مداوم پوپولیسم در اشکال نوین ، سازمان های سیاسی کارگری و بورژوازی را بر آن می‌داشت تا هنگام تبلیغات انتخاباتی ، مضامین پوپولیستی را برای بدست آوردن آراء بیشتر ، بکارگیرند ، از آن جایی که نه چپ و نه راست قادر نبودند پوپولیسم را مهار کنند ، پوپولیسم دائما " پدیدار می‌شود و به هم‌حزبان سرایت می‌کند . شاید بتوان ریشه نو هم مبتنی بر تعادل دائمی اجتماعی و وضعیت تاسف آور سیاسی را نیز در همین امر جستجو کرد .

انتخاب الکساندری نشان داد که تا چه اندازه پوپولیسم در احزاب کارگری رخنه کرده است . روی کار آمدن مباشران امپریالیسم و هواداری آشکار حکومت از امپریالیسم این فکر را بوجود آورد که چنین وضعیتی پیکارهای اجتماعی را تشدید خواهد کرد . اما در واقع چنین نشد . دولت الکساندری از " آراش اجتماعی " و ثبات نهادی ای برخوردار بود که دولت‌های پیشین از آن بی‌نصیب بودند . ایابان قبل از الکساندری ، اقدامات حمایتی ( از اقتصاد داخلی ) را از بین می‌برد و بازار داخلی ، مناسب باروش جدید تولید را ایجاد می‌کند . اما الکساندری پایه‌های جدید وابستگی اقتصادی را آن چنان بی‌ریزی می‌کند ؛ که پس از او فرای و حزب دموکرات نیز از آن بهره گرفتند . سرازیر شدن موج دلار ، افزایش درآمدهای ارزی و تسریع نسبی انباشت نوین سرمایه فرصت داد تا موقتا " مشاغل جدیدی بوجود آید و توزیع درآمد به نحو مناسب تری صورت بگیرد . اما اگر گمان کنیم که ضعف پیکارجویی طبقه کارگر با این گشایش ناچیز اقتصادی قابل توجیه خواهد بود ، این در واقع به معنای درکی اکتونومیستی از این مبارزات خواهد بود . اگر طبقه کارگر قادر نیست از اکتونومیسم فراتر برود ، این بدان جهت است که با فاقد رهبری است و یا اصولا " به سبب ناتوانی خودش می‌باشد . . . و در آن زمان ، این هر دو به وضوح دیده می‌شد .

رادیکالیزه شدن نیروهای چپ پیش از پیروزی الکساندری در واقع از جانب جنبش توده‌ها و عمدتا " پرولتاریا به این تیردها تحمیل می‌شد . با افت سریع

توده‌ها ، رادیکالیزه شدن چپ نیز متوقف می‌شود و چپ شروع می‌کند به نهادی کردن خط‌مشی سیاسی خود . تبلیغات برای روی کار آوردن آلوده در سال ۱۹۶۴ عملا " از همان فردای انتخابات سال ۵۸ شروع می‌شود . و بیرون پوپولیسم تقریبا " به تمامی چپ سرایت کرده بود ، هر چند که عوارض بیماری بر حسب احزاب متفاوت بود .

حزب سوسیالیست تدریجا " جهت‌گیری سازشکارانه " خود را کنار می‌گذاشت . این گونه سمت‌گیری‌ها به نظر ما ناشی از اشتباهات موضعی یا نتیجه اعمال شخصیت های " منحوس " حزب نیست . ما معتقدیم که حزب سوسیالیست . یک حزب کارگری پوپولیستی بود . ابهاماتی که این حزب را احاطه می‌کرد ، ناشی از گرویدن او به مارکسیسم - لنینیسم بود . بنظر ما این گرایش گرچه می‌توانست مرزبندی حزب با پوپولیسم باشد ولی نافی پوپولیسم حزب نیست .

رویدادها نیز نظر ما را تایید می‌کنند . ما هم چنین منشاء پوپولیستی حزب سوسیالیست را عامل تعیین کننده نمی‌دانیم ، اما نمی‌توان منکر شد که تجربه این حزب از بدو تأسیس تاکنون نشان دهنده ترکیب خرده بورژوازی ( بیش از حزب کمونیست ) و نوع خاص سازمان یابی یا به بیان بهتر عدم سازمان یابی آن بوده است .

در این جا ما با یک حزب کارگری روبرو هستیم که بارها وفاداری خود را به مارکسیسم - لنینیسم نشان داده است ولی در عین حال یک حزب پرولتاریائی نیست .

زمانیکه جنبش توده‌ها در اعتلاست حزب سوسیالیست بواسطه خصلت های ارگانیکی خود و یقینا " بجهت پایگاهش که پرولتاریا در آن تفوق دارد . دوره‌هایی از رادیکالیزه شدن را طی می‌کند . اما وقتی که جنبش توده‌های فروکش می‌کند رادیکالترین گروه‌های درون حزب به فراکسیون‌های متعددی تقسیم میشوند و وحدت حزب تنها در گرو چند شخصیت سیاسی قرار می‌گیرد .

" سردمداران " حزب سوسیالیست ، همچون سران همه احزاب پوپولیستی مردان حزب نیستند بلکه مردان توده‌ها هستند ، بطوریکه اغلب مبارزه ایدئولوژیکی در درون حزب بیشتر به مبارزات میان افراد تبدیل میشود تا مبارزه میان ایده‌ها حزب سوسیالیست به جهت ریشه پوپولیستی‌اش شدیداً " پذیرای اشکال جدید ایدئولوژیکی است که از مبارزه طبقات در شیلی و در جهان بیرون می‌آیند .

انقلاب کوبا تأثیر بزرگی بر این حزب بجای گذاشت و موجب بوجود آمدن

گرایش و بینش هائی شد که گاه تمامی حزب را در بر می گرفت. ما باز هم روی این نکته تأکید می‌ورزیم که چنین پذیرا بودنی نه تنها نافی خصلت پوپولیستی آن نیست بلکه تأییدی بر آن است، آنچه قابلیت پذیرش حزب را امکان پذیر میساخت عدم وجود یک استراتژی واحد بود که مورد قبول همه باشد و این وجه مشترکی میان انواع پوپولیسم است، ولی مشخصه یک حزب رهبر نیست. همین فقدان استراتژی است که امکان میدهد تا وحدت حزب سوسیالیست با حزب کمونیست که این یکی دارای استراتژی یکدستی است، دوام بیاورد.

انتقادات حزب سوسیالیست به حزب کمونیست متوجه جنبه‌های تاکتیکی و برخی از نکات مربوط به استراتژی است اما از استراتژی در کلیت آن انتقادی نمی‌کند.

فهم این مطلب که چرا جنبش توده‌های در اواخر حکومت ایبانز در زمان الکساندری دنبال نمیشود چندان آسان نیست. بدون تردید علت آن فقدان رهبری انقلابی در درون اعتدالی جنبش است. چنین فقدانی بازگو کننده این مسأله نیز هست که چرا توده‌ها و حزب سوسیالیست مشی استراتژیکی خود را در حزب کمونیست می‌یابند. حزب کمونیست حداقل خط مشی منسجمی را برای رسیدن به قدرت و هدفی جذاب برای ایدئولوژی خرده‌بورژوازی پیشنهاد میکرد و آن پیروزی در انتخابات ۱۹۶۴ بود.

استراتژی "مرحله به مرحله" حزب کمونیست وسیع ترین بازتاب خود را در شکل انتخاباتی حزب یافت. بعدها، هنگامیکه انتقادات چپ متوجه "انتخابات گرای" می‌شود، این انتقادی از "انتخابات گرای" فی‌الغالب نیست بلکه انتقاد از آشکارترین نمود استراتژی‌ای است که برای تحقق خود خواهان نهادی کردن مبارزه طبقات یا بتعویق انداختن انقلاب است. برای انجام چنین مهمی، حزب کمونیست ناگزیر از اتحاد با احزاب پوپولیستی و نفوذ در آن‌ها برای کسب رهبری است. به بیان دیگر پوپولیسم نمود عقب ماندگی سیاسی توده‌هائی است که حزب کمونیست برای تحمیل طرح‌های تکامل ندریجی خود در زمینه اقتصادی و در زمینه دموکراتیزه کردن دولت، بدان‌ها نیاز دارد. بدین ترتیب حزب کمونیست به نام واقعیت‌گرایی ای دروغین واقعیت موجود را با اختراع طبقات اجتماعی‌ای که وجود ندارند و با نسبت دادن مأموریت‌های تاریخی به آن طبقات فرضی مثل همان "بورژوازی ملی" معروف، تئوری مارکسیستی را تحریف می‌کند. از آنجا که حزب کمونیست حزبی رهبر یا شیوه‌های رفرمیستی است، ناگزیر بود احتیاطات سیاسی

وارگانیک لازم را برای محافظت خود از ویروس پوپولیسم بنماید و با آنکه ادعا می‌کند حزبی پوپولیستی نیست ولی نیاز به خمیر انعطاف پذیری چون پوپولیسم برای انجام پروژه تاریخی خود دارد.

بدین ترتیب یک حزب رفرمیستی الزاما "پوپولیستی نیست. اما برای توسعه" تاریخی خود نیاز به احزاب و توده‌های پوپولیست دارد.

به استثنای ایپانیزم که فاقد هرگونه رهبری بوده و در خود انگیزگی غیر عقلانی خویش رها گشته، پوپولیسم عموماً "بوسیله احزاب غیر پوپولیستی که خود را بشیوهای سودجویانه بدان می‌آمیزند هدایت و نهادی می‌شود. آنچه از ایپانیزم در زمان الکساندری باقی مانده بود در دو جنبه تجدید سازمان یافت: یکی از این جنبه‌ها توسط حزب کمونیست و دیگری توسط حزب دموکرات مسیحی هدایت میشد. این دو جریان را نباید کاملاً مخالف یکدیگر دانست؛ سیاست پوپولیستی که چپ مشوق آن بود برای حزب دموکرات مسیحی نیرو و پشتیبانی توده‌ها را بهمراه داشت، زیرا حزب دموکرات مسیحی قبل از آنکه برنامه نزدیک شدن به امپریالیسم را ارائه دهد، ظاهراً متحد چپ بوده و بدین ترتیب از نوعی حمایت توده‌های برخوردار شده بود.

چپ، حزب دموکرات مسیحی را بیشتر متحد خود می‌داند تا دشمن خود زیرا داوری‌های چپ بیشتر بر اساس اپورتونیزم است تا بر اساس بینش تاریخی. یکی دیگر از مشخصات اصلی پوپولیسم نوسان دائمی آن بین رادیکالیزه شدن سیاسی و سرکوب و اختتافی است که می‌تواند خصوصیات فاشیست گونمای به خود بگیرد. بدین ترتیب حزب دموکرات مسیحی به رویای دیرینه خویش، حتی قبل از رسیدن به قدرت تحقق می‌بخشد؛ یعنی پس از مدتها که بیهوده می‌کوشید تا در جنبش توده‌ها ریشه بدواند، بالاخره به حزب بورژوازی توده‌ها مبدل شده برای اینکار حزب دموکرات مسیحی مدتهای طولانی طرح اساساً "ادغام گرایانه" خود را پنهان کرده بود.

نوآوری حزب دموکرات مسیحی در صحنه سیاست در واقع بردن پوپولیسم به درون روستاها و نیز به "حاشیه نشینان شهری"؛ که از صحنه سیاست برکنار مانده بودند، است؛ اصالت آن هم در این بود که می‌خواست یک الگوی توسعه وابسته به امپریالیسم، نه از طریق اعمال قهر بلکه با انکاء به برخی از افشاراجتماعی به اجرا درآورد. در اینجا نیز با رابطهای دیالکتیکی روبرو هستیم؛ از یک سو حزبی برای تحقق طرح تاریخی خود از پوپولیسم توده‌های استفاده می‌کند ولی از سوی دیگر

این پوپولیسیم به نوبه خود در حزب نفوذ می‌کند و با جذب برخی از کادرهای حزبی به کل حزب خصلتی پوپولیستی می‌بخشد. در این معنی، حزب دموکرات مسیحی که یک حزب بورژوازی توده‌های بود در برابر ویروس پوپولیسیم قدرت دفاع کمتری از حزب کمونیست داشت، پایگاه اجتماعی حزب کمونیست به مراتب همگن تر از پایگاه حزب کنیترال طبقه دموکرات مسیحی بود و لذا کنش سیاسی حزب کمونیست روشن‌تر و منسجم‌تر بود.

طرح "ادغام گرایانه" دارودسته فرای، یک رشته اصلاحات ساختی را در جهت تطابق کلی نظام با نیازهای صنعتی شدن "وارداتی"، یعنی با اشکال جدید وابستگی، پیش‌بینی می‌کرد. دیری نپائید که پوپولیسیم در حزب رخنه کرد و آن را از درون تحت تأثیر قرار داد و حتی حزب را علیه روشن‌ترین اهداف خود شوراند... پوپولیسیم یک بار دیگر به دوشاخه تقسیم شد: پوپولیسیم چپ و پوپولیسیم بالنسبه محافظه کارتر.

آن پایگاه اجتماعی که آئنده را به حکومت رساند، در واقع منبعث از این تقسیم بندی اخیر است.

مادر شیلی همواره شاهد پوپولیسیم بودیم و در آینده نیز احتمالاً شاهد آن خواهیم بود. عده‌ای برای انکار وجود پوپولیسیم در شیلی اظهار می‌کنند که در شیلی ماهیچه‌گاه شاهد اشکالی چون اراکائیسیم و پرونیسم نبودیم... این درست است ولی اگر پوپولیسیم در شیلی به شکل یک الگوی کامل و منسجم (مانند برزیل و آرژانتین) ظاهر نشد و اگر در یک مرحله نتوانست کلیه عناصر متشکله خود را عرضه کند، این از آن روست که پوپولیسیت در شیلی به عنوان پدیده‌های با دوام مطرح است و گرچه گاهی به شکل محتضرانه ظاهر می‌شده است ولی همواره و در هر حالتی چهره‌ای جدید به خود می‌گرفته است و بهمین خاطر تشخیص آن دشوار می‌گردد. در شیلی ما شاهد پدیداری پوپولیسیم به هنگامی بودیم که شرایط مادی و عینی شکوفائی وسط آن وجود نداشت (دوران ایبازن) و نیز شاهد عدم پدیداری آن به هنگامی که شرایط شکوفائی آن وجود داشت بودیم (دوران ۱۹۵۸).

اشکالی که پوپولیسیم به خود می‌گیرد عمدتاً بستگی دارد به نوع کنترل و اقدامات سیاسی که قبل از ظهور آن وجود داشته است، نظیر: اصلاحات لیبرالی، حرکت ضد پارلمانی، صنعتی کردن، هر سه این اقدامات در آن واحد (نمونه ایبازن) و "ادغام گرائی" و "سوسیالیسم". علاوه بر زمان خود، از نظر مکانی (جغرافیائی) نیز بر شکل پوپولیسیم تأثیر می‌گذارند. مگر نه اینکه

ما شاهد تعارض پوپولیسیم‌های مختلف و یا حتی نبرد و حشانه میان دو جناح یک پوپولیسیم (پیروان دو رهبر در درون یک حرکت پوپولیستی) بودیم؟ نحوه کنترل پوپولیسیم حتی از خصوصیات گردانندگان و رهبران آن نیز به شدت تأثیر می‌گیرد. بهمین خاطر احزاب مختلف در پوپولیسیم ناگزیر از گسترش عظیم پایگاه خود هستند و مجبورند به انواع بازی‌های نهادی متوسل شوند.

از احزاب سنتی، این تنها حزب کمونیست بود که توانست در مقابل پوپولیسیم نفوذ ناپذیر باقی‌ماند. لیکن این نفوذ ناپذیری به هیچ وجه سبب تغییری در کل سیاست حزب نشد، بلکه به عکس به تقویت آن کمک کرد، زیرا که پوپولیسیم برای اجرای سیاست "مرحله به مرحله" ای حزب کمونیست ضروری بود، به این ترتیب حزب کمونیست در برابر تأثیرات خارجی به دفاع از خود برخاست، لیکن نه به شیوه‌ای که یک دانشمند علیه خرافات مبارزه می‌کند، بلکه به شیوه کشینی که در مقابل خرافات رایج، عقاید و خرافات خاص خود را عرضه می‌کند.

باید میان دو چیز تفاوت قائل شد: از یک سو سمت دهی و رهبری پوپولیسیم از طریق کمک کردن به آن با نیروهای واقعا "انقلابی" و از سوی دیگر حل شدن در پوپولیسیم بدون رهبری انقلابی آن و حفظ آن به صورتی که هست و تنها مبارزه علیه نفوذ آن.

ما مدعی نیستیم که پوپولیسیمی که در توده‌ها رخنه کرده را می‌توان یکبارماز بین برد. روزا لوکزامبورگ می‌گفت که شرایط لازم برای انقلاب هرگز به اندازه کافی پخته نیستند و در واقع این پویش انقلاب است که خود به پخته شدن این شرایط کمک می‌کند. هر انقلاب سوسیالیستی دارای یک گذشته عمیق پوپولیستی است. گذشتی که اسرزی "اولیه" انقلاب را بدان می‌بخشد، لیکن حذف آن در تکامل انقلاب به سمت سوسیالیسم ناگزیر است. پوپولیسیم و سوسیالیسم تاریخاً زمانی با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند که یکی بر علیه دیگری به پیکار برخیزد.

پوپولیسیم تنها یک ایدئولوژی نیست، پوپولیسیم همچنین زمینه‌ای مساعد است که در یک شکل بندی اجتماعی امکان بروز و اوج گیری این ایدئولوژی را فراهم می‌آورد. اجازه بدهید مقاله را با یک استنتاج "اخلاقی - تاریخی" پایان دهم: برای از میان برداشتن پوپولیسیم باید به آن سمتی انقلابی داد. برای اینکه بتوان به آن سمت انقلابی داد باید خود از این گناه، یعنی از هرگونه وسوسه پوپولیستی بر حذر باشیم.